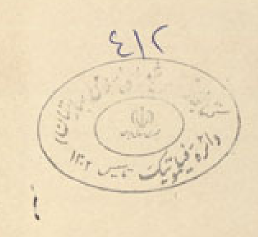
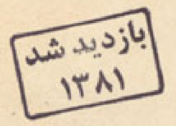
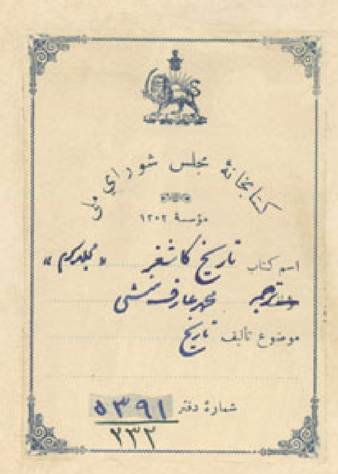





بسمه تبارک و تعالی

مقدمه

ترجمه و تکمیل مجلد سوم جلد اول کاشغر که بنا بتألیف و ترجمه سایر کتب و رسایل مهمه
مستعجله از چند سال باینطرف گرفتار گردیده تعویق و تأخیر شده و بانجام نرسیدن
ترجمه آن در حقیقت باعث تأسف فقیر بی‌بضاعه گشته بود امروز که مصادف
یوم چهارشنبه سوم ماه شعبان المعظم سال نیکو فال هزار و سیصد و نه هجرت
فخر رسالت است چون فراغتی بکار زنده فقیر دست داد و از غیب تازیانه
شوقی او را بنوخت اتکا بتوفیقات سرمدیه صمدی و التجا بمعاونت قدسیه
احمدی کرده شروع بترجمه و اقدام بتکمیل کتاب مذکور نمود و من الله التوفیق و هو حسبی و نعم الرفیق

محمد عاطف [illegible] مترجم لسان عثمانی

بخارا

آنگاه که عطف نظر بمملکت بخارا مینمائیم می‌بینیم که هرچند این مملکت نزدیکتر بکاشغر بوده

و فکر اتفاق و اتحاد هم در وهله اولی نتیجه تحریک و تشویق نصرالله خان که بمناسبت
حمیت اسلامیه و صلابت دینیه بر تمام خوانین آسیا تفوق داشت بظهور
پیوسته است اما از آنکه خان مشارالیه در آن هنگام تازه بر مسند حکمرانی
بخارا نشسته و هنوز حکومت خود را بر یک اساس استواری مؤسس و مستحکم
ننموده و با جهت تعرض بخارج را موافق حال و زمان نیافته نتوانست امداد
بکاشغریان نماید .

ازین سببها بود که مملکت کاشغر در اواسط مائه سیزدهم از هیچ طرفی امداد و معاونت
ندید ؛ بیائیم بایضاح احوال حکومت خوقند .

وقایع خوقند را دانستن بسیار لازم است زیرا تعلق و ارتباط کلی بوقایع مملکت
کاشغر دارد احکام عهدنامه که چینیان با خانی خوقند عقد کرده بودند تا سال
(۱۸۴۳=۱۲۵۹م) از جانب حکومت خوقند محافظه گردید از آنکه تا تاریخ مذکور
در مسند خانی خوقند محمد علیخان سایه انداخته و عهدنامه مذکوره هم در زمان خانی
او بسته شده بود اما بعد از تاریخ مذکور احکام عهدنامه معهود از درجه اعتبار سقوط
یافت و اسباب سقوط آن هم ظهور محاربات مدهشه و اختلالات متوالیه در خوقند بود

در سال (۱۲۵۹ = ۱۸۴۳م) بود که نصرالله خان امیر بخارا بسرداری یک اردوی منظم
هجوم بخوقند کرد در وهلهٔ اولی محمدعلیخان جلو نصرالله خان را گرفته شش ماه تمام از
مقابلهٔ او قدمی عقب نگذاشت ولی از آنکه بیشتر از نصف قشون او درین جنگها
مقتول افتاد فتور کلی بقوت قاهره اش مستولی و بقیه لشکرش پریشان و گریزان
شد باین جهت نصرالله خان غالب آمده مملکت خوقند را استیلا و الحاق ببخارا
نمود و محمدعلیخان را هم با اولاد و خویشاوندانش بدست آورده همه را کشته و
ببخارا عودت کرد .

مدت مدیدی از عودت نصرالله خان ببخارا نگذشته بود که اهالی خوقند علم اختلال را
برافراشته مامورین و حکام و ساخلوهای حکومت بخارا را قهراً و جبراً از مملکت
خوقند بیرون کرده از بخارا قطع علاقه نمودند و شیرعلیخان نامی را که از نبایر خوانین
قدیمه خوقند بوده بر مسند امارت جلوس دادند .

چون این شیرعلیخان تا روزیکه نائل این دولت غیرمترقبه گردید در میان قبایل
قبچاق در یکوضع پریشانی زندگی مینمود فقر و ضرورت او را مجبور بالفت ذلت
و مسکنت کرده و از شعائر مقتضیهٔ حکمرانی بی بهره نموده بود باینجهت مقتدر باداره

امر حکومت و موفق برضایت امرا و رعیت نشده مدتی نگذشت که جمعی از اکابر
و اعیان از او رنجیده و از برای خلع و دفع او در عقب بهانه و فرصت میگشتند .
در سال دوم حکومتش بود که خان مومی الیه از برای صید و شکار از خوقند بیرون
رفته و در براری و صحاری مشغول بصید و شکار بود که مخالفین غیبوبت او را غنیمت
شمرده مرادخان نامی را که مطرود و در بخارا بود دعوت بامارت مملکت کرده
در مسند حکمرانی جلوس دادند .

همان روز که خان مشارالیه در مسند حکمرانی استقرار یافت جمعی را از برای شکار
شیرعلیخان باطراف و اکناف فرستاد و شکارچیان او را در شکارگاهی بدست
آورده شکار نمودند .

این حادثه را که مسلمان قولی خان از خوانین قبچاق که سالهای دراز شیرعلیخان
در تحت حمایت او سر میبرد شنید ظاهراً بعزم کشیدن انتقام شیرعلیخان و استقرار
فرزند او خدایارخان را در مسند حکومت و باطناً بعزم ضبط مملکت و امارت خوقند بهمراهی
جمع کثیری از هواخواهان قبچاقیان متوجه خوقند شد .

مرادخان که اطلاع از قصد مسلمان قولیخان بهم رسانید فهمید که با جمعیت قلیلهٔ

کردند نهایت اغوا استبداد مسلمان قولیخان را بدرجه رسانید که خدایارخان در تحت

یک نظارت شدیده او خالی گردانید و حال اینکه بیچاره هیچوقت مداخله با مری نکرده و بهرچه

با و میدادند قناعت نموده بود .

بعد از انکه خدایارخان در تحت نظارت گرفته شد تمام حرکات او همیشه تحقیق و تجسس

میکردید و محض اینکه برای خود طرفدار و هواخواهی پیدا ننماید نه دیناری برای مخارج با و

میدادند و نه احدی را میگذاشتند که با و ملاقی شود و باعث این شدت و تنگیها این

بود که خدایارخان نتواند رسیدگی بمحاسبات اموال و املاک راجعه بحکومت نماید

و مبادا اقتداری بدست آورد که اداره مملکت را از دست مسلمان قولیخان گرفته شخصه

مصدر کار شود .

غرابت در انجاست که عبدالرحمن خان فرزند همین مسلمان قولیخان برخلاف رای

پدر هواخواه خدایارخان شده و مخفی از همه هیشه بخان مشارالیه مبلغ معتدی فرستاده

او را از هر جهت آسوده کرده بود .

اما این رفتار ناهنجار مشارالیه افسوس که باعث گرفتاری مصائب و ادبار و بالاخره

سبب قتل و اعدام پدر بزرگوار و خویشاوندان و هواداراو شد که تفصیل این فاجعه

که در همراهش بودند نمیتوانند در دفاع تعرض مسلمان قولیخان اقدام نماید در روز

هفتم امارتش بود که شبانه از خوقند بیرون شده باز التجا بحکومت بخارا نمود .

این مرادخان با اینکه بسیار جبان و از تمامی مزایات دقیقه حکمرانی محروم بود

زیاده از حد حرص از برای تحصیل امارت داشت با انحالت طالب امارت

شدن او نه از برای خدمت معموریت مملکت و نه سعادت حال اهالی و رعیت

بود بلکه از برای این بود که در هنگام حکومت اوقات خود را بخوشی بگذراند

و از برای ایام پیریش ثروت و دولت جمع ورزد و این آرزوی نفسانی

نه تنها این مرد را میتوان گفت خانه خیال امرا و اعیان هر ملت بخصوص رجال و

خوانین و وزرا بل ادنی رعیت قطعه آسیا را استیلا نموده آنی از آنها جدا نمیشود .

الغرض :[۲] مسلمان قولیخان حقیقة متقی یک مرد مسلمان بود و ابداً میل به

اندوختن مال نمینمود ولی از آنکه نمیخواست اقوام و اعوانش از وی برنجند هرچه

مال دیوان را آنها میچاپیدند اغماض میکرد و حفظ منافع شخصیه طرفداران او را اجبار

باستحصال وسائل دیمومت امارت مسلمان قولیخان نمود و آنها نیز استقلال

او را در امر اداره حکومت اقدم وسایل پایه خان مشارالیه را تشویق باستبداد

[۲] مسلمانقولی خان که قدم بعمارت امارت خوقند نهاد دست خدایارخان حاکم مرغلان که فرزند چهارم شیرعلیخان بود گرفته بر مسند امارت نشاند و از مردم بیعت گرفته اتابیکی او را بالفعل اداره حکومت را بدست اورد . اگرچه

نیز ان شاء الله در محل خود معروض خواهد افتاد .

در بیان حکومت محمد امین خان در کاشغر

در سال (۱۸۳۵م ـ ۱۲۵۲ه) بود که محض استفاده از ضعف چینیان طوایف قرغیزان
بنای تردد را در خطه کاشغر و در حدود مغربی چین گذاردند .
محمد خان که بعد از عالمشاه از جانب حکومت خوقند سفیر بود و حال اینکه منع تطاول قرغیزان را
در مقابل مبلغ خطیری که از چینیان گرفته تعهد نموده بود در این باب متشبث تدبیری که
قرغیزها را از چپاول منع نماید نشد .
در سال (۱۸۴۶م ـ ۱۲۶۳ه) بود که محمد امین خان قته توره نامی از خواجگان محض اینکه
از برای خود هواخواهی بدست آورد بهمراهی هفت نفر از خواجگان از خوقند فرار کرد و
از اطراف بقدر هفتصد سوار هوادار در تحت علم خود جمع نموده قدم بکوهستانات تیانشان نهاد

تصحیح

چون مورخین روس و فرنگ اسم خان مشارالیه را در تواریخشان (خواجه دوریا) ضبط
کرده اند لازم آمد که در این باب اطلاع کاملی داده بتصحیح اسم مشارالیه بپردازیم اسم
خان مشارالیه محمد امین خان است و کاشغریان محض تعظیم اسم او را (خواجه قته توره) میگفتند

و از ترکیب (قته توره) جغتائی معنی سید جلیل مفهوم میگردد و معذلک در تاریخ ترکی و
عربی کاشغر هم اسم خان مشارالیه خواجه محمد امین خان قته توره ضبط است (انتهی) .
القصه : محمد امین خان بعد از اینکه جمعی از قرغیزان را با خود ساخت بخاک خوقند عودت
و پس از مدتی از قریه (اوش) که قریه بزرگی است در شرقی مرغلان (مرغینان) و در
غربی کاشغر واقع است بعزم استرداد کاشغر حرکت نمود .
روز هشتم حرکتش بود که قلعه که چینیان از برای پیش قراولشان در موقع (مین یول =
هزار راه) ساخته بودند رسیده بعد از جنگ جزوی قلعه را هم ضبط و تمام لشکر ساخلوی
چینیان را قتل و غارت نموده قدم فاتحانه را براه کاشغر نهادند .
آنگاه که بکاشغر رسیدند سه هزار نفر از لشکریان چین که در ینگی شهر کاشغر ساخلو بودند بی آنکه
کثرت دشمن و قلت خودشان را موازنه کرده احتیاط را از دست ندهند از قلعه بیرون
شده در کمال شدت حمله بلشکر محمد امین خان نمودند اما طولی نکشید که انهزام یافته مجبور
بتحصن در قلعه ینگی شهر کاشغر گردیدند محمد امین خان در وهله اولی محاصره چینیان را موافق
احسن الحرکات خود ندانسته اول ما اول اقدام بتسخیر شهر کهنه کاشغر نمود .
بعضی بر آنند که چون اهالی اسلام شهر کاشغر کهنه از این قبیل وقایع بسیار دیده و از این رو

مالاً و جاناً و عرضاً گرفتار انواع لطمات و تعدیات گشته متنبه شده بودند لهذا محمد امین خان
جواب قطعی دادند که تا ینگی شهر را فتح نمائید شهر خودمان را بشما تسلیم نخواهیم کرد بنابرین محمد امین
خان مجبور بمحاصره ینگی شهر شد .

بااینکه فتح و ضبط ینگی شهر معلوم شد که باین زودی میسر نخواهد شد و قشون هم غریق یأس
و فتور گشت . چینی‌ها غافل بودند که در اردوی او شورشی پیدا شده لشکریش پریشان گردیده اما تسلیم نمی‌شوند [illegible]
کاشغر [illegible] زیر لعنت خان که در کهنه کاشغر از جانب حکومت خوقند سفیر بود اتفاق
تجار خوقند که در آن شهر داد و ستد و اقامت داشتند نموده قرار دادند که این شهر را
بمحمد امین خان تسلیم نمایند و بنا باین قرار روز هشتم ورود خان مشارالیه بکاشغر بدون
اطلاع اهالی بعد از مخابره محمد امین خان شبانه دروازه شهر را گشوده شهر را تسلیم بخان مشارالیه
کردند محمد امین خان که داخل در شهر شد تمام آن بتوسط جارچیها حکومت و امارت
خود را باهالی اعلام نمود و چند نفر از تجار چین که در شهر مانده بودند آنها را کشته اموال و اشیاشان را
اغتنام کرد .

اما این روایت صحیح نیست و حقیقت مطلب این است که در هنگام ورود محمد امین خان بکاشغر
و بعد از انهزام یامش چینیان اهالی کاشغر دروازه را گشوده محمد امین خان را با استقبال

داخل در شهر نمودند بعد از وقوع این سانحه شروع بمحاصره ینگی شهر گردید اگرچه
چینیان کماکان سابق جانسپارانه اقدام بدفاع نمودند و جمعی از چینیان را که در شهر
بودند بقتل رسانیده جمعی را هم اسیر کردند .

بعد از این سانحه موحی الیه متوجه شهر ینگی حصار شده شهر مذکور را هم محاصره کردند بنا بقولی
شهر مذکور را هم در اندک زمانی فتح نمودند اما بعضی بر آنند که محمد امین خان همان تدابیر که
از برای فتح ینگی شهر کاشغر بکار برده بود در این شهر هم رجوع باجرای آن تدبیر نمود ولی
چینیان با ابطال تدابیر مذکوره جانسپارانه جد و جهد کرده خان موحی الیه را مجبور بر آن
نمودند که آنها را مدتی از دور محاصره نماید .

درحالیکه محاصره شهر مذکور امتداد یافت و هر روز جنگ و جدال میبود با فتح شهر مذکور
میسر نشد چه محصورین در دفاع هجومهای مردانه ثبات و غیرت نموده آنی از حرکات
حربیه دشمن غفلت نمی‌ورزیدند .

چون والی ولایت قولجه از حرکات متوالیانه محمد امین خان اطلاع بهم رسانیده بود احکام
سخت برای (خای دوی - جانجون - مارشال) حکمران (اردمجه) و برای (دو داق) حاکم قره
شهر که از روسای ایل (قالماق) بود فرستاد که مقدار کافی از قشون ابو الجمعی خود شان را

برداشته بسرعت تمام اقدام برفع طغیان محمد امین خان نمایند و جمع کثیری از ابواجیبی
خود را نیز بفرماندهی یکی از (جونگ - سرتپ) از تعاقب آنها روانه ساخت .
این سه سردار در قره شهر بهمدیگر رسیدند آنچه میگویند در تحت فرمان آنها بیست
هزار نفر بود و صحیح مثبت تمام ابواجیبی آنها عبارت از دوازده هزار نفر بود .

محمد امین خان که اطلاع از ورود امداد چینیان یافت بعزم آنکه امداد آنها را قبل از
وصول به ینگی حصار استقبال نماید لشکر خود را از خط محاصره برداشته متوجه قریهٔ گوکره
و اداکه در سمت مغربی یارکند و در طرف مشرقی کاشغر واقع و عبارت از ششصد
خانواده است) شده دشت قریهٔ مذکوره را میدان محاربه معین کرده .

بعد از یک ساعت و نیم از ورود آنها لشکر امدادیه چین وارد میدان جنگ
شده بدون آنکه رفع خستگی نمایند حمله بلشکر محمد امین خان نمودند این محاربه سه ساعت
امتداد یافته جمع کثیری از طرفین افتاده معذک هلاک شده چه هردو لشکر در مقابله
و مقاتله بهمدیگر رو گردان نشده از کشته ها پشته ها مهیا شد .

امّا افسوس که این همه سعی و اقدام لشکر اسلام مفید فایدتی نگشته مغلوب
چینیان گشته محمد امین خان که مغلوبی لشکر خود را دید یقین کرد که من بعد قدرت

معارضه و مکافحه با چینیان ندارد و در کاشغر محصور شدن هم فایده نخواهد داشت بقیة
السیوف لشکر خود را از معرکه گاه لعلگون برداشته بیک سرعت فوق العاده بجانب
خوقند گریخت .

چون (خای دوی) (جانجون) هم ورود را از میان برداشت لزوم بتعاقب فراریان
ندیده متوجه ینگی حصار شد و چند روز در آنجا رفع خستگی کرده بکاشغر آمده رعیت دروازه‌ها
باز کرده سردار چینی را بیک حرمت فوق العاده استقبال و پورش از تقصیرات ضروری
خودشان نمودند و او نیز جمع کثیری از معتبران اسلامیه را ببهانه طرفداری خواجگان قتل و
اعدام و املاک و اموال آنها را نهب و اغتنام کرده از سر نو تأسیس حکومتشان شروع
و موفق شده لشکر زیاده از لزوم را بمحل مأموریتشان اعاده کرد و از این روز تا هفت
سال در مملکت کاشغر غائله در ضد حکومت دولت چین ظاهر نگشت .

روایت دیگری است راجع باسباب محو و اندراس حکومت و انهدام لشکر جمعیت
محمد امین خان که ما آنرا هم بیان کرده بعد شروع بعرض وقایع مملکت کاشغر خواهیم نمود .
راویان این روایت برآنند که محمد امین خان بعد از آنکه از ضبط ینگی حصار مأیوس گشت
لشکر خود را برداشته بعزم آن سردار متوجه یارکند شد و یکی از خواجگان را که رفیقش بود و

همراهی پنج شش هزار نفر از لشکریان بعزم استرداد بطرف (اقصو) روانه ساخت
ولی بجهت اینکه یک اردوی بیست هزاری چینیان را که از آقصو بطرف کاشغر میرفت
دیدند از عزم خودشان برگشته متوجه کاشغر شدند.

اما چینیان تا شهر موسوم به (مارال باشی) رفته در آنجا اردو زده اختیار قشلامشی نمودند آنگاه
که اهالی کاشغر رأی العین دیدند که اردوی چینیان به مرال باشی آمده و محمد امین خان
جرات رفتن بسر دشمن ندارد و اگر داخل در شهر و محصور هم باشد عاقبت مغلوب
چینیان خواهد شد لهذا دروازه ها را بسته بخان مشارالیه و اردوی او راه دخول بشهر
ندادند و سبب دیگر این بی وفائی حرکات نالایقه خان مشارالیه بود چه در اول ورود
باین مملکت تمامی مناصب عالیه لشکری و کشوری را بخوقندیها داده آنها را بر همه ممتاز
و مختار ساخت و معذلک هنوز حکومتش استقرار نیافته و در اداره امور مملکت استقلالی
بهم نرسانیده بنای گرفتن مالیات زیاده از حد معمول را نهاد و از این رفتار ناهنجار بر همه
معلوم گشت که عمده مقصود خان مشارالیه لخت کردن رعیت و خراب نمودن مملکت
این بود که مردم از او روگردان شدند و دیری بی تدبیری قلم ادبار و زوال بر دفتر
اقبال و استقلالش کشید! ......

اگرچه مقدار لشکر خان مشارالیه در مرتبه بود که بتواند داخل در یک جنگ بزرگی
شود یعنی عبارت از سی هزار نفر بود ولی چه فایده که تمامی این لشکر از مشق و نظام
و انتظام بی بهره و از اطاعت و تربیت عسکریه محروم بودند و این فقره لشکر او را از
اهمیت انداخت و از فنون حربیه دور میانداخت.

چون چینیها دیدند که خان مشارالیه آنها را تعاقب نکرد این حرکت را حمل بر بی جراتی
او کرده یک فرقه عسکریه که مقدار آنها عبارت از شش هزار نفر بود بجنگ خان فرستادند
و یقین که بهمدیگر ملاقی شده شروع بجنگ و جدال نمودند نصف بیشتر لشکر محمد امین
خان که از اهالی کاشغر و از بدرفتاری او رنجیده بودند از دل اقدام بجنگ نکرده
منهزم شدند خان مشارالیه که انهزام اردوی خود را دید بیک اشارت لشکر صادق
خود را از مقابله چینیان عقب کشیده بیک سرعت فوق العاده متوجه سرحد خوقند شد
اهالی اردو که اطلاع از فرار خان مشارالیه بهم رسانیدند منهزم شدند و لشکریان کاشغر
نیز بخوف اینکه اولاد و عیال و اقوام آنها از جانب چینیان قتل عام خواهند گردید مجبور
شدند که بطرف خوقند فرار نمایند. (انتهی)

درهرحال: بنابرین پریشانی قرب صدهزار نفس ذکور و اناث کبیر و صغیر از اهالی کاشغر

از صورت سرما و مستور برف بودن راهها را بنظر حزم و احتیاط نیاورده بالجای خوف
اینکه طعمهٔ شمشیر غدر چینیان شوند رو بسمت خوقند کرده از عقب اردوی منهزم محمد امین
خان براه افتادند .

مهاجرین از تنگه (تیرک دوان - دیرک داوان - ستون کوه) که راه میانه از کاشغر بخوقند
و از اوش صد و پنج کیلومتر دور است بعدیت سرما را بنظر نیاورده متوجه اوش شدند
حال اینکه راه مزبور را برف پر کرده و عمق برف از یک ذرع و نیم الی ده ذرع رسیده
و از برای این بیچارگان بسیار راه خطرناک ساخته بود با همهٔ اینکه در عقبند فی درجائی
توقف نموده محمد امین خان که بهمراهی دو هزار نفر از لشکر صادق خود تا (صوفی کرگان)
تاخته بودند در موقع مذکور فهمیدند که احدی آنها را تعاقب نمینماید قدری در آنجا
توقف نموده شانزده بار شتری از نقد و جنس را که جبراً و قهراً از اهالی کاشغر گرفته بود
فیمابین خوانین و هواخواهان خود قسمت میکرد که از جانب خوقند ناگهان دستهٔ
از قبچاقان مانند بلای آسمانی ظاهر شدند و بلا اضاعهٔ وقت بر سر اینها ریخته شروع
با دارهٔ شمشیر قاهر نمودند .

اگر چه لشکر محمد امین خان در اول حرکت اقدام بمقابله و مقاتله نمودند ولی بعد از آنکه

قبچاقها را زیاده از خودشان دیدند فهمیدند که نمیتوانند از عهدهٔ آنها برآیند اموال
و اثقال را حتی محمد امین خان را ترک کرده گریختند قبچاقها تمام نقود و اشیا که در ساحت
قسمت بود ضبط و اغتنام و با خان مشارالیه اشخاصی را که راه گریز نیافته در آنجا مانده
بودند اسیر و در زنجیر کرده تحت الحفظ بخوقند اعزام نمودند .

اما مهاجرین کاشغر که جمع قلیلی سواره و جمع کثیری فقیر و پیاده احمال و اثقال بر
دوش در آن سختی سرما برف را کوبیده افتان و خیزان راه می پیمودند از اینها
کسانی که پیش از سایرین حرکت کرده بودند روز دهم یوم حرکت خودشان
بیک خسارت جزوی از تنگهٔ (تیرک دوان) عبور کرده واصل اوش شدند .

ولی بعد از روز دهم در هوا تغییری حاصل شده بشدت تمام بنای باریدن برف
و بوران را گذاشت راهها در زیر برف مستور شد و بیچاره مهاجرین مجبور شدند
که تا کمر فرو برف رفته از آن تنگهٔ اجل عبور نمایند .

هر فردی از این بیچارگان که گرفتار این آفت جانسوز آسمانی شده بودند از قدرت
پیمودن راه بر افتاده میخواست که قدری توقف و تجدید تنفس نموده باز براه
بیفتند بعد از چند دقیقه از شدت سرما خشکیده جان را بجان آفرین سپرده نعش او

در زیر برف که متصل میبارید مستور میماند !

چون مهاجرین مذکوره بعزم اینکه زود بمقصد برسند شب و روز نکفته مشغول بکوفتن برف وقطع مسافت مینمودند جمعی از آنها نیز شبها راه را کم کرده از پرتکاهی پرت وتلف میشدند !

کویا مصائب مذکوره برای این بیچارکان کم بود که بلیهٔ قحط و غلا هم از جلو اینها را استقبال نمود با اینکه از برای یک سیر نان ویا دو سیر (بولاماج - آش اوماج بی روغن) یک پوستین داده میشد باز این نعمت جهان نعمت بآسانی بدست نمیآمد ! این بلیهٔ قحط و غلا بدرجهٔ رسید که پدر از پسر زن از شوهر برادر از برادر رو کردان واین برف خوردان از برای تدارک قوت لایموت خود حیران وسرکردان میبودند !

کویا تعاقب وتوالی بلیات ومصائب از مقتضیات قانون طبیعت است که در اثنای این هنکامه قیامت علامه دستهٔ از حشرات چاپوچیان مانند آفت جان ظاهر شده اقدام بتاخت وتاز این بیچارکان نمودند که من کل الوجوه محتاج اعانت وسزاوار مرحمت میبودند .

این غداران بی ایمان که کویا مسلمان وانسان بودند مثل کرک کرسنه آنان که از تأثیر شدت سرما و یا از کرسنکی مرده یا اینکه از خستکی یا کرسنکی بحالت نزع آمده هر کسی را که میدیدند استمداد مینمودند بی اینکه مرحمت بحالت آنها نمایند دریک وضع جلادانه حمله بر آنها برده نقد وجنس هرچه بر آنها می یافتند بر میداشتند تسلط غارتکران که منقسم بلیات سرما ومشقت سفریه وکرسنکی شد فتور کلی بیچاره مهاجرین را استیلا کرده از هر جهت مأیوس از سلامت برسیدن مقصد شدند و بواسطه همین مصائب وبلیات کذرکاه قافلهٔ مهاجرین پر از اجساد برهنه رجال ونسا کبیر وصغیر شد این منظره رقت افزا درمرتبهٔ دهشتناک بود که هر شاعر ومصوری میدید اعتراف عجز از توصیف وتصویر این پردهٔ هولناک مینمود .

بنا بمهاجرت کاشغریان اول نا اول اجرای دو معامله که از تقاضای شعایر خوقندیان بود بدون تأخیر بموقع اجرا کذاردند :

معاملهٔ اول محمد امین خان کرفتن واموال واسباب آنرا مصادره تا ضبط کردن بود که بر منوال معروض موفق باجرای آن شدند .

معاملهٔ ثانیه نیز وقایت و صیانت از ضیاع و تلف اموال و اشیای مهاجرین بود
که دسته از آزادهای بسیار امین خودشان ... فرستاده نقود و اشیا حتی
لباس اجساد اسلامیه را نهب و غارت نمودند مهاجرین بیچاره را از چنگ هلاکت
سرما و گرسنگی رهانیدن از تکالیف آنها نبود زیرا این معامله از وظایف
انسانیه بخصوص از وجائب اسلامیه بود نه از تکالیف آنها ! . . .

از میان آنها فقط حاکم مرغلان (مرغینان) از اوش با سیصد اسب چند نفر
از آزادهای خود فرستاده بقدر ششصد نفس آنها را از مرگ رهانید و در عالم
تواریخ بثبوت رسانید که در میان خوقند غیر از شخص خود احدی نمیدانسته که
دستگیری ضعفا از وجائب انسانیه بخصوص اسلامیه بوده است .

چه غیر از این شخص از هیچ طرفی امداد و معاونت بآن بیچارگان نشد و از صد
نود نفس آنها در زیر برف مدفون مانده طعمهٔ وحوش و طیور گشت ! . . .

باعث وقوع وقایع موسفهٔ معروضه محمد امین خان است که مسئولیت معنویهٔ
آن نیز باو راجع است .

انتقادات و محاکمات راجعه باین وقایع را عجالةً در اینجا نخواهم نگاشت اما

در مجلد مناسبی خواهم نوشت که راجع این وقعه و وقعهٔ سابقه و لاحقه شده حقایق حال را
بانظار مطالعه کنندگان فخام برساند .

— مرغینان —

شهر بزرگی است واقع در شرق جنوبی شهر خوقند و غرب جنوبی اوش واقع و دارای
مساجد و مدارس عالیه و باغات و مزارع عامره و مسکن بیست هزار نفس است والی
ولایت خوقند که از جانب دولت روس منصوب در این شهر می نشیند و در کتب جغرافیای
عالیه اسم این شهر را چنانچه زبانزد است مرغلان اما در کتب جغرافیا و تواریخ قدیمه مرغینان
ضبط کرده اند . (انتهی)

اگرچه خلاف معاهده ظهور غوائل کاشغر موجب فسخ معاهدهٔ منعقده فیما بین چینیان و
خوقندیان شده و چینیان را از قیودی که بواسطهٔ این معاهده داشته بودند غوائل مذکوره
معفو داشته بود ولی چینیان بنا بمصلحتی ظهور این غائله را حمل بعدم اطلاع و رضایت و موافقت
حکومت خوقند نموده قیام بتجدید معاهده‌ای که در سال (۱۸۳۱، ۱۲۴۷م) بسته بودند نمودند
چه حکومت چین میدانست که در میانه دو حکومت عهدنامه (ولو صلحی باشد) نباشد هیچوقت
مملکت کاشغر از هجوم سیلاب اختلال که از سمت خوقند برمیخیزد رهائی نجسته و انجام کار

حکومت چینیه واقع در کاشغر را از اساس کنده تا وادی انقراض خواهد برد .

چون حکومت خوقند این غجروله را از چینیان دید خارج از اعتبارات معاهدهٔ قدیمه تمام

مطالبات بعض امتیازات جدیده نموده حتی بمأموریت سیاسی کاشغر باز همان نعمت خان را

نصب و تعیین نمودند و چینیان شوان شدند که خان مشار الیه دشمن علنی چینیان بود

نپذیرفتند با اینکه تحقیر و تذلیل خواجگان را حکومت خوقند در آن عهدنامه مقرر کرده بود

بعد از مدتی اعتنا باجرای احکام این فقره ننموده بالعکس در حق خواجگان حرمت و رعایت را

دریغ نکرد .

در بیان وقایع خوقند بعد از سال هزار و دویست و شصت و نه

مسلمان قولخان که در استبداد ثانی شداد شده بود طولی نکشید که خامهٔ عدالت

بر استبداد او کشید بلی این واضح و مجرب است که دولت و اقبال متغلبین که داعیهٔ تسلط

بر ملک را حقیقی داشته اند امتداد نیافته مبدل ادبار شده و آنها نیز بسزای جزای خودشان

رسیده اند ! . . .

چون اهالی خوقند دیدند که تغلب و تسلط مسلمان قولخان روز بروز ترقی دارد و کارکنان

او کلی و ابهمه اموال دولت را غصب و غارت میکردند در حق آنها بازخواستی نیست لهذا

از مسلمان قولخان سخت رنجیده به برداشتن وجود او اتفاق نمودند و جمعی از بزرگان

مملکت را با اصرار تمام بطاشکند گریزانده در آنجا یک جمعیت اختلالیه تشکیل کرده علم

عصیان را برافراشتند عجب این است که عبدالرحمن خان پسر مسلمان قولخان در ریاست

این جمعیت که در ضد پدر و اقوام او تشکیل گردیده بود مع الافتخار اظهار وجود میکرد

و خدایارخان نیز در معنی غیر نگشت آن جمعیت بود که حقیقة از برای منفعت او تشکیل گردیده بود

آنگاه که مسلمان قولخان روز بروز وسعت یافتن دایرهٔ اختلال را دید بعزم اینکه این شرارهٔ

اختلال را که هنوز در سایر نقاط مملکت شعله ور نشده خاموش نماید بهمراهی مقدار

کافی از لشکریان خود متوجه طاشکند شد و خدایارخان را هم در برابر خود برده طاشکند را

محاصره و شروع بمحاربه کرد ولی شورشیان مردانه مقاومت و محاربت کرده شهر را

بخان مشار الیه تسلیم نکردند و خان نیز از استرداد طاشکند مأیوس شده بخوقند عودت نمود

عدم موفقیت خان مشار الیه باخماد این آتش اختلال وسعت بدایرهٔ آن داد و

خدایارخان نیز فرصتی بدست آورده از خوقند گریخت و ملحق بشورشیان شد .

خوقندیان که اطلاع از گریختن و ملحق بشورشیان شدن خدایارخان بهم رسانیدند دسته

دسته ملحق بجمعیت شورشیان شده قوت این جمعیت را بدرجه رسانیدند که اقدام باستیصال

مسلمان قولیخان بنمایند .

درسال (۱۲۷۰ه‍ ۱۸۵۳م) خدایارخان و عبدالرحمن خان بهمراهی شورشیان متوجه
خوقند شدند مسلمان قولیخان که از توجه و عزم شورشیان و افکار خوقندیان اطلاع
بهم رسانید یقینش شد که نمیتوانند برابری با آنها نماید ملجا بفرار شد بنابرین خدایارخان
بی اینکه مصادف مشکلات و ممانعات شود با کمال جلال و عظمت داخل در خوقند شده
همان آن از برای دستگیری مسلمان قولیخان بتعاقب خان مشارالیه روانه ساخت .
معقبین بخان مشارالیه رسیده بعد از زد و خورد جزوی او را با همراهانش اسیر و در زنجیر
کرده بخوقند آورده و حبس کردند .

خدایارخان که در مسند خانی استقرار بهم رسانید فرمود که هر روز دسته اعیان و اشراف
خوقندیان را در عمارت حکومت بضیافت و مهمانی حاضر کرده و مسلمان قولیخان را هم در آن
مهمانیها مغلولاً بسر سفره نشانده بعد از صرف غذا پانزده الی بیست نفر از اعیان و اشراف
و هواخواهان مشارالیه را که در زندان کرده بوده و مقدار آنها عبارت از ششصد نفر بوده در
حضور او با تیغ و چه بکشند !...

اجرای این حکم خان مشارالیه دو ماه و چند روز امتداد یافت و بعد از آنکه تمام ششصد نفر کاملاً

مقتول گردید نوبت جان دادن بمسلمان قولیخان رسید امرا و اعیان و ریش سفیدان
حتی کدخدایان دهات و اصناف با مسلمان قولیخان احضار بعمارت گردید بعد از صرف
ناهار مظالم و تعدیات و خیانات گماشتگان خان مشارالیه و اغماض و حرکات
مستبدانه او علی رؤس الاشهاد مذکور ساخته حکم بقتل او دادند .

این شخص شیر ابداً متأثر از حکم قتل خود نشده آفتابه ولگن خواسته وضو گرفت
و بعد از ادای دو رکعت نماز اشاره بجلاد کرد جلاد بی امان سل سیف غدر نموده
در حالتی که مشغول بتلاوت قرآن بود بیک ضربت کار او را ساخت !..

بعد از قتل خان مشارالیه شروع بازاله وجود قپچاقها نموده شد که زیاده از حد
حرکت کرده و بیک طور سرکشانه مداخله بامور حکومت مینمودند ....

خدایارخان که بدون مانعه موفق بامحای وجود رقبا شد از هر گونه قید تضییق
آزادگی حاصل کرد و بر مسند خانی کامرانی یافته شروع بحکمرانی نمود .

ولی در جای اینکه خدایارخان جد و جهد بازاله سیئات سابقه نماید بالعکس بی
قیدی و انهماک بلذات شهوانی را پیشه کرد لهذا بعد از این تاریخ در امور حکومت
هر نوع سوء استعمالات ظاهر شد .

چه دور خدایارخان را جمعی از اشخاص مداهن و مرائی و مرتکب و فرومایه
احاطه کرده و همین اراذل و اوباش بیشتر و بدتر از اسلاف خودشان
یعنی از ندما و قرنای مسلمان قولیخان در چاپیدن مال امارت و اخذ رشوت
و ابطال حقوق و تحریم دولتمندان و ازعاج فقرا و ضعفا مداومت نمودند .
آنگاه که اهالی خوقند ادارهٔ حکومت جدیده را ظالمتر از ادارهٔ حکومت سابقه
دیدند مجبور مثل مشهور (رحمة الله علی نباش الاول) شدند .
و همین ایام بود که درین مملکت حادثهٔ بظهور پیوست که لازم است درین
تاریخ ثبت شود این حادثه بی مقدمه ضبط قصبهٔ (آق مسجد) از جانب
روسهاست که تعلق بحکومت خوقند داشت .
چون این فقره تعلق تام باین تاریخ دارد محاکمات مفصلاً آنرا بجلد ثالث ترک
کرده عجالةً همین قدر معروض میدارم که :
درآن زمان حکومت آق مسجد مفوض بعهدهٔ یعقوبخان مرحوم بود که مؤخراً امارت
بس معتبری در کاشغر تأسیس و تشکیل نمود دولت روس بعزم استیلای
شهر مذکور مقدار کافی از لشکریان خود را بسرداری (جنرال پروفسکی) از (اورنبورغ)

بوادی سیحون فرستاد و جنرال مشار الیه هم اول (قاضی علی - قازالی) را استیلا
کرده متوجه آق مسجد شد خان مشار الیه مدتی با لشکر روس جنگید ولی فهمید که
در مقابل اسلحهٔ جدیده و لشکر ممشق و معلم نمیتواند ایستادگی نماید مجبور شد که
بشرایط چند شهر مذکور را صلحاً بجنرال مشار الیه تسلیم نماید و نمود .
اما ضبط و استیلای آق مسجد باعث جایگیر شدن و صاحب نفوذ گشتن روسها
در آسیا شد و معذلک تسهیلات لازمه را از برای ضبط و استیلای سایر ممالک
آسیای وسطی بدولت روس مهیا نمود .

- اق مسجد -

قصبه ایست واقع در ساحل شمال شرقی رود سیحون (سیر دریا) و اکنون موسوم
به (پروفسکی) است اول اهالی آن عبارت از چهار هزار نفس بود اما اکنون
مسکن پانزده هزار نفس است و روز بروز معمورتر میشود از نقطه نظر فن حرب
شهر مذکور کلید آسیای وسطی و مرکز سوق الجیش ، در نقشه های جدید قلعه شماره
دوم نگاشته شده است که تفصیل این قصبه را مترجم فقیر در سفرنامهٔ مسیو ماکاهان
امریکائی در خیوق نوشته است . (انتهی)

باز محمد امین خان

بعد از آنکه محمد امین خان گاه ذلیل گاهی عزیز قرب هفت سال اوقات خود را
در خوقند گذرانید در سال (۱۸۵۳م-۱۲۷۰ه) بود که جمعی را با خود ساخته در دفعه
دوم قدم بخاک کاشغر نهاد دو روایتی است راجع بمقدار لشکر خان مشار الیه :
بعضی بر آنند که مقدار لشکرش هفتصد هشتصد بود جمعی هم بر آنند که خان مشار الیه باز
با قرغیزها اتفاق نموده از آنها هشت نه هزار مرد جنگی را با خود ساخت ولی آنچه
من بعد از تحقیقات فهمیدم تمام قشون او زیاده از پنجهزار و کمتر از چهار هزار نبود
خلاصه : مشار الیه که وارد کاشغر شد باز بنا بر ترغیب و تشویق نعمت خان
در وهله اولی شهر کهنه کاشغر را بدون هیچ زحمت جنگ و جدال و شهر تازه آنرا
نیز بنا بمقاتلت و محاربت لشکر ساخلوی چین بعد از مدتی استرداد و ضبط نمود و
از آنجا متوجه شهر ینگی حصار شده هر چه خواست که اهالی مملکت را بدون نزاع
تسلیم نمایند نگردند و خان مشار الیه نیز مجبور بمحاصره شده بنای جنگ و ستیز را
گذاشت چون ایام محاصره امتداد یافت لشکر و اهالی بجهت نماندن آذوقه
در خیال تسلیم شهر بودند که ناگاه خبر رسید که یک اردوی پنجاه هزار نفری چین

بر داری (رالیه - جانجون) از قصبه (ارومچی) واقع در شمال شرقی کاشغر
حرکت کرده بسرعت تمام بطرف کاشغر میآیند خان مشار الیه که این خبر وحشت
اثر را شنید فهمید که قدرت مقابله و مقاتله با چینیان ندارد هنوز این اردو
بکاشغر نرسیده بود که محمد امین خان فک خط محاصره کرده باز بطرف خوقند
گریخته بار دیگر شوهنت بار بکاشغر بیاید .
بنا برین واقعه جمع کثیری از اهالی اسلامیه کاشغر بتهمت ذیدخل بودن
درین کار طعمه شمشیر غدر چینیان گردید و در حقیقت ورود محمد امین خان بکاشغر
باعث خرابی مملکت و سبب هلاکت چندین هزار نفوس شریفه شد .
(رالیه - جانجون) که تنبیهات لازمه را اجرا کرد سی هزار نفر از ابو الجبی خود را منضم
بلشکریان نمود که در رفتن و یارکند و ینگی حصار و کاشغر ساخلو بودند باقی بیست
هزار نفر را برداشته معاودت به (ارومچی) کرد . . . .

در بیان احوال ولایت یونان

در سال (۱۸۵۶م-۱۲۷۳ه) بود که ظهور یک آفت ناگهانی دولت با آن عظمت
دولت چین را بلرزه انداخت : این آفت نیز شورش اهالی اسلام ولایت .

(یون-نان) بود اگرچه بمناسبت بُعد مسافت چنین پنداشته میشود که شورش مسلمانان

ولایت یون-نان خارج از موضوع ماست ولی بعد از آنکه اسباب حدوث وقایع مُدهشه

اخیرهٔ کاشغر را تفحص نمائیم خواهیم دید که خرمن آسایش کاشغریان از شرارهٔ جهیدهٔ آتش شورش

یونان سوزان شده و میتوان گفت همین آتش اختلال سبب اضمحلال مسلمانان آن

محال گشته است .

چه شورش وحشتناک سال (۱۸۶۰م=۱۲۷۷ه) در وهلهٔ اولی در ایالت یونان ظاهر شده

و از آنجا سرایت به دونغانیان کرده در نتیجه در کاشغر قرار گرفت معهذا از آنکه اهالی مسکونهٔ

آن ولایت اسلامند و حقیقت وقایع آنها آمیخته بمبالغات شده و مضبوط در تواریخ اسلام

هم نیست و شکی نداریم که مرور زمان وقایع مذکوره را بعنقای نسیان خواهد انداخت و

خارج از حمیت اسلامیه و عصبیت قومیه است که وقایع آنها را خارج از موضوع بشماریم لهذا

مناسب دیدیم که وقایع مذکوره را بطور اختصار بعرض مطالعه‌کنندگان عظام برسانیم .

—یون نان—

در زبان چینیان لفظ نان معنی مسکن عربی وستان فارسی و یورت ترکی را دارد و لفظ (یون)

مخفف از (یوانغ) است و یوانغ اسم طایفهٔ بزرگی از طوایف تاتارهای شرقی است

که در سال (۱۲۰۶م=۶۰۳ه) (یوانغ-کاننغ) یعنی (یو-آن خان) نامی از این طایفه در

تبت و چین تشکیل سلطنتی کرده و بعد از وی چند نفر از اولادش در این ممالک پادشاهی

نموده در سال (۱۲۹۶م=۶۹۵ه) منقرض شدند چون من القدیم مسکن این طایفه ولایت

مذکوره بوده چینیان آنجا را موسوم به (یون-آن) یعنی مسکن طایفهٔ (یوانغ) نامیدند .

الغرض ولایت مذکوره در جهت جنوب غربی مملکت چین و فیمابین (۲۲) و (۲۶) درجه

عرض شمالی و (۹۵) و (۱۰۳) درجه طول شرقی واقع و در مشرق با ولایت (قوانغ-سی)

و (قوئی-چه ئو) و در شمال با ولایت (سی-طوئن) چین و در شمال غربی با ولایت خام

تبت و در غرب و غرب جنوبی با مملکت بیرمان و در جنوب با مملکتین (انام) و (سیام)

محدود است .

چند سلسله از سلاسل کوه (همالایا) طرف غربی این مملکت را از شمال تا جنوب استیعاب

نموده و بدین جهت دره‌ها و دشتهای محصولخیز حاصل کرده و از منابع متعدد جبال مذکوره

نیز هفت رشته رودخانه با تفع بزرگ برخاسته بعضی بخلیج بنگاله بعضی هم بدریای چین

منصب میشوند .

وسعت این ایالت عبارت از سیصد و هفده هزار و صد و شصت و دو کیلومتر مربع و مقدار

اهالی مملکت آن نیز نظر بقول چینیان یازده کرور و سیصد و بیست و سه هزار و شش صد و هشتاد
و نظر بقول علمای جغرافیای فرنگ سی و شش کرور نفس است اما آنچه میتوان باور کرد و کمتر
از هجده و بیشتر از بیست کرور نفس در آن ولایت نیست .
و شهرهای (طالیفو) و (تونغ-چو-فو) و (یونغ-چانغ-فو) و (شون-نینغ-فو) و
(لیکیانغ-فو) و (مانغ-سه) از بلاد مشهوره و شهر نینغ-یو تینغ و (یون-نان)
فو و (یونغ-کانغ-تینغ) از دار الملکهای این مملکت است و لفظ فو معنی آباد را دارد

— استطراد مترجم —

چون اسمی از مملکت تبت و انام و سیام و برمان در فوق معروض افتاد لازم آمد
که مختصر اطلاعی از وضع جغرافیائی ممالک مذکوره داده بعد شروع بعرض مقصود نموده شود

— تبت —

اگر چه علمای جغرافیا و ادبا و شعرای اسلام اسم مملکت مذکوره را در آثارشان تبت ضبط
کرده و از نبودن اعراب جمعی (تَبَّت) و جمعی (تُبَّت) خوانده و اکنون هم ابنوی از
ادبای قدما مسلک تصحیح اسم مذکور راضی نشده و نرسید کار از القبول ضبط قدما وا میدارند
و لی از آنکه بعد از ثبوت صحت تلفظ و املای یک لفظ بتبعیت بقدمای بی خبر خلاف عقل

و رای صواب است لهذا در وهله اولی تصحیح اسم مملکت مذکوره پرداخته بعد شروع بعرض
جغرافیای آن نمائیم .
اسم صحیح مملکت مذکوره (Thibet طیبت) است و در تمام نقشه های جدید و کتب
جغرافیا و سفرنامه ها بهمان اسم و املا ضبط شده است زیرا که (طیبتیان) مملکت خود شانرا
بآن اسم موسوم ساخته و در غیاب چینیان هم با اهل مملکت بتبعیت کرده اند اما تورانیان
اسم این مملکت را (تنگوت) گذارده و در تلفظ از اجتماع کاف و نون یک نون خیشومی
حاصل کرده (تانغوت) میگویند .
این مملکت باعتبار کبیر و صغیر منقسم بدو قسمت است مرکز اداره (طیبت کبیر) شهر (لاداق)
و مرکز اداره (طیبت صغیر) شهر (لاسه) است مقدار تمام اهالی آن دوازده کرور است و
(بودائی) هستند و زبانشان مشابهت کلی بزبان چینی دارد و لی برخلاف چینیان
در کلمات زبانشان حرف (را) بکثرت یافت میشود چه زبان اینها مرکب از چینی و منچوری
و مغولی و ترکی و سانسکریتی است و خط را هم مثل چینیان از بالا بپائین نازلاً و عموداً مینگارند
طول این مملکت از شرق الی غرب دو هزار و هشتصد و عرض آن نیز از شمال بجنوب هفتصد و
چهل کلومتر و دارای معادن زیاد است در شرق ولایت (سی-چوآن) و در جنوب

شرقی ولایت (یون-آن) چین و در جنوب مملکت بیرمان و تونان و نیپال هند و در غرب مملکت کشمیر و در شمال مملکت (کوکو نور) محدود و این مملکت محدود میسازد. چون زمستان این مملکت بسیار سخت و در همه جا حرارت در یک درجه نیست لهذا زراعت آن بوفق مطلوب نمیشود اما از کثرت مراتع حیوانات اهلیه از حد افزون و صنایع نسجیه و اعمالیه اش نیز بقدر کفایه است .

- آن نام -

این مملکت در سمت شرقی هند چینی واقع و در تحت یک حکومت مستقله است حدود آنرا در شرق و شمال دریای چین و در غرب مملکت سیام و بریان و در شمال ولایات (یون-نان) و (قوانغ-سی) و (قوانغ-تونغ) چین محدود میسازد .

پای تخت این مملکت شهر (هوئه) و دارای شصت الی صد هزار سکنه و قلعه استوار است وسعت این مملکت عبارت از چهارصد و چهل هزار و پانصد کلومتر مربع و دارای معادن زیاد و بابرکت است اگرچه قسمتی از اراضی ولایات تونکن و لائوسون و قوشنشین علیا راجع بحکومت این مملکت است اما تمامی اراضی ولایت قوشنشین سفلی و جزایر (پولی قوندور) داخل در تحت اداره حکومت جمهوریه فرانسه است .

اهالی این مملکت کاملاً بت پرست و مقدار نفوس آنها بیست و چهار الی سی کرور است اگرچه در هنگام حرب میتواند بقدر صد و پنجاه هزار نفر مرد جنگی حاضر نماید ولی اسلحهٔ آنها قدیم و خودشان بی نظم و مشق نظامی ندیده اند .

- سیام -

این مملکت در هند چینی واقع است حدود آنرا در شرق مملکت (آن-نام) و در غرب مملکت بریان و در شمال ولایت (یون-نان) و در جنوب بحر محیط هندی محدود میسازد پای تخت این مملکت شهر (بانقوق) و مسکن پنجاه هزار نفس است و مساحت سطحیه مملکت سیام عبارت از هفتصد و بیست و شش هزار کلومتر مربع و مقدار نفوس آن مرکب از دوازده کرور است اگرچه این دولت قشون منظمی ندارد ولی هنگام لزوم تمامی اهالی بمیل و رضا بدفاع دشمن حاضرند .

چهارده فروند کشتی بخاری دولتی از برای محافظت سواحل مملکت در سیاحت و هشتاد و پنج فروند کشتی بادی و بخاری اهالی مشغول تجارت است معاملهٔ تجارتی این دولت در عرض سال پانزده کرور و دویست هزار تومان است که از آن پنج کرور و یکصد هزار تومان ادخالات و ده کرور و یکصد تومان هم اخراجات است

معادن وحیوانات نافعه درین مملکت وفرت دارد .

حکومت سیام در سال (۱۸۰۰م=۱۲۱۵ه‍ج) بنای معامله با دول اروپا نهاد و چهل کرور فرانک که عبارت از شش کرور تومان ایران باشد استقراض نمود و اراضی شمالیه شبه جزیره (ملوکه - مالاکا) و اراضی غربیه مملکت (کامبوج) و قسمتی از مملکت (لائو) ها را متصرف شد .

اهالی سیام عموماً خوب رو و مونس و مهمان نوازند از آنکه مملکت آنها را از هر طرف رودخانه ها استیلا نموده غالباً طغیان و خانه های آنها را ویران میکند محض رفع خسارت طغیان میاه خانه های خودشان را از نی مخصوص هندوستان بر بالای میخهای چوبی که بزمین کوبیده اند ساخته اند .

اهالی ورعیت حق مشاهده دیدار حکمدار شان را ندارند و امنای دولت هم که بحضور میروند باید که مثل مار خزیده داخل حضور حکمدار شوند مذهب رسمی دولت بودائیست .

—بیرمان—

این مملکت در هند چین واقع و در تحت اداره یک حکومت مستقله است حدود آنرا در شرق مملکت (د آن - نام) و (تونکین) و در شمال شرقی ولایت (یون - نان)

و در شمال مملکت (طبیت) و در غرب ممالک هندیه دولت انگلیس و در جنوب خلیج (و انگون) محدود میسازد .

مساحه سطحیه این مملکت عبارت از دو کرور و بیست هزار کیلومتر مربع و مقدار نفوس آن نیز شانزده کرور است دارالملک این مملکت شهر (ماندالای) است که ثلث اهالی آن اسلام و باقی بت پرستند .

اراضی غربیه و جنوبیه این مملکت مستور بجبال جنگلدار با نفع که از هر یکی چندین معدن نمودار و انهار کثیره نیز از هر دره جاری و جنگلها پر از حیوانات مفترسه و زراعت مملکت رو بترقی است عموم اهالی پیرو مذهب بودائی هستند و قرب یک کرور اسلام هم درین مملکت ساکن و در کمال آزادی سر میبرند . (انتهی)

بیائیم بسر مطلب :

سکنه ولایت (یون - نان) که موسوم به (پانتای) اند اگرچه بمساعی فوق العاده اولاد عرب که سزاوار توصیف مرشد ملل و هادی امم هستند قبول دین مبین اسلام نموده اند ولی در کدام سال بدلالت کدام هادی بیهال کلمهٔ طیبهٔ شهادت را جاری ساخته اند معلوم نیست .

اما نظر بعض آثار تاریخیه و اشارات قبوریه میتوان حدس زد که دین متین اسلام
در اواسط مائهٔ دوم هجری داخل درین مملکت شده است .

الغرض دولت چین که بقای سلطنت و استقلالیت خود را مثل بعض حکمداران
در نشر عدالت و مساوات و حریت ندانسته در اتحاد دیانت می پندارد .

در سال (۱۸۰۳م = ۱۲۱۸ه) قیام بابطال امتیازات نمود که خاقانهای چین از
زمان خاقانی (قبلای قاآن) تا سال مذکور بملت اسلام داده مداخله بامور دینیهٔ
آنها نمیکردند و علاوه برین بنای جور و تعدیات گوناگون را در اسلام نهاد
و ملت اسلام نیز بستوه آمده اگرچه گاه و بیگاه علم طغیان و عصیان را برمیافراشت
اما این طغیانها مهم و عمومی نبود زیرا جمعی از مسلمانان از طغیان و عصیان کناره میجستند
و ازینجهت چینیان بسهولت موفق برفع اغتشاش میشدند و همان آن که آتش
اختلال را خاموش میکردند درجه ظلم و تعدی را افزوده آنچه لازمه غداری بود
بعمل میآورده نهایت کار را بدرجه رسانیدند که در جای صد تومان مالیات
صد و هشتاد و پنج تومان مقرر کردند و هرچه اهالی اسلام استدعای تخفیف میکردند
میدانید چه جواب میگرفتند ؟ تخفیف مالیات ممکن نیست و معذلک حکم است

که هر سال مالیات شما را بیفزائیم مگر اینکه از دین اسلام برگشته بت پرست شوید . .

مسلمانها که این جواب را می شنیدند اعتنا نکرده کج دار و مریز راه میرفتند
دولت چین دید که مسلمانان را از دین بدر کردن و داخل آئین چینیان نمودن
بسختگیری ممکن نیست حکمی سخت بحاکم شهر (نیان فو) که (لیکیان فو) هم مینامند
فرستاده امر نمود که بهر طور و تدبیر و حیله باشد مندرجات حکم را بموقع اجرا
گذارده و مسلمانها را از دین اسلام بآئین چینیان برگردانند ! . . .

حاکم که این حکم را گرفت محض انفاذ حکم سالک مسلک حیله شده علی الظاهر
دین اسلام را قبول کرد و تخفیف بمالیات داده بنای عدالت را نهاد اما از آن
طرف قیام باغفال جهلهٔ اهالی نموده بتوسط بعض علمای دنیاپرست بافساد
عقیدهٔ جهلای اسلام پرداخت ولی این اغفالات جز اینکه عداوت مسلمانها را
بیفزاید مفید هیچ فائدتی نشد زیرا یکی از اعلم علمای دوازده گانهٔ شهر (نیانفو)
که (دو دیمه شو) نام داشت و در تمام ولایات اسلام نشین معروف و مرجع الکل
بود بدلالت ذکاوت فطریه از حرکات ابلهفریبانه حاکم مملکت ملتفت نتیجهٔ
آمال شیطنت اشتمال آن شده بنای مخالفت شدیده را بمدافعات تکالیف

حاکم مشار الیه گذاشت .

— استطراد مترجم —

در هر شهری از بلاد چین که اهالی اسلام متوطن است از زمان خاقانی (قبلای
قاآن) مقرر شده بود که دوازده نفر از اعلم علمای اسلام در آن شهر سکونت
یافته بمحافظت امور دینیه مسلمانان بپردازند .

جناب دو دیمه شو که معنی مقتدی را دارد موسوم به سلیمان و از اهالی معتبرهٔ
شهر (طالیفو) بود (لفظ فو معنی آباد کرد شهر را دارد) در اوایل عمرش هم تجارت
میکرد و هم در حلقهٔ تدریس یکی از علما مشغول تحصیل علوم عالیه و الیه بود بعد از آنکه
تحصیل را تکمیل کرد و بقدر کفایت معیشت دارای ثروت و دولت شد رخت
اقامت را بشهر (تیانفو) که (الکیان فو) هم مینامند کشیده سجادهٔ افاضه را گسترد
و شروع برویت حقوق و مصالح مسلمین نمود کمالات علمیه و فضایل اخلاقیه که
داشت در اندک مدتی مرتبت او را بنخستین پایه حاکمیت رسانید و نام
نامی او بسمع تمام مسلمین چین و ختا رسیده مرجع خاص و عام و مرکز آمال
اسلام شناخته شد . (انتهی)

الغرض دو دیمه شو درجهٔ وخامت مداخلات حکمران مملکت را که در باب تبدیل و تغییر
احکام دینیه نمود و بواسطه تعلیقات خفیه بتمام اهالی اسلام مملکت (یون - نان)
و غیره اعلام کرده و در ضمن این تکلیف نمود که هر کس غیرت حفظ احکام دین را دارد
و تبدیل مذهب را قبول نمینماید در فلان نقطه واقع در جوار شهر (طالیفو) بی آنکه اعدا را
واقف حرکت خودشان نمایند جمع شوند .

اهالی اسلام که سالهای سال از جور و آزار چینیان بیزار شده بودند دعوت دو دیمه
شو سلیمان را منت جان شمرده بعزم آنکه ربقهٔ ظالمانهٔ دولت چین را از رقبهٔ تبعیت
و اطاعت خودشان دور اندازند در مدت سه روز چهل هزار مرد جنگی در نقطه مذکور حاضر
شده بشهر طالیفو هجوم بردند و بی آنکه قطرهٔ خونی بریزند شهر را ضبط کرده بعنوان
سلیمانشاه اول جناب دو دیمه شو را از برای جمعیت خودشان رئیس انتخاب نمودند
شاه سلیمان که کار را باین درجه رسانید بنای عدل و داد را گذارده مهما امکن جنود
اسلامیه را منتظم ساخت و متوجه شهر (تیان - فو) شده محاصره نمود مهاجمات لشکر
اسلام را که حاکم شهر مذکور دید قدرت دفاع در خود نیافته اختیار محصوریت نمود و
بمقاومت پرداخت اما بعد از مدتی آذوقهٔ او تمام شده در فکر آن بود که بچه وضع

شهر را تسلیم نماید شاه سلیمان او را مطمئن از جان و مال و عیال خود او کرده تسلیم شهر
تحریراً مطالبه نمود و او هم این تکلیف شاه سلیمان را منت جان شمرده شهر را تسلیم و حکمداری
شاه مشار الیه را بقاعدهٔ چینیان تصدیق کرده اموال و عیال و اتباع خود را برداشته
متوجه داخلهٔ ممالک چین شد این حوادث را که دربار (پکین) شنید محض اخماد آتش
اختلال و اغتشاش لشکر گران بجنگ شاه سلیمان اعزام کرد اما شاه سلیمان لشکر
چینیان را مردانه استقبال کرده بعد از کشش و کوشش بسیار تمام لشکر چین را مغلوب
و منهزم ساخت .

دولت چین که این هزیمت را شنید باز لشکر فرستاد و باز شکست یافت نا برین دولت
مشار الیها محض اینکه دائرهٔ اغتشاش وسعت نیابد از ارسال لشکر آنی غفلت نکرد و
لشکر اسلام هم از جنگ چینیان خسته نشد و این عداوت باعث ظهور محاربات
دائمی در مملکت (یون-نان) گشت .

و اسباب امتداد جنگ و جدال طوایف وحشیه شده بود که در سرحد غربی و شمالی مملکت
(یون-نان) متفرقاً بادیه پیما هستند زیرا محض تاخت و تاز گروهی از آنها داخل اردوی
اسلام و جمعی نیز داخل اردوی چینیان شد و جمعیت هر دو اردو را میفزودند و چون

اینها باردوی طرفین امتداد بزمان و وسعت بمیدان محاربه داد اگرچه در بعض جنگها
مسلمانان شکست از چینیان خوردند ولی در نتیجه بچینیان طوری شکست دادند که دولت
با آن عظمت چین از صولت لشکر مسلمین ترسیده چون مناسب دید که اول در میان
آنها تفرقه انداخته بعد اقدام بتنبیه آنها نماید عجالتاً از سوق لشکر صرف نظر نمود .
مدتی نگذشت که شاه سلیمان لشکر بر شهر (مومیان) واقع در سرحد (بیرمانیا) کشیده
آنشهر را که از هر جهت اهمیتی داشت در تحت تصرف خود در آورد .
عجالتاً بهمین اطلاع راجع باحوال (یون-نان) که معروض افتاد کافی است انشاء الله الرحمن
بعد از عرض وقایع مهمه کاشغر که در هنگام جنگ تونانیان بظهور آمده احوال مملکت
(یون-نان) و نتیجه کار شاه سلیمان را در مواقع لازمه عرض خواهیم نمود .

در بیان ورود ولیخان توره بهمراهی حق قلی بیگباشی بکاشغر

در سال (۱۸۵۵م - ۱۲۷۲ھ) ولیخان توره نامی از خواجگان موقوف در خوقند جمعی از بی
سر و پایان را باطراف خود جمع کرده متوجه بسرحد کاشغر شد و خواست که از تنگه داخل
مملکت شود سرحدداران چین متیقظانه حرکت نموده او را مجبور بفرار کردند چون خان مشار الیه
در آن سفر نایل مقصود نگشته تا یوسان رجعت کرد در سال (۱۸۵۶م - ۱۲۷۳ھ) باز جمعی را

با خود ساخته بار دوم متوجه سرحد کاشغر شدند این دفعه نیز از قلت اعوان و کثرت سرحدداران
موفق باجرای آمال خود نگشته ملجا بفرار شدند تا در سال (۱۲۷۴ = ۱۸۵۷ م) بنا
بانتباهی که از تجارب سابقه خود حاصل کرده بود اعوان زیادی جمع کرده قدم براه نهاد
و شبها راه پیموده روزها در وادیهای دور از آبادی پنهان شده آنگاه که بقلعه سرحد
داران رسید آنها را غافل از ورود خود یافته قلعه را تصرف نمود و تمام قلعگیان را طعمهٔ
شمشیر ساخته بی مانعه در پیشگاه شهر کاشغر ظاهر شده اهالی را باطاعت خود دعوت
نمود و آنها هم دعوت آنها را پذیرفته شهر را تسلیم کردند .

درین سفر حق قلی بیکباشی در معیت ولیخان توره حضور داشت این همان حق قلی بیکباشی است
که ما او را میشناسیم و میدانیم که سی سال قبل ازین همین شخص باز بعزم تسخیر کاشغر باین
مملکت آمده بود .

—استطراد مترجم—

این حق قلی بیکباشی صد و یک سال عمر کرد و در تمام عمر مثل مردمان سی ساله صحیح الوجود
حرکت مینمود و در دفعهٔ سوم نیز بهمراهی یعقوب خان آتالیق غازی بکاشغر آمده و مدت
مدیدی هم در معیت مشار الیه مستخدم شده است که تفصیل آن در محل مخصوص بعرض مطالعه

مطالعه کنندگان کرام خواهد رسید . (انتهی)

اردوی ولیخان توره از اشخاصی مرتب بود که هر یکی بیک وعدی داخل این اردو شده
و اسلحه و اسبان جمعی از آنها را حق قلی بیکباشی تدارک کرده بود

بعد از آنکه بی جنگ و جدال داخل شهر قدیم کاشغر شده امارت و حکومت خود را اعلان
نمود شروع بجمع لشکر کرده مقدار هفت هشت هزار نفر از اهالی کاشغر و از سایر داو
طلبان که از خوقند وغیره آمده بودند جمع و شروع بمحاصره و تضییق شهر نو کاشغر نمود
ولی از آنکه چینیان حصانت قلعه را افزوده و بیش از پیش تقویت داده بودند قلعگیان
مردانه مقاومت کرده پای ثبات را از مدافعه عقب نگذاشتند ولیخان توره دست
از جنگ و جدال کشیده بعد از زحمات بسیار رودخانه را که از کنار قلعه جاری میشود
بداخله قلعه جاری ساخته بهمین تدبیر چینیان را مجبور بتسلیم شهر نمود .

بعضی از مورخین برآنند که در اثنای تسلیم ینگی شهر ده هزار لشکر چین بامداد محصورین آمده
امدادیان از پشت و محصورین از پیش لشکر اسلام را میان گرفته شروع بجنگ کردند
این جنگ درمیان شهر کهنه و ینگی شهر واقع شد اگرچه لشکر اسلام درین جنگ مردانه
جد و جهد کرده خونها ریختند و از کشته ها پشته ها ساختند ولی از آنکه چون مقدار قشون چین

زیاده از بیست هزار و مسلمین نهایت هفت هشت هزار بود و نصف بیشتر لشکر اسلام
شربت شهادت را نوشیده فتور کلی بلشکر اسلام رسیده منهزم و پریشان شدند
و ولیخان توره نیز بخوقند گریخت اما این روایت یکلی از حلیه صحت عاطل و باطل است
زیرا ما میدانیم که حکومت ولیخان بیش از چهار ماه امتداد یافت حتی ینگی شهر کاشغر را هم ضبط نمود
ولیخان که ینگی شهر کاشغر را ضبط نمود اهالی قرای کاشغر کلاً بحضور خان مشار الیه آمده
عرض اطاعت و قبول تابعیت نمودند و از سایر ممالک (یدی مملکت) هم جمعی از مسلمانان
میل رغبت داخل اردوی خان شده اقتدارش افزودند .

بعد از آنکه خان مشار الیه قوتش را بیفزود (ینگی حصار) را هم بهزار زحمت و مشقت در تحت
تصرف خودشان در آوردند بنابراین مأمور مخصوص بشهر ختن و یارکند و اقصو فرستاده
تسلیم شهرهای مذکور را از صاحبمنصبان ساخلوهای چینی خواست ولی چینیان جواب رد داده
مدتی نگذشت که خان مشار الیه بنای جور و آزار را گذاشته معامله نوازشکارانه را مبدل
بغداری نمود مالیات را از مأخذ چینیان که مردم از ادای آن بستوه آمده بودند زیاد
میگرفت اهالی بیچاره از یکطرف برسانیدن سیورسات اردو و از طرفی نیز باد دای
پیشکش و تعارف به بی سروپایان خوقند مجبور گردیده !

از همه مهمتر پر کردن خزانه خان بود که تا جبر این فقره را اولیای امورش ابداً روا نمی
داشتند سوای این فداکاری نقد و جنسی بیچاره کاشغریان جمعاً هم آسودگی نداشته
جنگیدن و باستیان ساختن و نقب زدن و در و خانه برگردانیدن و شهرها جاری
ساختن و دیوارهای قلعجات را سوراخ کردن خلاصه تمام کارهای سخت و دشوار را
بجا آوردن از عمده تکالیف آنها بود با انجمله این اهالی را همیشه در تحت حقارت نگاه
داشته و از مناصب و مأموریتهای عمده محروم مینمودند ! . .

درین اثنا خان مشار الیه حکم کرد که هرچه ظروف و اسباب مس و برنج و مفرغ اهالی
دارد گرفته بالاضافه توپ بریزند خوقندیان این حکم را که از خان گرفتند غنی و فقیر
نگفته خانه بخانه هر شخصی که از فلزات مذکوره یافتند تاخته عشر معشارش بقورخانه تسلیم نمودند
چون عدم کفایت ظروف و اسباب فلزی عند الحساب معلوم شد باز مبلغی از فلزات
مذکوره بر اهالی طرح کرده با چوب و فلک به تحصیلش اقدام نمودند بیچاره اهالی ملجا
بابتیاع شده هر آنچه خوقندیان نهفته و اختلاس کرده بودند خریده بدیوانیان دادند
بعد از اجرای اینهمه غداری خان مشار الیه در مدت حکومت خود که عبارت از چهار ماه است
موفق باضافه هشت عراده توپ شد اما این هشت عراده توپ بصرف قدرت

هشتصد عراده توپ حالیه بوجود آمد چه از نبودن آلات و ادوات لازمه که مرفه
در کارخانجات توپریزی معمول است مشقت هشتصد عراده توپ را باستادان
و عمله و حیوانات داد آنها که متحمل مشاق و لطمات ریختن و پرداختن و سوار کردن این
توپها شده بودند باز همان اهالی بیچاره بود که زجراً و بیگاره باین کار وا داشته بودند .
معهذلک امر باهالی میکرد که عادت و رسوم قومیه خودشان را ترک کرده عادت
و رسوم خوقندیان را بپذیرند و هر شخصی مخالف امر حرکت میکرد بشدت مؤاخذه و تنبیه
میکردید خان مشار الیه مظالم را بدرجه رسانیده بود که هر روز ببهانه های گوناگون
جمعی را بقتل رسانیده اموالشان را مصادره میبرد و از سرهای بریدهٔ آنها منیر نمود در کنار
رودخانه تودها بپا میشد .

چون اهالی کاشغر از مظالم این غدار بستوه آمده بودند لشکر چین که بجهت دفع
او از (قولجه) بکاشغر فرستاده بود با کمال امتنان استقبال کردند .

خان مشار الیه لشکر چینیان را استقبال کرده جنگید اما وقتی فهمید که لشکر او رو بدرکه
انهزام است فرار را مبدل بقرار نموده متوجه خوقند شد مدت حکومتش چهار ماه و چند
روز است و حرکات ظالمانه و غدارانه او اقبال را مبدل بادبار نمود .

اینِدفعه نیز انبوهی از اهالی کاشغر و ینگی حصار که از لشکریان او معدود بودند بواهمهٔ
اینکه چینیان خواهند کشت مجبوراً اختیار هجرت نمودند مقدار این مهاجرت را پانزده
هزار ضبط کرده اند اگر چه این مهاجرین مثل مهاجرین پیش از این وقعه گرفتار مصائب
قحط و سرما نشده اند ولی باز جمعی از آنها متحمل مشاق سفر نشده در عرض راه مانده اند
اهالی کاشغر و ینگی حصار که چینیان را با کمال امتنان استقبال نموده بودند چینیان
این امتنان و استقبال آنها را حمل بعجز و لابه نموده در حق اهالی بیچاره قیام بترتیب
کیفر کردند و هر شخصی که در زمان حکومت ولیخان منصب خدمتی بوده بالتحری بدست
آورده بانواع شکنجه و عقوبات کشتند .

علاوه برین حیوانات و حبوبات عموم اهالی را از دستشان گرفتند و مساجد و معابد
مسلمین بخصوص مقابر خواجگان را آتش زده خراب کردند .

مکافات این وقعهٔ چینیان که در حق کاشغریان بموقع اجرا گذارده بودند بیش از
صد مرتبه مکافاتهای سایر وقتها بود زیرا هر زن اسلام را در کوچه بدست میآوردند
پردهٔ ناموس او را میدریدند و از اهالی هر شخصی میخواست مانع این کار زشت شود
متوجب حرمت هم میبود نگاه حرمت او را نداشته در معابر بزمین انداخته بجدی

میزدند که یا میمرد یا بحالت احتضار میرسید که از او دست بر میداشتند اشخاصی را
که ابداً سودای اختلال نداشته یا در زمان حکومت ولیخان داخل دائرهٔ مأمورین
نشده بود اگر غمازی غمز کرده بهتانی می بست تمام آن او را حبس کرده گویا استنطاق
میکشیدند آنها که بی تقصیر بودن خودشانرا اظهار میداشتند از برای اینکه تقصیر ناکرده
خودشانرا اقرار نمایند آن بیچارگان را بانواع اشکنجه تا بحدی ایذا مینمودند که محض
اینکه از اشکنجه خلاص شوند تقصیر ناکردهٔ خودشانرا اعتراف میکردند از این بعد چه میکردند
چه خواهد مثل متهمین بکیفر میرسیدند . . . . .

چون کیفر چینیان نسبت بدرجهٔ تقصیر است بعضی ازین مظلومین را بعد از زدن تازیانهٔ
معدودی میکشتند وجود بعضی را مفصل مفصل میبریدند برخی را از پا آویخته از میان
دو پا تا سر دو پاره میکردند بعضی را زنده در دیک پر آب نشانده در آتش میجوشانیدند
خلاصه بعد از کشتن مقصرین سر بریده های مقتولین را در قفسهای آهنین منصوب
بستونها که بهر دو طرف راههای منتهی بدروازه های شهر رکز کرده بودند گذاشته
تا بینده و روندگان نشان میدادند که شیوع و انتشار یافتن این شدت باعث
دهشت و ترس سایرین شود .

محاکمه

مقصود خواجگان از آمدن کاشغر علی الظاهر عبارت ازین بود که ملت اسلام را
از مظلمهٔ حجاجانهٔ چینیان رهانیده در خطهٔ ترکستان که سکنه اش تماماً مسلمانست
یک حکومت اسلامیه تأسیس و تشکیل نمایند اگرچه این مطلب بسیار مهم و عالی و
عزم آنها هم سزاوار ادانی و اعالی است ولی آنگاه که جریان وقایع راجع بتشبثات
آنها را که از نظرهٔ تدقیق و انتقاد بگذرانیم خواهیم دید که عمدهٔ آمال آنها ازین تشبثات
عبارت ازین بوده که بیاری و یاوری گروهی از بی سر و پایان بعنوان ناجی یا
رهاننده باین قطعهٔ زمین آمده بچاپند و در هنگام مدافعهٔ چینیان اهالی بیدست و
پا را دست در بغل در مظلمه گاه چینیان گذارده بگریزند اگر مقصودشان این نبود
متشبث این کارها نمیشدند چه میدانستند که در جلو لشکر یک دولتی مثل دولت
چین ایستاده سالها جنگیدن بیاری و یاوری پنج شش هزار داوطلب بی سر و پا
که عمدهٔ مقصودشان تاخت و تاراج است ممکن نیست و فقط بموافقت اهالی
یک شهر میتوان حکومتی تأسیس و تشکیل نمود که در مقابل دولت چین خودداری نماید
بلی ! . . . شاهد این مقصود آنوقت جمال خود را مینماید که حضرات خواجگان

اول یک استناد گاه معتبری از خارج پیدا کرده عجالةً پنجاه هزار تفنگ جدید
الاختراع با لوازم آنها بدست بیاورند بعد لااقل بیست هزار نفر را بتمام اسلحه مسلّح
کرده در هنگام دخول بمملکت بواسطهٔ حسن معامله و استمالت اهالی را با خود سازند
و باقی اسلحه را بدلیران اهالی داده آتش شورش را از هر طرف این قطعهٔ وسیعه
القا و لشکر چین را که مسلح باسلحهٔ قدیمه بل تفنگهای فتیله دار و تیر و کمانند در یک
حمله پریشان و از مملکت ابعاد نمایند و بعد از اینکه موفق بحصول این مطالب شدند
آنوقت بنای امارت را گذارده بتدریج بتأسیس حکومت بپردازند و حصول این
اسباب هم در آن هنگام ممکن بود زیرا دولت روس که خیال شاهنشاهی تمام
آسیا را بالخصوص آسیای مرکزی و هندوستان و چین را دارد بیکسره جهت
و یادآوری این معاونت و یاری را دریغ میکرد .

اما اشخاصی که جز اندوختن مال خیال دیگر نداشته باشند آیا ممکن است که صرف
ذهن و فکر باستحصال وسایل مذکوره نماید ؟ . . . اشخاصی که در فکر تأسیس حکومت
باشند آیا باینطور رفتار مینمایند که حضرات مینمودند ؟ . . .

آیا اهالی کاشغر هم نمیدانستند که بیاری و یاوری چهار پنج هزار اشخاص بی سر و پا این

مقصود بسیار مهم حاصل نخواهد شد اگر چه نمیتوانیم بگوئیم که انسان فریب میخورد و عاری از
سهو و خطا است ولی این واضح است که همیشه در خصوصی که نتیجه‌اش تجارب عدیده فهمیده
نباید فریب بخورد ! محمد امین خان حق قلی بیگباشی دو دفعه بکاشغر آمدند و هر دو هم بی
نیل مقصود مجبور بفرار شدند بگوئیم که در سفر اول آنها گمان بردند که اینها آدمی هستند
که مقصود عمومی را میتوانند از قوه بموقع فعل و اجرا گذارند تبعیت و امداد کردند ولی بحرکات
بار دوم این اهالی چه باید گفت که بعد از اینهمه گرفتاریها و خسارتهای مالی و جانی هشیار
نموده محض حفظ مال و عرض و جان از تبعیت آنها استنکاف و ابا کردند و باز خودشان را
بورطهٔ هلاکت انداختند . . . .

افسوس هزار افسوس که از عدم تعقل و تفکر و انتباه از تجارب هر چه اقدام بابقاء این
آتش فتنه و فساد کرده اند و جز سوزاندن خانه های خودشان منفعتی نبردند . انتهی

خلاصه : این دفعه چینیان در یک وضع مسلطانه جاگیر شده و بیشتر آنچه لازم بوده
در اهالی قدرت حرکت نگذاردند و معهذا از معاهداتی که در باب منع تجاوز خواجگان
با حکومت خوقند عقد کرده بودند چون تجارب عدیده فهمیدند از معاهدات آنها ثمره
بحصول نمیاید اینده فعه معامله را برگردانیده مثل اینکه با خوقندیان ابداً مناسبات رسمیه

نداشته اند حرکت کرده اقدام بتجدید عهدنامه سال هزار و دویست و چهل و هفت نمودند .

اما از اینکه این بی اعتنائی چینیان مغایر منافع حکومت خوقند بود در سال (۱۸۵۸م=۱۲۷۵)

نصرالدین سرکار نام مرد معتبری را خدایار خان امیر خوقند از برای تجدید معاهده بکاشغر فرستاد

نصرالدین سرکار که وارد کاشغر شد از وقوع حادثهٔ کاشغریان تأسف کرده بعد اظهار نمود

که اگر سلطنت خاقانیه اقدام بتجدید معاهدهٔ سابقه فرماید حکومت متبوعهٔ من قطعیاً تعهد

خواهد نمود که بعد از احدی از خواجگان و سایر اختلال جویان را نگذارد که قدم بخاک

کاشغر نهاده باعث ایقاع فساد شود .

چون در نزد مأمورین چین محل اعتماد نبودن تعهدات حکومت خوقند بالتجربه ثابت شده

بود اول اعتنا بمأموریت نصرالدین سرکار نکردند اما بعد از تأمل محض اینکه تجدید تجربه کنند

و الا اقل بهمین وسیله مدتی هم بی جنگ و جدال اوقات خودشان را بگذرانند رأی

موافقت بتجدید عهدنامه نمودند بعد از امضا و مبادلهٔ عهدنامه نصرالدین سرکار را هم بکار

گذاری کاشغر پذیرفتند .

از آنکه مسلمانان کاشغر از محاربات متوالیه و از شدت ظلم و تعدیات چینیان مفلوک

و پریشان و تمام مردمان کار آمد آنها یا مقتول یا محبوس ابدی چینیان شده و جمع کثیری

از علما و سادات و مشایخ محض حفظ ناموس نقود و اسباب سهل النقل خودشان را

برداشته با اولاد و عیال جبراً هجرت کرده بودند میتوان گفت در میان آنها آدمی

نمانده بود که از او کاری ساخته شود .

اجرای انواع ظلم و تعدیات را که غداران چینیان در حق این مسلمانان روا میداشتند

احدی در بساط نبود که بچشم شفقت دیده چاره تفکر نماید باسم حکومت اسلام نیز

در نزدیکی آنها فقط حکومت خوقند بود که گوش مرحمت آن هم محض وقایت منفعت

خود ابداً فریاد استمداد این ملت بی صاحب رائی نشنید :

در آنزمان آسیا مشابه مزرعی بود که صاحبش بلاوارث مرده و هر شخص آن طرف و

این طرف دویده ولی نمیتوانست در جائیکه سکونت می یافت متصرف شود در آن

هنگام هر یکی از حکمداران آسیای وسطی خیال علیحده داشته و هیچکی منافع دیگری را که

بقای منفعت خود بسته ببقای منفعت او بود ملاحظه نمینمود و معذالک هیچکی دارای

آن قوت نبود که خود را انفراداً باستمداد کاشغریان رسانیده بدولت چین بطور استعظام

خطاب نماید که (بس است جور و جفای خدیو مظلمه کیش) وگرنه آخر کار خودت هم اندیش

ظلم و تعدی بدرجه رسید که اهالی اسلام مجبوراً دست از زراعت و فلاحت کشیده

قرار دادند که در یک فقر و ذلت امرار اوقات نمایند چه واضح شده که هر چه زحمت
کشیده و خودکشی کرده زراعت و فلاحت نمایند برای خودشان وصلتی ندارد
یا هنوز ندرویده لشکر چین حیوانات خودشانرا در مزارع آنها میچرانید یا از خرمن برای
کیفر استنادی باسم جریمه برداشته دیوانیان میشد !

بجهت اینکه فقرای اهالی اقتدار تدارک معیشت و ادای مالیات نداشتند علما
میدیدند که جگرپاره خودشانرا به هشت نه هزار دینار مدت یکسال بنوکری یا خدمتکاری
چینیان یا دولتمندان اسلام وا داشته مالیات خودشانرا بپردازند .

دولتمندان اسلام اشخاصی از اهالی کاشغر بودند که مامور بخدمتی یعنی آلت اجرای هر نوع
ظلم و ملعنتی شده بودند چون خلاف قانون دولت چین است که از مامورین و
بستگانش مالیات بگیرند همین اشخاص ملعنت اختصاص که جز پر کردن همیان
خودشان خیالی نداشتند بیشتر از چینیان هم مذهبان خودشانرا گرفتار انواع
ظلم و تعدی میکردند .

مثلاً چینیان از هر خانه یک توپ کرباس میخواستند این نامسلمانها ظلماً پنج توپ
دریافت نموده یکی را بچینیان میدادند چهار توپ را می اندوختند .

چون در خطه کاشغر نقد کمیاب است و چینیان نیز بیشتر از نقد احتیاج باجناس داشتند
در مقابل مالیات غالباً از اهالی اجناس خواسته و دریافت آنها را هم بمامورینی که از
اسلام معین کرده بودند وامیگذاشتند و این غداران نیز باسم چینیان هر ظلم و
تعدی را در حق بیچارگان اهالی اجرا کرده آنی غفلت از محای قوای مادیه و معنویه
اسلام نمیورزیدند !

باالجمله میتوان گفت که ظلم کنندگان این نامسلمانها بوده اند نه چینیان ! چه حکام چین
بعد از اجرای تحقیقات لازمه در هر جا که غدارترین نامسلمانی را پیدا میکردند آنرا مامور
باین کار مینمودند و این هم از بدیهیات است که هیچ دینداری قبول نمیکند که آلت
مظلمه حکام کفار شود معهذلک جمیع شرایع و قوانین از حرکات نامرضیه مامور آمر را مسئول
قرار داده است ....

چون دولت چین هم بعد از گرفتن تعارف و پیشکش فرمانفرمائی هر ولایتی را در مقابل مبلغ
معینی بیک جانجون که ترکان امیر یونان . و عثمانیان (مشیر) مینامند محول میفرماید .
فرمانفرمایان نیز محض اینکه هر چه داده بعلاوه دریافت نمایند در ولایات بنای ظلم و
تعدی را گذارده بتوسط محصلین که از اهالی نصب و تعیین میکنند میچاپند و بنا بعضی ملاحظه

تا تجدی از حرکات ظالمانهٔ آنها چشم پوشیده آنگاه که مطلع بمغبونیت خودشان
میشوند یعنی میفهمند که مأمورین از دریافت خودشان جزوی بخودشان داده کلی را بطور
اختلاس نگاه داشته‌اند یا اینکه اهالی بدربار دولت از مظلمهٔ او عارض خواهند شد
بجهت حفظ منفعت مادیه و معنویه آن قبیل مأمورین را متهم بظلم کرده میکشند و املاک
آنها را نیز بمصادره میبرند . . . .

این معاملهٔ احکام چین بیشتر از سایر بلاد با اهالی خطهٔ کاشغر کرده اهالی را از هر جهت مستأصل
نموده بودند و اهالی هم بالاتفاق قرار گذاشته بودند که در اول بهار از دست اولاد
و عیالشان گرفته بخوقند هجرت نمایند ولی بجهت شورشی که در فصل آتی عرض خواهیم
کرد نتوانستند از جای خودشان حرکت نمایند خواه و ناخواه بار تحمل ظلم و تعدیات
خانمانسوز چینیان شدند .

— احوال خوقندیان —

آنگاه که خدایارخان مسلمان قلخان و هواخواهان او را از بساط رقابت برداشت
سالک مسلک استبداد شده بنای بی عصمتی و سفاهت را گذاشت و سوء استعمالات را
بدرجه رسانید که در اواسط سال (۱۸۵۷م - ۱۲۷۳م) در مملکت خوقند شورش وحشتناکی

ظهور کرد . بانی و محرک این شورش را آیا کی میباشد که بپسندید ؟ کی باشد (ملا خان
ساری خان) برادر رضاعی خدایارخان ! عجیب !!! بلی . . . ریاست شورشیان را
هم در عهده گرفته بود .

در جای اینکه حکومت برادرش را از غوائل شورش و اختلال وقایت و حمایت نماید
بالعکس مردم را بایقاد آتش فتنه و فساد تحریک و تحریض مینمود و عمدهٔ آمال او از تحریکات
و افعالات مسند حکومت خوقند را در زیر خود گستردن بود اما در ظاهر مقصود خود را
پنهان کرده چنین مینمود که جز رهانیدن عجزهٔ اهالی از حکومت ظالمانهٔ خدایارخان مقصودی
ندارد . . . .

اگرچه خدایارخان از تأدیب و تنبیه شورشیان آنی غفلت نورزید ولی از کثرت
شورشیان نتوانست از عهدهٔ اخماد این آتش شورش برآید آنگاه که غالب
بندگان و طرفداران او را طرف مخالف با خودشان ساختند خدایارخان مغلوب
و مجبور بترک حکومت و مملکت و ناچار بفرار نمودند .

بنابرین (ملا خان) نایل آمال چندین ساله خود شده بر مسند خانی خوقند جلوس
کرد و تمام اهالی هم خان مشار الیه را بکمال میل و امتنان بخانی قبول کرده بیعت نمودند :

خدایارخان مستقیماً بخارا رفته التجا به نصرالله خان نمود و شروع بتجری اسباب لازمه
کرد که بواسطه همان اسباب حکومت ازدست رفته خود را باز بدست بیاورد .

از برای حصول آمال خود اسبابی که بهتر و مهمتر از و نباشد مادر خود را یافت زیرا
که مادرش در میان خوقندیان محترمه و در نزد مله خان هم نافذة الحکم بود .

عریضه بمادر نوشته بعد از اظهار تحسر و جزع ابلاغ نمود که هرگاه مله خان اجازه
بدهد که بخوقند رود ابداً اقدام با دعای اعادهٔ حکومت ننموده در خانه خود گوشه
عزلت را اختیار نماید .

آنگاه که مادرش این مکتوب را گرفت مله خان را از منزل خود خواسته هرطوری بود
اجازه گرفت و اطلاع بخدایارخان داده او را بخوقند آورد .

خدایارخان که بخوقند آمد در خفا شروع به پیدا کردن هوادار و طرفدار نمود مدتی
نگذشت که جمعی را با خود ساخته در تحت علم ملا عالم نامی جمعی از شورشیان را
جمع باز آتش فتنه و فساد را افروخت اما ملاعالم قول را که صدیقتر از همه برای
خود می پنداشت چندی نگذشت که دشمنتر از همه برای خود یافته بهزار فلاکت
گریبان خود را از چنگش رهانید و جائی توقف نکرده مستقیماً بخارا گریخت ...

التجای خان مشارالیه را نصرالله خان امیر بخارا قبول نمود و بنا بالتجا و التماس
و استدعای خدایارخان خان مشارالیه نیز جمع لشکر نموده بعزم اعادهٔ حکومت
خدایارخان متوجه خوقند شد .

مله خان که از توجه نصرالله خان اطلاع بهم رسانید جمع لشکر نموده لشکر بخارا را
استقبال کرد فریقین در موقع (اوراحلب) که (اوره تپه) هم میگویند
بهمدیگر ملاقی شده بنای محاربه و مناوشه را گذاردند کثرت و شدت مقاومت
خوقندیان باعث انهزام و پریشانی لشکر نصرالله خان گشت اگرچه نصرالله
خان میتوانست بار دیگر جمع لشکر نموده از خوقندیان اخذ ثار نماید ولی از
آنکه اراقه خون مسلمین را از برای اعادهٔ حکومت مثل خدایارخان یک مدبر
دفانعی مناسب و موافق مصلحت نیافته ازین صرافت افتاد .

خدایارخان در بخارا مجبور باقامت و مله خان در خوقند مشغول باداره حکومت
بود که شبی هشت نه نفر از خونه در اطاقی را که مله خان میخفت شکسته علی الغفله
حمله بخان مشارالیه نمودند .

اگرچه خان مشارالیه فقط باستعمال قمه چهار نفر آنها را بدرک واصل کرد ولی از آنکه

زخم زیاد از آنها برداشته بود ارسیلان دم بحال شده افتاد و بقیه خاینین
افتادن خانرا که دیدند بالاتفاق حمله براو کرده پاره پاره نمودند این واقعه در ماه
ذیحجه سال (۱۸۵۹ م - ۱۲۷۶ ه) بوقوع پیوست .

بنابرین واقعه متأسفه برادرزادهٔ خان مشارالیه که موسوم بشاه مراد بیک بود
و در تاشکند سکونت داشت بموقع امارت خوقند انتخاب و تعیین گردید .
حکومت ملا خان در خوقند دو سال امتداد یافته و تاکنون فهمیده نشده که
خونهٔ مذکوره را بقتل ملا خان کدام بیمروت تشویق و تحریض کرده است .
اما از جریان واقعه چنین مستفاد میشود که اجرای این دنائت از جانب
خدایار خان ارتکاب گردیده که اهالی او را قبول بحکمداری ننموده شاه مراد
بیک را بخانی انتخاب کرده اند .

اگرچه شاه مراد بیک خان بخانی انتخاب گردید ولی حکومتش امتداد نیافت
زیرا در آن اثنا اهالی تاشکند خدایار خان را از برای حکومت دعوت
کردند و او نیز بنا بمساعدت خان بخارا مقداری از لشکریانش برداشته
متوجه تاشکند شد و لدی الوصول حکومت خود را اعلام کرده شروع باداره نمود

شاه مراد بیک خان که از ورود خدایار خان بتاشکند اطلاع بهم رسانید
عالم قلی را در خوقند گذارده با لشکر خوقند بعزم دفع شر خدایار خان متوجه تاشکند شد
چون خدایار خان ثبات در دفاع نمود شاه مراد بیک خان نتوانست تاشکند را
از چنگ او برهاند مأیوساً رجعت اختیار کرد .

خدایار خان که رجعت قهقری هماوردش دید باصرار لشکریان بخارا و داوطلبان
تاشکند از شهر بیرون آمده او را تعاقب نمود و در هر جنگ شکست باو داده
عاقبت خوقند را هم ضبط کرد .

اما شاه مراد بیک خان نخواست که باین سهولت و ارزانی مقام حکومت
خود را بخدایار خان تسلیم نماید از اطراف جمع لشکر نموده متوجه خوقند شد .
در خارج خوقند تلاقی فریقین واقع شده بعد از وقوع یک جنگ بسیار
سخت و خونریزی لشکر شاه مراد بیک خان منهزم و خان مشارالیه هم در
میدان محاربه طوری مفقود شد که تاکنون اثری ازو ظاهر نگشت .
عالم قلیخان که شکست اردوی شاه مراد بیک خانرا دید طرفداران خود را جمع
کرده بسمتی رفت اما از آنکه عداوت کلی بخدایار خان داشت دست از خان

مشار الیه تنگ شده گاه و بیگاه لشکر بخوقند کشیده با خدایارخان میجنگید باب
محاربات که فیمابین این دو هماورد مکشوف شد زمان مدیدی امتداد یافت
زیرا گاه خدایارخان و گاهی هم علم قلیخان بر هماوردش غالب شده و باین
جهت موفق باختتام جنگ و ستیز نمیگشتند .

علاوه برین در اثنای این حیص و بیص شاهرخ نامی و چند نفر دیگر از بی سرو پایان
بعزم اینکه حکومت خوقند را متصرف شوند هر یکی در جائی علم شقاوت را برافراشت
اگرچه موفق بآمال خودشان نشده درین راه سر باختند ولی خروج و اختلال
آنها عدم آسایش و قوت شورش مملکت را افزود .

خدایارخان دید که نمیتواند از عهدهٔ خوارجی که در هر بلدهٔ مملکت بعزم استقلال
حکمرانی خطهٔ خوقند خروج کرده اند بر آید از امیر بخارا استمداد نمود ولی از اینکه
امیر بخارا از بعض حرکات خان مشار الیه رنجیده از و متغیر بود صرف نظر از اینکه
امداد نفرستاد حکم حتمی بسرکردهٔ لشکر بخارا که در معیت خدایارخان بود
فرستاده آنها را ببخارا خواست لشکر بخارا که عودت بمملکت خودشان نمودند
علم قلیخان فرصت را غنیمت شمرده بجنگ خدایارخان آمده جنگید و غالب شد

خدایارخان نیز از عدم هواخواه و طرفدار جرأت بماندن در خوقند ننموده و چشم از
امارت خوقند پوشیده بار ببخارا گریخت بنابراین علم قلیخان باستصواب و انتخاب
اهالی سید سلطان بن مله خان را بامارت نصب نمود و مردم بیعت کردند .

علم قلیخان که تاکنون از برای استقلال امارت خوقند این خونها را ریخته بعد از گریزاندن
خدایارخان اقدام بجلوس در مسند حکومت ننمود و سید سلطان بیک را انتخاب کرد از
برای این بود که خان مشار الیه از سلسلهٔ خوانین خوقند بود و میدانست که با بودن او
اهالی مملکت حکومت خود را قبول نخواهند کرد و این تشبث بیوقت باعث خرابی او خواهد
شد این بود که اورا در مقام حکومت نشاند و مسند وزارت را برای خود معین ساخت
چون خان مشار الیه از جهت اقتدار و مکانت و استقامت و شهامتی که از صفات لازمهٔ
حکمداریست بر غالب حکمداران سابق این مملکت تفوق داشت و در حقیقت جامع
کمالات انسانیه و من کل الوجوه لایق مسند حکمداری بود بدواً اقدام به برانگیزانیدن نفاق
و شقاق واقعهٔ بین الاهالی که همیشه اسباب خرابی مملکت شده بود نمود ولی از آنکه در آن
هنگام مملکت خوقند در یک وضعی بود که نه خان مشار الیه بلکه هیچیکی از مشاهیر سیاسیون این
زمان عالم هم نمیتوانستند که خونهای فاسد شدهٔ خوقندیانرا بهیچ تدبیر از رگهای آنها بیرون

کرده آنها را بیک خون صاف وصالحی املا نماید .

علم قلیخان که عمدهٔ آمالش استحصال امارت خوقند بود رفتار خان را موافق آمال خود نیافت وفهمید که بقای او درین مسند خود را محروم از استحصال آمالش خواهد ساخت بتوسط هواخواهان خود که منافع شخصیهٔ خودشان را در مضار عمومی یافته از برای استحصال منفعت جزوی دولت ومملکت را بباد فنا میدهند بسبک مغزان اهالی را بشورش وا داشت وبجهت عدم اقتدار وسوء اداره خان مشارالیه را از مسند امارت مخلوع و در جایش سعید خان نامی را از سلسلهٔ مذکوره منصوب ساخت مدت امارت سید سلطان زیاده از چهار ماه وچند روز نبود .

چون سعید خان دارای صفات لازمهٔ حکمداری نبود علم قلیخان علم استقلال را برافراشت امور ادارهٔ مملکت را بطور استبداد بر عهده گرفت یعنی خان مشارالیه اسماً وعلم قلیخان رسماً بر سریر حکمداری خوقند حکمرانی میکردند خدایارخان که التجا ببخارا نموده بود درین سفر هم از جانب امیر بخارا با حسن صورت قبول گردیده ومورد انواع التفات شده مقرر فرمودند که در سمرقند در قصری که برای او معین نموده بودند باسم مهمان عزیز امارت اوقات خود را گذارده منتظر ظهورات غیبیه باشند .

هنوز در بخارا بود که از ثمرهٔ سوء رفتار بغیظ وغضب امیر بخارا گرفتار شده بچراق تفی گردید وبهر جا حکم نهی فرستاده شد که هر شخصی بخدایارخان امداد واعانت نماید مقتول خواهد شد بنا باین حکم احدی حتی صدیقان وهواخواهان او نتوانستند بخان مشارالیه امداد واعانت نمایند فقط از جانب مادرش گاهی مقداری نقد فرستاده میشد خدایارخان که ناگاه از ذروهٔ اقبال بچاه مذلت واد بار افتاد چاره وناچار در خارج قصبهٔ چراق کلبهٔ حقیری از گل وحصیر ساخته در او فقط بدو نوکر در کمال ضرورت وپریشانی میزیست بعد از مدتی ایام نکبت مشارالیه منقضی شد یعنی امیر بخارا تقصیر او را عفو کرده تشریفاتی فرستاده او را ببخارا آورده قرین اعزاز واکرام فرمود ووعده کرد که کما فی السابق او را بمسند امارت خوقند تلافی نماید .

نظر دقت باحوال عمومیهٔ آسیای وسطی

از تتبع وقایع وسوانح این قطعهٔ وسیعه دیده میشود که از دیرگاهی اخلاق اهالی وحکمدارانش فاسد شده ومملکت نفاق وشقاق وفساد اخلاق استیلا کرده بوده است .

نگارندهٔ این اثر عطف نظر باحوال چهار سالهٔ آسیا یعنی از سال (۱۸۵۵ م = ۱۲۷۳ ه) الی سال (۱۸۶۰ م = ۱۲۷۷ ه) درین قطعهٔ زمین بوقوع پیوسته افکنده محاکمه خواهد کرد ومحاکمهٔ وقایع

بعد از تاریخ مذکور را بمواقع لازمه معلق داشت .

صرف نظر از اتفاق و اتحاد تعرضی و تدافعی حکمداران اسلامی آسیای وسطی در میان اعیان و ارکان حکومتی آنها هم اتحاد و اتفاق افکار نبود که از برای امتداد شوکت و از دیاد سطوت آن حکومت صرف مساعی ممکن شود !

مردمان حریص دولت وشان که در جمیع ممالک دنیا بخصوص در آسیا بودند فقره و فلاکت اهالی را که از جهل و نادانی گرفتار ند حمل بظلم و جور حکومت کرده انبوهی از بی سروپایان را بگرد آورده باسم حامی فقرا و ضعفا خروج علی الحکام نموده مملکت را در تحت کشورش دائمی خراب و اقدام بامحای قدرت و شوکت اسلام مینمودند و آنانکه بر سر کار بودند جمعی از مستبدین بودند که از برای بقای اقبال خودشان شناعتی بی اجرا نمیگذاردند این مستبدین بی دین که از دوام و بقای اقبال خودشان مأیوس و قطع امید کرده بودند از برای اینکه در هنگام ادبار بکار برند جز اندوختن اموال بیشمار و تزئید دولت و لیسار خیالی نداشتند همین سو رفتار اخلاق عمومیه را کاملاً فساد کرده و اهالی نیز آمال استحصال ثروت و سعادت و کسب اسباب آسودگی و راحت را فراموش کرده بودند بود از این حالت متأسفه آنزمان آسیا فقط دولت روس مستفید شده روز بروز توسیع دایره

مملکت مینمود و دولت مشار الیها از همین سال (۱۸۵۵م=۱۲۷۳ه) تا سال (۱۸۶۳م=۱۲۸۰ه) اراضی و بلاد واقعه فیمابین مملکت سیبریا و رود سیحون تماماً استیلا و ضبط نمود !

اگر چه دولت روس قبل از تاریخ مذکور شروع باستیلای ممالک آسیای وسطی کرده بود ولی تا سال (۱۲۷۳ه) قدم استیلارا آهسته میجنبانید اما بعد از تاریخ مذکور دسته های لشکر مأمور باستیلای این دولت های استیلارانه بطور علی العاده بطور دارش ! تحریک نموده پیش رفتند !...

اما سیلابه استیلای دولت روس که تاکنون بدون فاصله در یک حالت طغیانست از قلعه (ورایم) واقع در کنار بحیره (اورال = خوارزم) و نقطه انصباب رود سیحون برخاسته و میخیزد .

ولایت سیبریا

این مملکت در شمال آسیا واقع یک نقطهٔ وسیعه ایست که دولت روس از برای مجرمین و مقصرین منفای ابدی قرار داده است این مملکت را از هر طرف کوههای پر معادن و جنگلها استیعاب کرده و از کثرت رودخانه ها طرف طرف دریاچه ها و باتلاقها حاصل شده و مسکن انواع حیوانات شده است .

مساحت سطحیه اش هشتصد وهشت هزار میل مربع و مقدار سکنه اش قرب دوازده کرور است و غالب اراضی آن هم غیر قابل الزرع .

این مملکت را در شرق بحر محیط کبیر و خلیج بهرنگ و در غرب ممالک اروپائی دولت روس و در شمال بحر منجمد شمالی و در جنوب ترکستان و مملکت چین محدود میسازد .

این مملکت در سال (۱۷۱۱م - ۱۱۲۳ﻫ) منکشف شده و در سال (۱۷۷۰م - ۱۱۸۴ﻫ) (لیه کوف) نام ناخدای روسی درین مملکت اجرای مسافرت نموده است .

اما روسها در سال (۱۳۹۹م - ۹۰۵ﻫ) شروع باستیلای این مملکت کرده بعد از تاریخ مذکور بتدریج هر طرف این مملکت را ضبط و اهالی را داخل در تبعیت خودشان نمودند (مترجم)

- رود سیحون -

این رودخانه فیمابین اهالی آسیای وسطی معروف به (سیر دریا) است منبع رودخانه مذکور را اگرچه بومیان تهر (قره قولجه) رامیدانند ولی جغرافیائیون (کوه تیان شان) یعنی کوه آسمان رامیدانند که ترکان (کوه بلور) مینامند عرض رودخانه مذکور در غالب جاها خیلی واسع است سرعت جریانش نیز نسبت بموسم تزاید و ترقی مینماید همیشه رنگ آبش تیره و مایل بسرخ و طول جریانش هزار و چهار صد کیلومتر و غالب بسترش نیزار و باتلاق است (مترجم)

- بحیرهٔ اورال -

در کتب جغرافیائیه اسلام اسم این دریاچه (بحیرهٔ خوارزم) است و اوزبکیان خوارزم (گوک آرال) مینامند طولش چهار صد و پنجاه و عرضش دویست و چهل کیلومتر و دارای چهار شبه جزیره و بعده جزیره و مصب رودخانه های عظیم (جیحون) و سیحون است (مترجم)

- قلعهٔ ودایم -

اسم این قلعه خاکی همان قلعهٔ نمره یک است که در ترجمهٔ سفرنامهٔ مسیو ماکاهان امریکائی که بخیوق کرده بود و مترجم این کتاب ترجمه نموده معروض افتاده است ترکان (قازالی) میگویند که مخفف از (قاضی علی) است که اول قصبهٔ کوچکی بود روسها این قلعه را در سال (۱۸۴۷م - ۱۲۶۴ﻫ) بنا نمودند (مترجم)

در بیان وقایع کاشغر بعد از سال هزار و دویست و هفتاد و چهار

بعد از سال (۱۸۵۷م - ۱۲۷۴ﻫ) بقدر سه سال و نیم در هیچ طرف خطهٔ کاشغر جدال و اختلال بوقوع نه پیوسته و در ظرف این مدت اگرچه اهالی این مملکت جرای قتل عام را ندیده ولی در تحت یک ادارهٔ ظالمانه زیسته و روز بروز قدم بفنا گذاشته بود اما بعد از مرور همین مدت مملکت کاشغر که ظاهراً در آسایش

میبود مثل اینکه زیر و زبر خواهد شد از هر طرف این مملکت کانون جنگ و جدال در کمال شدت و دهشت اشتعال یافت و گویا و ولکانی که تاآن زمان مستور بود ناگاه ترکیده بهر طرف آتش فشان شد .

چون در آن ماه هرچه شورش و قتال و اختلال و جدال درین مملکت بظهور پیوسته بود غالباً در بلاد جنوبیه اش ظاهر شده بلاد شمالیه و مشرقیه اش ازین بلیه آسوده مانده بود اگرچه در آن طرفها نیز درین ده پانزده ماه گاه بیگاه برخی غتشاش واقع شده بود ولی از جانب اهالی شهری که آتش اختلال اشتعال میکردید اهالی شهر دیگر خبردار نشده چینیان آب شمشیر اخماد کرده نمیگذاشتند که دائرهٔ اش وسعتی بهم برسانند .

وازده پانزده ماه تا سال مذکور دیده و شنیده نشده بود که اهالی خطهٔ کاشغر بخصوص مسلمانان مثل اینکه قبل از وقت باهمدیگر عهد و پیمان بسته اند در آن واحد علم شورش را برافراشته در نهایت درجه سعی و اقدام بکشیدن انتقام از چینیان خون آشام نموده وطن خودشانرا از خون دشمنشان لعلفام نمایند اینک منجهٔ شدت ظلم و تعدی است که !! . . . اهالی یک خطهٔ فسیحه را

از جانشان بیزار و تمام آنهارا باختلال و عصیان فوق الحد اجبار نمود . . . .

الغرض هرج و مرجی که هیچوقت امثالش دیده نشده بود در خطهٔ مذکوره ظاهر شده از هر طرف جوهای خون را جاری ساخت و صد هزارها نفس را از قطرهٔ تیغ بیدریغ گذرانیده بخاک هلاکت انداخت و حکومت چندین ماههٔ چینیان را تماماً محو و مندرس کرده جزای مظالم و تعدیات مدت حکومتشان را با اضافه داده انتقام کشید . . . .

سال (۱۸۶۰م-۱۲۷۷م) که تاریخ محو و استیصال شدن اردوهای دولت چین است اینک درین سال دولتین فرانسه و انگلیس محض اینکه دولت چین رعایت باحکام معاهده که مقدماً منعقد کرده بودند نمینمود باالاتفاق بدولت مشارالیها اعلان جنگ نمودند .

اگرچه دولت چین از برای منع تجاوزات اردوی متفقین چریک جمع کرده سعی و اقدام تام و جد و اهتمام تمام نمود که آنهارا از مملکت خود طرد و دفع نماید ولی اردوهای متفقین عساکر مستقبلهٔ چین را در هرجا که مقابل یافتند منهزم و پریشان کرده نایل فتوحات فوق العاده و مظفریات زیاده پی درپی

شدند و بعد از سوزانیدن و خراب کردن بعض قلاع و بقاع و یک غلبهٔ
قطعیه نمودن در موقع (پالی کیائو) در جوار شهر (تونغ چه ئو) داخل در
دار السلطنه (پکین) شده و (هیانغ فونغ) خاقان چین را مجبور بفرار نموده
موفق بعقد عهدنامه که بسیار با نفع بود شدند .

سردار قشون فاتح فرانسه که داخل (پکین) شدند (جنرال کوزن مونتوبان)
ملقب کنت دو پالیکائو و سردار لشکر انگلیس نیز لورد الگین بود .

(هیانغ فونغ) خاقان چین مجبور بفرار که شد فرزند و وارث یگانه‌اش را
بر تخت خاقان جلوس داد و از آنکه خاقانزاده پنجساله بود برادرش شاهزاده
قونغ را بوصایت فرزند و بریاست هیئت امنای دربار خاقانی یعنی صدر
اعظم نصب و تعیین کرد .

اسم جانشین خاقان اول (دثی سی انغ) بود یکسال بعد که خاقان کریخته
در شهر (ذهول) از شهرهای مغولستان وفات یافت شاهزاده قونغ با
برادرش شاهزاده چونغ دست یکی کرده مجلس اداره را لغو و غالب اعضای
مجلس مذکور را قتل و اسم خاقان جدید را هم مبدل به (تونغ چی) نمودند

چون شاهزاده قونغ فهمید که از برای مقاومت بدشمن چاره نیست مجبور بقبول تکالیف
شاقه اروپائیان شده عهدنامه را امضا نمود . . . . .

اما لشکر متفقین که از ملل متمدنه و نجیبه هستند ! در شهر (پکینغ) شروع بتاخت و تاز
نمودند اگرچه انگلیسها میگویند که ما مثل فرانسه‌ها که نقود طلائی و اشیای گرانبهای بیحد و
حساب تاخته فقط بعضی اشیاء غریبه برداشتیم ولی ما میدانیم که در این باب از فرانسه‌ها
عقب نماندند هرچه بدست آوردند تاخته عمارت تابستانی خاقان را که بدست
آوردند بهانه اینکه این دولت را مجبور بقبول مصالحه نمایند پاک نهب و غارت
نمودند !!. قیمت اموال منهوبه که در کتابچهٔ کمیسیون مختلط با وجود تقدیر قیمت عشر معشار
هشتصد و پنجاه هزار فرانک بود که از آن چهارصد و بیست هزار فرانک بتوسط
قمیسیون مذکور بلشکر فرانسه و چهارصد و سی هزار فرانک نیز بلشکر انگلیس قسمت گردید .
آیا قیمت حقیقی اسباب غارت شده چند کرور فرانک بوده ؟ و اسباب ملوکانه
و نقودی که افراد عسکریه با بعضی از صاحبمنصبان نهفته‌اند آنها چندمی ارزیده است !! اگرا
جز حضرت علام الغیوب احدی نمیداند !.. گمان نبرید که افترا میکنیم ملت نجیبهٔ انگلیس
و فرانسه که جز خودشان ملتی از ملل عالم را مدنی و با تربیت نمی شمارند و همیشه بجنگهای

مشعشع از مدنیت و تربیت و مروت و انسانیت کرده ولی آنها را آنها را نمیتوانند
نشان بدهند و استبعاد کرده نفرمایند که خارج از امکان است که آنها این قبیل
حرکات وحشیانه را قبول نمایند !.. ثبوت این فقره بسیار آسان است میدانید
هم با چه ؟ با قوالیکه شخص جنرال مونتوبان در حضور کمیسیون تحقیقات که مجلس ملتی فرانسه
بنا بر ادعای ناپلیون سوم امپراطور و اوژه نی (امپراطریس فرانسه و خانواده امپراطوری
در تصرف آثار نفیسه که در چین آورده بودند تشکیل کرده بود وقوعات را بتفصیل نقل
و حکایت کرده حقیقت حال را اقرار و اعتراف نموده بود .

هرگاه لشکر مدنی متفقین فقط اکتفا بغارت کرده عمارت تابستانی خاقان را
که عبارت از بیست و پنج قصر بسیار عالی بود نسوزانده بودند القدر سزاوار طعن و
تقبیح نمیشدند . . . .

بسیار عجیب !!.. عمارت را چرا سوزانیده اند ؟. از برای قصاص روزنامه نگار
روزنامه طمس که در همراهی اردوی انگلیس بوده و بجهت مصالحه او را بطرف چینیان
فرستاده اند چینیان بار بار روزنگار موی الیه را کشته اند . . . . .
نظر بقول جنرال مشار الیه سوزاندن عمارت مذکوره را سردار انگلیس تکلیف کرده و اگرچه

فرانسه ها اول روی رضا باجرای این عمل قبیح ننموده اند ولی در ثانی محض خاطر بالضروره
در اجرای این عمل قبیح مشارکت بانگلیسها کرده اند .

یک حسبحالی سردار انگلیس بجنرال مونتوبان داده که در اعتقاد من بسیار مهم و معنات
لهذا نمیتوانم مسکوت عنه گذاشته بعرض نکته دانان برسانم آن حسبحال اینست :
جنرال ! هرگاه من انتقام روزنامه نگار طمس را از چینیان نکشم آیا ممکن است که خود را از زبان
طمس برهانم ؟! سبحان الله محض جلب خشنودی روزنامه طمس یک عمارت عالی سوزانند
چه ... بلی از برای خون یکنفر انگلیس نه آن عمارت صد عمارت دیگر را هم بسوزانند کم است
اگر از برای خون ده انگلیس ده شهر و صد انگلیس تمام معموره عالم طعمه آتش شود زیاد نیست
بلی ...! ای مدنیهای بزرگ !.. ای انسان پروران سترگ !.. غرائب
احوال شما انسان را از حیرت بحیرت می اندازد !

در بیان اسباب اختلال و قیام دونغانیان

خلاصه : متعاقب این مغلوبیت عظیمه بلیه بزرگ دیگر بسر دولت چین نازل شد آن هم
مجبور باستعمال اسلحه شدن دونغانیان در ضد چینیان است .
اسباب ظهور این بلیه حرکات ظالمانه بود که از جانب (تسو چونغ طانغ) نام جانجون

فرمانفرمای ولایتین (قولجه) و (کاشغر) در حق سواران دورغانیان اجرا گردید .

مقدار این سوار صد هزار بود که بالجاء جنگ اروپائیان دولت چین سی هزار آنها را از

ایالت شمال شرقی کاشغر و هفتاد هزار دیگر نیز از ایالت غربی مملکت کاشغر و قولجه

جمع و بمیدان جنگ سوق نموده بود .

- استطراد -

در مملکت چین و کاشغر و تاتارستان و ترکستان و مغولستان و ایران و هندوستان

از قدیم الایام تا زمان معینی لشکر هر حکومت سوار بود و معهذا لفظ سپاه که مخفف از

اسپاه است ومعنی (اسب پاهست) را دارد دلیل این ادعاست بخصوص در کاشغر

تا زمان حکومت یعقوبخان استخدام پیاده را مفید نشمرده و در اواسط حکومت مشارالیه

بدولت صاحبمنصبان عثمانی تشکیل افواج پیاده کرده ولی اهتمام بتکثیرش ننمودند

که تفصیل این فقره در فصل مخصوص آن بعرض مطالعه کنندگان فخام خواهد رسید (مترجم)

الغرض : این صد هزار سوار که مرتب از دورغانیان بود در روهله اولی میخواستند که

اجابت بفرمان خاقان نکرده بسفر نروند و سبب این نافرمانی ظلم و تعدیات وحشیانه

بود که از جانب (شوچینغ - تانغ) که منصب (جانجون - مارشال) را داشت و فرمانفرمای

مملکتین کاشغر و قولجه از جانب دولت چین بود چه میدانستند که فرمانفرمای مشارالیه

بسابقه تعصب جاهلانه بغض و عداوت و ظلم و کمید فی را که در حق خودشان از درجه

افراط هم گذشته وهمیشه دارد در فکر محو و نابود کردن ملت مقدسه اسلام است .

اما علما و رؤسای اسلام درین وقت دولت این حرکت را موافق حمیت و مصلحت

ندانسته مردم را تشویق بعزیمت سفر نمودند بنابرین دورغانیان از هر طرف آمده

عزم باین کردند که اول فرمانفرمای مشارالیه را بکشند بعد بسفر بروند ولی باجرای

این عزم هم بزرگان مانع آمده مناسب ندیدند که کشیدن انتقام را بوقت آخر معلق

داشته مقبوع منظم را از خودشان برنجانند .

فرمانفرمای مشارالیه که اطلاع از عزم و نیت دورغانیان بهم رسانید بغض و عداوت او

صد مرتبه کسب شدت و محض اینکه بدلخواه خود از آنها انتقام بکشد بعد از رفتن

سواره دورغانیان بموقع حرب خود او هم بدار السلطنه (پکینغ) عزیمت نمود .

آنگاه که باین پای تخت واصل و بعد از تحصیل اجازت بحضور (هیانغ - هونغ) خاقان

که هنوز ترک تخت و تاج نگفته بود داخل شد عرض نمود که :

بعد از تحقیقات و تدقیقات اینقدر یقیناً واضح شد که سواره دورغانیان بدشمن خارجی

اتفاق کرده قرار گذاشته اند که علم شورش در داخله مملکت حاضر و آماده باشند و آنها در خفا مشغول تدارک اسباب لازمه شورششان هستند و اینکه لشکر دشمن همیشه بر لشکر ما غالب آمده مظفر میشوند از خیانت سواران دورغانیان است زیرا از حرکات و سکنات اردوهای ما هر روز اطلاع بدشمن داده قبل از وقت دشمن را مطلع از حرکات و تدابیر سردارهای ما میکنند و اینها قومی هستند که بنصح و پند دست از اجرای خیانت بکشند و هر قدر مرحمت و عنایتی که همیشه در حق آنها مبذول بوده نشناسند و اگر علما و اعیان آنها را جلب کرده نصیحت و انعام و خلعت بدهند اینها حمل بضعف دولت کرده درجه شقاوتشان را صد مرتبه افزوده در این هنگام بلائی بدتر از شیاطین خارجی خواهند آورد !

باری این شیطان انسان صورت آنقدر گفت که خاقان را اغفال کرده اجازه قتل و سبی اولاد و عیال و تخریب و ضبط املاک و اموال آنها را از خاقان گرفته عودت بمقر حکومت خود نمود و تقصیر آنکه از جنگ دشمن گریخته خیانت بدولت کرده در حق اولاد و عیال آن بیچارگان که هنوز میدان محاربه را ترک نکرده با دشمن در زد و خورد بودند هر آنچه در دل شقاوت و دنائت منزل او داشت بشدت اجرا نمود .

حال آنکه بیچاره دورغانیان صرف نظر از آنکه بدشمن اتفاق ننمایند بیشتر از لشکر چین در جنگها ثبات کرده کشته شدند و تمام اهالی اردوی متفقین معترفند که آنانکه از لشکر چین مردانه جنگیده و بیشتر از سایرین اظهار ثبات نموده اند ترکان بوده اند که مقصود از مسلمانان کاشغر و قولجه است .

در واقع همیشه مغلوب و در غالب جنگها مجبور بفرار شدند ولی منحصر باینها نبود لشکر خاصه و غیره دولت مشار الیها هم در همراهی آنها بوده و زودتر از اینها مغلوب و مجبور بفرار شدند و این مغلوبیت ناشی از ندیدن تأثیرات شدیده اسلحه جدیده بود که تا آنوقت ندیده بودند

-استطراد-

مغلوبیت واقعه بواسطه منظم و مشق و با اسلحه جدیده مسلح و مجهز بودن لشکر متفقین بود اگر اسلحه اروپائیان هم عین اسلحه چینیان میبود که نسبت باسلحه آنها چوبدست باید شمرد یکنفر از افراد اردوی متفقین زنده باروپا مراجعت نکرده تماماً محو و نابود میشدند زیرا عدد لشکر متفقین نسبت بدشمنشان در مثابه هیچ میبود و این واضح است که فرانسه ها و انگلیسها و روسها که در افریقا و هندوستان و ترکستان بر همه دشمنان غالب آمده مظفر و فتوحات هستند از سایه شدت تأثیر اسلحه جدیده که میتوان باسم صاعقه

بلا موسوم کرده وترقی نمودن آنها در فنون حربیه است والا خارج از امکان است که
هزار نفر آنها ده پانزده هزار نفر را در ظرف یکساعت مغلوب کرده در یک هجوم
چندین بلده را گرفته یک مملکت وسیعه را فتح وتسخیر و در مقابل یکنفر کشته خودشان
صد نفر از لشکر اعادی خودشان قهر وتدمیر نمایند : . . . (مترجم)

الغرض : بیچاره دورغانیان نه تنها اینکه بآنها عزو اسناد کرده بودند اطلاعی داشتند
ونه از ظلم و تعدیاتی که در غیاب آنها در حق اولاد وعیالشان روا دیده بودند خبری !
وقتیکه مصالحه وتجدید معاهده شد مثل سایر قشون دولت چین بانها هم اجازت
داد که بمملکتشان بروند .

در اواسط سال (۱۲۷۸-۶م) بود که بوطن خودشان عودت کرده منتظر این
بودند که فرمانفرما اینها را استقبال کرده اظهار مهربانی و رضایت از حسن خدمت
آنها خواهد نمود آنگاه که وارد وطنشان شدند دیدند که در ازای خدمت چینیان
بی ایمان اولاد وعیال آنها را قتل و اقربا و اموال و املاکشان را احراق و امحا کرده
در جای سرور وحبور یاس و ماتم برای آنها مهیا نموده اند .

چون این مکافات را که دیدند دیگر نتوانستند خودداری کرده سکوت اختیار نمایند

مکتوبها باطراف واکناف فرستاده قرار گذاشته شد که در فلان وقت دفعة بشورند
ازین دولت وملت وحشی انتقام بکشند این اتفاق منحصر بایالات غربیه چین
بود و دورغانیان که در ایالات واقعه در شمال شرقی کاشغر سکونت داشتند
آنها علم شورش را برافراشتند .

دورغانیان که در داخله چین بودند سکوت اختیار کرده بحلول وقت منتظر بودند
که ناگاه واقعه ظاهر شد که قبل از وقت بظهور شورش باعث شد . . .

واقعه اینست : در شهر (شی-انغ) دو نفر قمارباز در سر بازی معارضه نمودند
معارضه منجر بمضاربه شده اشخاصی زیاد از اطراف بامداد هر دو طرف رفته
جمعیت را زیاد کردند یکی از چینیان فریاد کرد که (مسلمانان چینیان را میزنند!)
مسلمانی هم داد کشید که (مسلمانان برسید که چینیان بنای اسلام کشی را گذارده)
همین دو صدا اسباب ظهور اغتشاش قبل از میعاد گشت .

چون دورغانیان که درین شهر بودند همیشه بی بهانه از برای ایقاع فساد میگشتند
همین صدا را که شنیدند اسلحه برداشته (شهوذارین) نام شخص را که یکی از متعینین
ومشوقین ملت اسلام بشورش بود برای خودشان سردار نصب نموده شروع

بقتل و استیصال چینیان کردند .

این خبر وحشت اثر همان روز بشهر (سوجی) واصل شد دورغانیان آنشهر هم
لهو دارین نام شخصی را برای خودشان سردار انتخاب کرده رفع لوای طغیان نمودند
این دو شخص با عجلت بسیار سریع مکتوب باطراف واکناف فرستاده از قیام امت
فخرالانام اطلاع داده آنها را هم تشویق بشورش کردند باین جهت غیر ازین دو شهر
متجاوز از اهالی اسلامیه چهل شهر اعلان عصیان و اختلال نمودند .

اگرچه چینیان که درین شهرها میبودند از برای دفع این شورش خیلی سعی و اقدام
نمودند ولی از انکه هر یکی مشغول بدرد خود بودند نتوانستند که در نقطه جمع شوند
و دورغانیان نیز حبل متین اتحاد را گرفته همیشه بهمدیگر یاری میکردند باینجهت
چینیان طرف طرف مغلوب شده و ده یکی از آنها سر را بسلامت دربرده
باقی طعمه شمشیر انتقام اسلام گردیدند .

(لهو دارین) و (شهو دارین) بلاد و قصبات و دهات شورشیان را بشرط
معاونت بهمدیگر بالمناصفه قسمت کرده گرمی باتش اختلال دادند این اختلال
مدتی بلا فاصله امتداد بهم رسانیده جمع کثیری از چینیان و دورغانیان مقتول

گردیدند و دران هنگام مقدار تمامی دورغانیان ده کرور تخمین گردیده بود
عواقب احوال این قوم در فصول راجع بسنوات آتیه معروض خواهد افتاد .

داود خلیفه

چون (شوجونغ طانغ) فرمانفرمای مملکتین قولجه و کاشغر بدربار چین عریضه
فرستاده اظهار کرده بود که آنچه محققاً بحکومت معلوم شد دورغانیان
ایالت اوروچه، اوروچی) و (ماناس) و (قوطی بیک) و (چیدوان) و
(سانجی) و (غومه تی) و (لوکچوان) در فقره شورش با دورغانیان داخله
چین متفق بوده اند و اینکه تا کنون نتوانسته اند اقدام بقیام و اظهار طغیان
نمایند از ثمره کثرت و متیقظانه حرکت قشونها بوده که درین مملکت ساخلو اند
بانجمله همیشه باطراف ممالک بخصوص با اهالی سایر شهرهای کاشغر که محمدی و
طالب عادة استقلال و آزادی هستند در ارسال رسل و رسائل بوده و
آنها را هم دعوت باتفاق خودشان نموده اند که علی الغفله علم شورش و طغیان را
برافراشته تمام چینیان را که درین دو مملکت سکونت دارند کشته اعلان استقلال
نمایند و اگر تمام مسلمانهای این دو مملکت بیک حیله درین روزها بقتل رسانیده

نشو و شکی نیست که آنها هم اقدام بانیکار خواهند کرد و شکی نیست که هر آنچه منظور نظر مسلمانان است صورت خواهد گرفت .

در بار چین که از واقعهٔ این جابجون ملعون را گرفت بعد از مذاکره و مشاوره حکم آتی الذکر را نوشته و به فرمانفرمای مشار الیه فرستاد .

روز عید قربان مسلمانها که متقرب الحلول است تمام دورغانیان شهرهای مذکور کبیراً و صغیراً از برای ایفای نماز عید در عیدگاهها طبیعی است که بی اسلحه و از تبعیات حکومت چین حاضر خواهند بود لشکر چین مأذون و مرخص است که در وقت نماز اطراف عیدگاهها را گرفته علما و اعیان آنها را مقیداً پیاده به (پکینغ) روانه نمایند و سایرین را مقتول ساخته شهرهای مذکور را هم بسوزانند و طوری خراب کنند که آثار آبادانی در جای آنها بنظر نیاید و در اجرای مندرجات این حکم آنی غفلت نورزیده جانسپارانه بموقع اجرا بگذارند .

اینست تدابیر حکیمانه !....

- عیدگاه -

در هر شهر مملکتین (قولجه) و (کاشغر) مساجدی برای ادای نمازهای جمعه و اعیاد بنا نموده‌اند که هر یکی از ده الی چهل هزار آدم استیعاب مینماید و عادت بر اینست که در ایام مذکوره

تمام اهل شهر و دهات بجهت ادای نماز حاضر شده اقتدا با علم و افقه علمای آن شهر کرده بعد از نماز شروع بداد و ستد مینمایند و طرف عصر دهاتیان بقرای خودشان عودت میکنند در حقیقت هم نماز با جماعت هم جمعه بازار است . مترجم

فرمانفرمای این دو مملکت این حکم را که گرفت بشعف تمام بدون تأخیر همان حکم را بسرکردگان لشکر چین که در آن شهرها ساخلو میبودند محرمانه اعلام نمود و آنها هم محض اجرای این جلادی تدارکات لازمه را دیده انتظار ورود عید قربان را میکشیدند .

زنی از دورغانیان که در خانهٔ فرمانفرمای مشار الیه خدمتکار بود این فقره را یکی از گماشته فرمانفرما که با او سر کاری داشت در حالت مستی شنید و فردای آن شب این خبر موحش را به دورغانیان قولجه ایصال و آنها مستعجلاً به دورغانیان شهر (اورومچی) بیان حال کردند .

دورغانیان که بی خبر از سوء قصد چینیان در غفلت میبودند این خبر را شنیدند قرار گذاشتند که از غفلت چینیان استفاده کرده قبل از عید قربان بشورند و نگذارند که تدابیر آنها کارگر شود .

هر گاه این قرار را نمیگذاشتند در روز عید چینیان آماده شده هجوم به عیدگاهها کرده

و مملکت آتش زده مسلمانها را هر طوری بود مغلوب و مقهور میساختند .

خلاصه دو روز قبل از عید قربان یعنی شب هشتم ذی الحجه الحرام سال (۱۸۶۱م - ۱۲۷۸ه) علی العموم در هر شهر شوریده بشدت تمام حمله بچینیان کرده بعزم اینکه بزودی از لوث وجود آنها مملکتشان را پاک نمایند تا مدتهای در جه سعی و اقدام بقتل آنها نمودند .

این شورش ابتدا از اورومچی ظهور کرده و تعداد یکصد و سی هزار از لشکریان و کشوریان و کسبه چینیان اعدام و اموال و اشیای بیحد آنها تماماً غارت و اغتنام گردید و نیز بواسطه این حیص و بیص خیلی از جاهای شهر مذکور آتش گرفته خراب شد .

در حقیقت خدمت بزرگی باسلام آن دورغانیان کردند که داخل در لشکر چین بودند چه درین اغتشاش اسلحه خودشانرا برداشته از افواج چینی جدا و ملحق بهم دینشان شدند و چینیان که از هر کاب قدیمشان این معامله را دیدند فهمیدند که تمام مسلمانها اتفاق بقتل آنها کرده اند و این فقره باعث فتور آنان و اسباب تسهیل مظفریات و غلبات مسلمان گشت .

فرمانفرمای مشارالیه که بخیال قتل عام دورغانیان بیشتر از استعمال بنگ و افیون و شراب و معجون نشئه مند شده و باین نشئه منتظر ورود عید مانده بود خبر قیام دورغانیان و قتل عام چینیان را که شنید فرح و سرور آن مبدل بترح و کدورت شده چهل و دو هزار نفر را از صد هزار لشکر که در تحت فرمان او موجود بود جدا کرده سی و شش هزار آنها را بشش فرقه قسمت و هر قسمت را برای اینکه بساخلوهای بلاد دورغانیان امداد و معاونت نمایند روانه ساخت و شش هزار نفر را نیز بشهرهای (طوسخون) و (طوربان) فرستاد که راهها را قطع کرده نگذارند که از شورش دورغانیان سایر بلاد مسلمانان اطلاعی حاصل نمایند .

اما دورغانیان شهرهای مذکور قبل از ورود امدادیان کار چینیان را بانجام رسانیده و در ورود امدادیان با آنها نیز جنگیده مقتول ساختند و از خودشان نیز جمع کثیری شربت شهادت را نوشیدند و این جنگ و جدال و خونریزی و قتال یکسال تمام درین بلاد امتداد یافت .

در آن هنگام که دورغانیان این سامان قیام بشورش کردند داود نام شخصی از میان خود انتخاب بریاست و معنون بخلیفه کرده و حکومت خودشان را موسوم به حکومت (داود خلیفه) نمودند حکومت مذکوره بعد از آنکه چینیان داخل در دائره حکومت خود را مستاصل ساخت چند سال از هیچ طرفی معارضت ندیده بدون اندیشه

و هر کس مشغول آبادی مملکت شد .

چون حکومت مذکوره دید که چینیان قدرت تعرض بر مملکت او ندارد لشکر بداخله
چین کشیده ایالت (پچان) را که در شمال شرقی کاشغر واقع و خیلی دور از این
مملکت است تاخت و بعد از این هم گاه و بیگاه دسته های الامان فرستاده
بلاد این ایالت معموره را تاراج میکرد و هر چه اسیر میآوردند باز گشته با چینیان
میفروختند با اینکه حکومت مذکوره دارای این قوت و قدرت بود که این ایالت را
در تحت تصرف خود آورد ولی از اینکه از مملکت او خیلی دور بود میدانست نمیتواند
نگاه بدارد لهذا صرف نظر از ضبط آن ایالت نموده به تاخت و تازش اکتفا میکرد
عجالة همین قدر اطلاع راجع بحکومت داود خلیفه کافی است قدری هم نظر بسایر بلاد میکنیم

در بیان احوال حکومت کرچار

اگر چه چینیان لشکر به (طوخون) و (طوربان) فرستاده راهها را بستند و بعد
هر چه جد و جهد کردند که بلاد دیگر از شورش دورغانیان خبردار نشوند ولی جد و
جهد آنها مثمر ثمر نشده آتش اختلال از شهر کرچار واقع در شمال شرقی کاشغر بلند شد
تفصیل اینکه (جمال الدین خواجه) نامی از سلاله خواجگان قره طاغلو که اطلاع از شورش

دورغانیان بهم رسانید همان آن باطراف ممالک مکتوبها فرستاده و اعلام کرد که شبی
در عالم غیب شمشیری بمن بخشیده و مژده دادند که مملکت کاشغر بدست اسلام خواهد
افتاد پس برماست که فلان وقت معین تمام موحدین دین مبین سیف انتقام را
از نیام کشیده اقدام بمحو وجود چینیان بی ایمان و بدنام نمائیم بنابرین مسلمانان
کرچار قدم قاهرانه بمیدان جلادت گذارده با دم شمشیر شیرافکن از چینیان یک
تن باقی نگذاشته بعدم آباد روانه داشتند و خواجه مشار الیه را نیز بامارت برداشتند
مشار الیه نیز محض تزیید شوق و غیرت مسلمانان اول اعلان نمود که هر چه از چینیان
اغتنام شود مقام امارت از آن حبه و دیناری نخواهد گرفت بنابرین برادرش
(اسحق خواجه) را سردار نصب کرده یک فرقه عسکریه که عبارت از هشت نه هزار
نفر بود با استرداد شهر (بورگور) اعزام و سردار مشار الیه هم بمعاونت اهالی شهر
مذکور که علی الاکثر اسلام بودند باسانی ضبط و چینیان را قتل و اعدام نمود .

— بورگور —

این شهر در سر راه که از کرچار به آقصو میرود فیمابین رباط و چولباد واقع و از کرچار
سه منزل دور بطرف شمال شرقی افتاده و مسکن قرب پانزده هزار نفس است

در تلفظ بوکور مینامند . (مترجم)

الغرض سردار مشارالیه که این شهر را فتح کرد بدون فوت وقت از اهالی اشخاصی که
قادر حرب و ضرب بودند داخل اردوی خود نموده بعزم استرداد شهر (قوله) براه افتاد
آنگاه که وارد شهر مذکور شد اهالی اسلام بی خبر از چینیان دروازه را گشوده لشکر
اسلام را پذیرفتند این شهر در شرق جنوبی کوچار واقع نزدیکتر از بوکور است .

عساکر اسلام که بسهولت داخل این شهر شدند چینیان را قتل و اعدام و اموال
کشتگان را اغتنام کرده واز اهالی آنجا نیز جمعی را داخل در اردو کرده بعزم استرداد
(قره شهر) قدم فاتحانه را براه جهاد نهاده ولدی الورود محاصره نمودند .

ورنا نفرهای کاشغر و قوچه سی هزار نفر از لشکریان خود جدا کرده بامداد محصورین
قره شهر فرستاد و این اردو طی مراحل کرده بنزدیکی (اوشان طال) شده بود
که اسحق خواجه در اول شب از ورود آنها اطلاع بهم رسانید .

فی الحال باستقبال آنها شتافته قبل از شفق جلو تنگه را گرفت و نصف بیشتری
لشکرش را بالای تپه های واقعه در دو طرفی تنگه مذکوره صعود نموده بورود لشکر منتظر شد
وقتیکه لشکر دشمن بی خبر از تدبیر بهادر وی شروع بمرور تنگه نمود اسحق خواجه آنها را که دید

فرمود لشکرش آغاز باندختن تیر نموده بهادر وی شانرا با آتش استقبال کردند یک
قسمت از قشون اسلام نیز از آن طرف تنگه فرود آمده لشکر چین را در میان گرفته
بنای مناوشه و مقاتله را گذاردند لشکری که خط رجعت و خط عبور چینیان را بسته
بودند با گلوله و شمشیر و لشکری که در بالای تپه ها بودند با سنگ لشکر دشمن را نواختند .

چون چینیان امیدوار نداشتند که لشکر اسلام در آن تنگه آنها را استقبال خواهد
نمود در کمال غفلت بی باکانه حرکت میکردند آنگاه که این حمله شیرانه و آتش
جانسوز را از لشکر اسلام دیدند گمان بردند که جمعیت مسلمانها پنج مقابل جمعیت
آنهاست دوچار خوف و وحشت شده دست و پا را گم کردند و چاره نجات
نیافته چهار نفر از پنج نفر موجود آنها خودشانرا برودخانه (اولگانتای گول)
انداخته غرق و تلف و خمس مقدار آنها نیز تا اینکه خودشانرا جمع کنند تیر مسلمانان
هدف شدند .

چینیان که راه نجات را مسدود یافتند چار و نا چار بمقاتله و محاربه ابتدا نمودند
این محاربه خونریزانه تا مغرب دوام کرد چون مسلمانان قبل از وقت نقاط
حاکمه را گرفته و چینیان را بنقطه محکومه انداخته بودند نسیم فوز و ظفر از جانب

مسلمانان وزیده چینیان منهزم ومقتول شدند و بقدر صد نفر از آنها جان را
بسلامت دربرده به (قوچه) گریختند اما تلفات مسلمانان نسبت بچینیان
بسیار کم بود وسبب آن هم این بود که غالب لشکر اسلام که در تپه ها و پشت
سنگها ایستاده میجنگیدند مصون از آتش دشمن مانده تلفات ندادند ونیز
آنانکه خطین عبور وجبهت را سد کرده بودند از عوجاج طبیعی دره و پستی و بلندی
راه یعنی عارضه اراضی وگرفتار دهشت و وحشت شدن چینیان هم آنها را از
رسیدن آسیب زیاد نگاه داشت .

اما چینیان که در قره شهر محصور بودند تا طلوع آفتاب جهانتاب از حرکت
محاصرین اطلاع نیافته بتجسس برآمدند بعد از پنج شش ساعت از روز رفته
فهمیدند که مسلمانان با امدادیان در تنگه (اوشاق طال) درکارزارند آنها
هم بعزم معاونت متوجه تنگه اوشاق طال شده موقع محاربه را که پر از لاشه
همجنسان خودشان ومحیط با مسلمانان غالب یافتند گرفتار وله وحیرت گشتند
مسلمانان که چینیان را دیدند هر یکی مجسم از غضب شده سل سیف انتقام از
نیام و بر آنها هجوم واقتحام نموده نشئه باده گلگون فوز وظفر در مرتبه سعی واقدام

در ادارهٔ شمشیر خون آشام کردند که ساعتی نکشید چینیان منهزم و پریشان و آنها که از
سطوت تیغ بیدریغ مسلمانان سر را رهانیده بودند هراسان ولرزان گریزان شدند .
اگرچه جمعی از فراریان خودشان به قره شهر رسانیده میخواستند مداومت بمحصوریت نمایند
ولی از اینکه معقبین نیز با آنها داخل در شهر مذکور شدند نگذاشتند که دروازه را ببندند و
شروع بقتال کرده اینها را هم از قطرهٔ شمشیر گذرانیدند .

بعد از اینکه اسحق خواجه قره شهر را ضبط نمود بعزم فتح شهر (طورفان) که سیزده منزل از قره شهر
دور و درجنوب غربی او روبجه واقع است حرکت بلشکر خود داده شهر مذکور را هم محاصره
کرد چون محاصره قدری ممتد شده امدادی بچینیان از جائی نرسید لشکر ساخلوی قلعه مذکوره
محض اینکه دست بسته تسلیم مسلمانان نشده کشته نشوند آتش بمخزن بارود زده خود را
بهلاکت رسانیدند وشهر نیز بسهولت در تحت تصرف مسلمانان درآمد .

آنگاه که چینیان ساخلو در شهرهای (دواپچین) و (طوخون) بشنیدند که هر روز مسلمانان
نائل فتوحات تازه شده چینیان را از قطره شمشیر میگذرانند محض اینکه مقتولی خودشان
واسارت اولاد وعیالشان را نبینند تماما تریاک خورده بخواب ابدی رفتند اهالی
اسلامیه دهات واقع در نواحی این شهرها که مطلع باین فقره شدند کلمه اسلام داخل در دین

شهرها شده هرچه بدستشان رسید بغارت بردند بعد آدم بشهر (طورفان) فرستاده
حرکت چینیان این دو شهر را باسحق خواجه خبر دادند ومشار الیه نیز لشکر داده باچین رفته محض
رفع خستگی لشکر مختصر اقامت را اختیار نمود وبعضی از کماشتگان خود را از برای اینکه اطلاع
از حرکات سایر صاحبان خروج بهم رسانند باطراف خط کاشغر روانه ساخت ومنتظر
ورود آنها شد .

آنچه بعضی از مورخین نوشته اند که مسلمانان ساکن دهات نواحی همان دو شهر قبل از
ورود اسحق خواجه قیام کرده دواچین وطرخون را محاصره نموده بعد از اینکه فهمیده اند
که نمیتوانند از عهدهٔ محاصره برآیند اعلان تبعیت بجمال الدین خواجه کرده اسحق
خواجه را بامداد خواسته این دو شهر را جبراً ضبط کرده اند موافق حق ومطابق حقیقت
نیست وصحیحش آنست که در فوق معروض افتاد .

عصیان شورش طارانجیان

حضرات مطالعه کنندگان این تاریخ البته یاد دارند که در سال (۱۷۵۹م = ۱۱۷۳ھ) بنا
بامر (هیان لونغ) خاقان در ولایت ایلی قدیم مجدداً شهرها بنا کرده ومحض کسر قوت
کاشغریان جمعی را بتهمت تقصیر از شهرها ودهات خط مذکور با اولاد وعیال برداشته

وبمهاجرت بآن شهرهای جدید الاحداث واداده مجبور بسکونت نموده ونگذاشته
بودند که از جاهای خودشان بسایر بلاد بروند واز آنکه هریکی از محلی برداشته شده بود
عموم اینها را موسوم به طارانچی کرده بودند واین لفظ اسم مفعول از لفظ طارانمق است
که معنی شانه کردن را دارد .

خلاصه آنگاه که شورش اهالی اسلام شهرهای کاشغر را اهالی شهرهای واقع در حول
وحوش شهر (قولجه) که موسوم به طارانچی هستند شنیدند آنها هم بحبل متین اتفاق
دست انداخته رفع لوای اختلال وزنجیر تبعیت چین را شکسته اعلان استقلال نمودند
وعلی بیگ نامی را از میان خودشان انتخاب بپادشاهی کرده فتح وضبط پنج شهر را از بلاد
سبعهٔ موسومه به شهرهای ایلی که مسکن چینیان بود برای خودشان اس الحرکات قرار دادند
ودر ظرف دو روز بایثار انواع فداکاریها وخونفشانیها شهرهای مذکور را عنوةً ضبط کرده
چینیان را قتل واولاد وعیالشان را اسیر واموال واملاکشان را اغتنام وتملیک نمودند
واینکه در بدو اقدام بضبط شهرهای مذکور نمودند جهت داشت چه میدانستند که اگر اول
اقدام بفتح شهر قولجه نمایند شکی نیست که چینیان ساکن در شهرهای دیگر بامداد فرمانفرما
آمده کار مضیق آنها را بسختی خواهند انجامید واز آنکه اسباب وآلات تخریبیه قلاع نداشتند

جز محاصره نمودن برای آنها چاره نبود و این واضح بود که اگر بمحاصرهٔ قلاع پردازند وقت
امتداد پیدا کرده فرمانفرمایان بابلی و ساخلوهای این شهرها امداد خواهند فرستاد و این
هم موجب مخاطرات عظیمه بود محض دفع این مخاطرات و رفع موانع جنود اسلام از برای
حصول مقصود نقدینه حیات خودشان را بذل و ایثار کرده شمشیر شجاعت را سپر قرار
داده و خندقها را پر از اشباح شهدا نموده نردبانها بدیوارهای قلاع گذارده و میخهای
پرنده بازکوبیده و کمندها انداخته خودشان را بر بالای برج و بارو رسانیده بمهاجمات
غضنفرانه که توهمش نیز دهشت رس قلوب است شاهد فوز و ظفر را در آغوش ولی جمع کثیری
از این مبارزان میدان جلادت شربت شهادت را نوش کردند .

بعد از اتمام این عمل همه در یک جا جمع شده فرمانفرمارا در قولجه محاصره کردند درین اثنا
قبیلهٔ صولان و چاقار و شبیر از قبایل (قالماق، قلموق) که زیاده از شش هزار مرد جنگی
دارند و بت پرستند این مظفریات و فتوحات را که دیدند بالطوع والرضا آمده عرض
دخالت و اظهار اطاعت نمودند .

سلطان تغلی (علی بیک) اینهارا در فراخور حال خودشان تلطیف و تطییب کرده ترفیق
بلشکر خود نموده و از پنج شش جا بوتیها بنا کرده غالب معموره های داخلهٔ شهر را ویران ساختند

محصورین از آسیب بوتیها بستوه آمده از قلعه بیرون شده حمله بر مسلمانان میکردند که از
آسیب بوتیها رهائی بیابند اما چاره نیافته منهزما و مخذولا بقلعه میگریختند چه دشمن آنها
که طارانچیها بودند در نهایت درجه فداکاری را بعهده گرفته تمام اسلحه بردار آنها در میدان
جلادت و شجاعت اثبات وجود کرده یا شهادت یا ظفر گفته معاملهٔ بسیار سخت با
عزرائیل مینمودند .

حتی نصف زنان آنها مشغول برسانیدن آذوقه و سایر مهمات حربیه شده خدمت
سفریه را اختیار کرده قدم بمیدان جنگ و ستیز میگذاشتند و بقدر سیصد زن اسلحه
برداشته در همراهی مردان اشتغال بکارزار نموده بودند که این خصلت مخصوص زنان
اتراک و اعراب و اکراد و رومانیان قدیم و فرانسه هاست .

اسحق خواجه که اطلاع از مظفریات سلطان تغلی بهم رسانیده بشهر اوروچه رفته داود خلیفه را
هم از آنجا برداشته بهمراهی همدیگر بامداد سلطان تغلی آمدند و محاصره و تضییق شهر قولجه را
دو صد بالا کردند .

بنابرین محصورین از خلاصی مأیوس گشته بصوابدید فرمانفرما آتش بمخزن باروت زدند
جمعی تریاک خورده خوابیدند و انبوهی نیز خودشان را برودخانهٔ ایلی انداخته غرق شدند



لاشهٔ آنها را این رودخانه از درصولت تا (بحیرهٔ بالقاش) برده حیوانات آن بحیره را
اطعام نمود .

محاصرین آتش گرفتن مخزن باروت را حمل بقضا کرده بودند اسمعیل نامی از دورغانیان
که آتشپز فرمانفرمای متهور بود دروازهٔ شهر را گشوده محاصرین را دعوت بدخول شهر نمود
لشکر اسلام که داخل در شهر شدند سه چهار هزار نفس از چینیان که جرأت بانتحار نکرده
بودند تمامی آنها را قتل و اعدام و هر آنچه از اموال بدست آوردند ضبط و غنائم کرد
اظهار آثار شادمانی مسرت و بعد از چند روز مهمانی داود خلیفه و اسحق خواجه بمملکت
خودشان معاودت فرمودند .

سلطانعلی قولجه را پای تخت قرار داده حکام بسایر شهرهای آنولایت بزرگ فرستاد
و دختر رئیس قبیله (صولان) من قبایل قالماق را نیز عقد و تزویج کرده با این ایل
بزرگ هم رابطه مصاهرت و نسبت بدست آورد .

از سبکمغزان داود خلیفه چند صد نفر بعد از آنکه به اوروجی داخل شدند مراجعت
به قولجه کرده اظهار داشتند که طارانچیان یا شهرهای قولجه را بخودشان تسلیم نمایند
یا اینکه سلطانعلی اظهار تابعیت بخودشان نماید سلطانعلی هر چه بآنها نصیحت کرده

خواست که بدون اراقهٔ قطره خونی اینها فراغت از این مطلب نمایند دورغانیان
از این حرکت گستاخانه صرف نظر نموده و اصرار بقبول یکی از دو شرط مذکور نمودند
و طارانچیان که واقف احوال شدند قطعیاً جواب بدورغانیان داده گفتند
که بعد از اینکه اینهمه خونها ریخته و جانها کنده این مملکت را از چنگ چینیان گرفتیم
آیا امکانی دارد که بشما تسلیم نمائیم اگر از این خیال محال صرف نظر نموده باز
مصر شوید مجبور بجنگ با شما شده جواب خودتان را حواله بشمشیر آبدار بنمائیم .

چون دورغانیان تمکین ننموده شروع بجنگ کردند طارانچیان هم چاره ناچار
بدفاع قیام نموده در یک دو حمله آنها را پریشان و بعد از دادن تلفات زیاد
مجبور بگریزان کردند و از آنکه مسلمان بودند آنها را تعاقب نکردند و اسب و
اسلحه مقتولین آنان را هم از عقبشان فرستادند . .

الغرض اسحق خواجه که از قولجه معاودت نمود مستقیماً به کوچار رفته از جانب
برادر مظهر التفات بی پایان گردید و بعد از چند روز استراحت و رفع کسالت
سفر مأمور بضبط (بای قصبه قالانی) واقع در دو منزلی و در جانب مغربی کوچار مأمور شد
چون این قصبه قلعه نداشت چینیان که در آن بودند نتوانستند اقدام بجنگ نمایند

تسلیم شدند و اسحق خواجه هم آنهارا اسیر کرده به کوچار روانه ساخت و از آنجا هم بنا بامری که از برادر گرفت بعزم فتح آقصو قدم فاتحانه را براه جهاد نهاد .

چینیان آقصو که از ورود اسحق خواجه خبردار شدند هفت هشت هزار نفر از لشکریان خود مأمور باستقبال لشکر اسحق خواجه کرده دو منزل جلو فرستادند تلاقی فریقین در جلو قصبهٔ (قره یولغون) اتفاق افتاد کوچاریان و چینیان که عبارت از چهار ده هزار نفر بودند بعد از آنکه اسلحهٔ ناریه خودشان را خالی کردند دست بقبضهٔ شمشیر انداخته شروع بمناوصه و مضاربه نمودند ولی طولی نکشید که لشکر چین تاب آور بطش و شدت شیرانه لشکر اسلام نشده منهزم و مقهور بفرار مجبور گردیدند .

کوچاریان آنی در موقع محاربه توقف نموده فراریان را تعاقب کردند بی اینکه در جائی آرام گیرند مستقیماً به آقصو آمده شهر مذکور را محاصره کردند چینیان که مأیوس از ورود امداد بودند و فهمیدند که چاره جز تسلیم شهر نیست ناچار بخزانه باروت آتش زده خودشان را بر هوا نمودند و اسحق خواجه نیز داخل در شهر شده هرکس را که از چینیان بدست آورده کشت و اولاد و عیالشان را اسیر کرده

اموالشانرا بغارت بردند .

آنچه در بعض کتب تواریخ روایتهای مختلف راجع بفتح آقصو نوشته اند هیچیکی موافق حق و حقیقت نیست و مطالب صحیح آنست که بعد از اجرای تحقیقات لازمه در فوق معروض افتاد .

العرض : اسحق خواجه بعد از استرداد شهر آقصو بعزم فتح ایالت (اوچ طورفان) حرکت نمود چینیان مسکون در آن ولایت جرأت بمحاربت ننموده شهرها را تسلیم اسحق خواجه کردند و اسحق خواجه نیز آنهارا نکشته اموالشانرا ضبط و خودشانرا اسیر کرد .

ـ محاکمه ـ

اگرچه نگارنده هم قتل عامی که مسلمانان گاهی مجری میدارند موافق عدالت و انسانیت نمیدارد ولی این را هم معترف است که این بیچارگان انتقام مظالم گوناگون را که از چند ماه باینطرف از چینیان غدار دیده بودند جز بقتل عام بهیچوجه نمیتوانستند بکشند زیرا اگر مسلمانی از جنس بشر نبوده ملک هم باشد این واضح و آشکار است که ظالمی را که اجداد و اجداد و پدر و مادر

و برادر و خواهر و عیال و اولاد او را کشته یا اسیر کرده و اموال و املاکش را
بمصادره برده و خانواده او را با اینکه بمزبله فقر و مذلت انداخته باز از اجرای
تعدیات کافرانه دست نمیکشیده است در چنین موقع فرصت عفو نخواهد
کرد و جزای قتل و اعدام را هم اهون جزا خواهد شمرد . با نظر بجریان معامله
چینیان مسلمانان که درین هنگام از کسانی از آنها که مقابله نمی بینند و اگر
آنها را بقتل نرسانیده اکتفا باسارت آنها مینمایند آیا از برای آنها عین عنایت
و اثر لطف و عاطفت بیشتر این خواهد بود ؟

آیا بی انصافی نیست که مورخین اروپا آن حرکات وحشیانه را که از اول تا آخر
محاربات که از برای توسیع دائره مملکت حکومتهای مدنی خودشان اختیار
مینمایند بوقوع میرسد (ایجابات ضروریه محاربات) نامیده محل اعتنا
ندانند و این قبیل حرکات اهالی کاشغر که گاهی محض انتقام کشیدن بموقع
قصاص گذارده میشود (حرکات وحشیانهٔ مسلمانان) بنامند ! . . . انتهی

القصه اسحق خواجه بعد از استرداد بلاد واقعه در (اوچ طرفان) بعزم استرداد
شهر (یارکند) حرکت نمود اما محض اینکه در استرداد شهر مذکور گرفتار مشکلات

نشود اول اهالی جلب طایفهٔ (دولان) را که در جنگلهای اطراف شهر مذکور سکونت دارند
الزم و اهم دانسته بصورت آنها رفته آنها را با خود متحد و متفق ساخت و از برای انتظام
و استراحت و آرام لشکریان خود مدتی هم در نزد آنها اختیارا اقامت فرمود .
چون شهر یارکند بواسطه سه قلعه تو در تو بسیار متین و جسیم و در درون آن عساکر کثیره
مقیم بود مسلمانان شهر نتوانستند اقدام بشورش نمایند .

در اواخر سال (۱۸۶۱ م = ۱۲۷۸ ه) بود که محمد علی نام (مادالیه - سرتیب سوم) که از طایفهٔ
دورغانیان و از امرای لشکر چین بود شبی سرآمدان اسلام را در مسجد احضار کرده آنها را
تشویق و ترغیب بشورش نمود و بجهت تسهیل موفقیت تدبیری که تفکر کرده بود با آنها
بیان کرده گفت که من صاحبمنصبان چینی را هر تدبیری باشد یکان یکان بقتل رسانیده
در چاهی می اندازم و دروازه شهر وسط را قبل از طلوع گشوده شورشیان را بشهر در میآرم
و بهمین تدبیر انشاء الله موفق بقتل این دشمنان دین شده از مظلمهٔ اینها خلاصی خواهیم
جست بزرگان اهالی که تدبیر مشار الیه را شنیدند پسندیدند و از برای مقتل خانهٔ
یکی را معین کرده شب دیگر غالب صاحبمنصبان چین را بمهمانی خواسته تماماً را مقتول
ساختند و سرتیب مشار الیه نیز بفوج خود که عموماً دورغانی و مسلمان بودند نصف

شب داخل در شهر وسط شده صاحبمنصبان باقی لشکر را بی خبر از چینیان بقتل رسانیدند
و آنگاه که حرکات او را چینیان شنیدند علی الفور دروازه شهر را گشوده اهالی را دعوت
بدخول شهر کردند اگر چه اهالی داخل در شهر شده شروع بجنگ و جدال کردند و درین
محاربه که زیاده از پنج شش ساعت امتداد داشت رستمانه حرکت نمودند ولی از
کثرت لشکر چین و تنگی میدان مصاف موفق باستیصال دشمن نشده بالضروره از
شهر وسط بیرون و بشهر خارج درآمده چینیان را بشدت محاصره کردند .

اما متانت و حصانت شهر وسط و ثبات و مقاومت چینیان ایام محاصره را ممتد
و فتور مسلمین را مشتد نمودند در آن هنگام اسحق خواجه با بوالجمعی خود رسیده
قوت قلب مسلمانان را افزوده محاصرهٔ چینیان را بسختی رسانیدند .

آنگاه که چینیان کسب قوت نمودن مسلمانان را دیدند دانستند که جز تسلیم شهر چارهٔ
ندارند اول خود شان را بتریاک مسموم ساخته بعد شهر وسط را تسلیم کردند اما سی نفر از
امرا و صاحبمنصبان لشکر بهمراهی پانصد نفر بقلعه داخل که موسوم بشهر (ماچو) است
رفته محصور شدند لشکر اسلام که داخل در شهر وسط شد جز جمعی از افراد عسکریه چینیان
و صبیان و نسوان کشتگان زنده از آن عساکر کثیرهٔ چینیان نیافته اموال آنها را

اغتنام و باقی را اسیر کرده بمحاصرهٔ شهر مانچو اقدام نمودند و این محصورین نیز بعد از
شش ماه از گرسنگی مجبور بتسلیم شهر شده آتش بانبار باروت زده خودشان را بهوا
کردند و مسلمانان نیز دروازه شهر مانچو را گشوده آنرا هم بتصرف درآوردند .

اگر چه بعضی از مورخین در باب استرداد شهرهای کنه هم رطب و یابس و مختلف یکدیگر
بعض حکایتها جعل و ثبت صحایف نموده اند ولی در تدقیقات و تحقیقات اخیره
هر آنچه ما هو الواقع بود درین تاریخ ضبط و از ذکر آنها صرف نظر گردید .

بنا بضبط یارکند اهالی و لشکر اسلام از برای انتخاب رئیس یک مجلس عمومی از امرا و
اعیان عقد کرده خصوص مذکور را بموقع مذاکره و مشاوره گذاردند چون آدلنا اول
محمد علی بیک سرتیپ اقدام باینکار نموده بود و در غایبان خدمات مسبوقهٔ او را
بانظار رسانیده از برای ریاست مملکت مشار الیه را سزاوار دانستند اما جغتائیان
رای آنها را نپسندیده بمناسبت اصالت و نبالت (عبد الرحمن حضرت) نامی را از برای
مقام ریاست لایق دیدند گو چاریها نیز اسحق خواجه را سزاوار این مقام دانسته ادعا
نمودند که اگر بامداد شما نرسیده بودیم باستیصال دشمن موفق نشده بل صدمت
از چینیان میخوردید چون هر سه طرف از مدعیان صرف نظر از ادعاهای خودشان ننموده

باصرار میخواستند که نامزد خودشان را بمقام ریاست اصعاد نموده جلوس دادند
منازعه مجادله را و مجادله مضاربه را انجامید و کم ماند که تسل سیف نموده بجان همدیگر
بیفتند علما مانع شده قرار گذاشته شد که نامزدهای هرسه طرف رئیس مملکت شناخته
شوند ولی از اینکه حکومت سه امیر در یک شهر باعث ظهور فساد و شقاق و نفاق است
این سه امیر از برای حکومت مملکت شخصی را انتخاب کرده امور اهالی و اداره مملکت را
بعهدهٔ آن شخص محول نمایند بنابرین قرار هرسه امیر از جانب خودشان (نیازی بیک)
نامی را انتخاب بامارت مملکت کرده امور عباد را بکف کفایت این شخص ودیعت
نمودند و مشار الیه نیز امور اداره و جلیه از قبیل تحصیل مالیات و رویت دعاوی حقوقیه
و جنائیه و حفظ آسایش مملکت و غیره را رویت و تسویه کرده در هر امری که میدانست
برای خود جز دردسر چیزی حاصل نمیشود مدعی و مدعی علیه را بنزد رئیسهای خودشان
فرستاده تسویهٔ آن خصوص را برای بزرگان طرفین حواله مینمود و رؤسای ثلث هم
بمعضلات امور طایفه خودشان مشغول میشدند .

اگرچه بارگذیان خواستند که باین تدبیر جلو اغتشاش را ببندند که از وجود سه حکمدار
در یک مملکت ظهور خواهد بطور پیوسته هرسه حکمدار را محروم از مملکت نمود که تفصیل

آن در فصل مخصوص مذکور خواهد شد .

در بیان جنگهای اهالی ختن با چینیان

در سال (۱۸۶۳م = ۱۲۸۰ه) بود که جهان خان ولد اکبر و ارشد حاجی حبیب الله خواجه نامی
از مشایخ ختن اهالی را تشویق بشورش و قیام کرده موفق شد و علم استقلال را برافراشت
رابقه بتبعیت چینیان را از رقبه اطاعت دور انداخته چینیان را بشدت تمام محاصره
نمود و بقدر دو ماه با ایشان جنگیده در نتیجه آنها را مأیوس از همه فیروزی ساخت و اغلب
آنها نیز چنانچه عادتشان است خودشان را بزهرناک مسموم ساختند و آنانکه مسلمانانرا
بشمشیر استقبال نمودند طعمه تمام شمشیر شدند و آنانکه امان خواستند اسیر گردیدند
بعد از آنکه جهان خان از کارهای ختن فراغتی حاصل کرد لشکر بشهرهای (یوروک قاش)
و (قره قاش) و (چیره) و (کوریه) و (اوینال) و (زاوه) و (پیاله) و (یاپچی یولغی)
و سایر جاها کشیده تمام شهر و قصبه و قریه های تابع این مملکت را فتح و استیلا و
چینیان ساکن آنجاها را یا قتل و یا اسیر کرده اموال آنها را غارت و یغما نمود .
بنابرین فتوحات خان مشار الیه سرامدان اهالی مملکت را خواسته اظهار نمود که هرکسی را
که سزاوار پادشاهی از خودشان بدانند انتخاب نمایند و خود او هم رخت اقامت را

بزاویهٔ عبادت گسترده مثل پدر مشغول بندگی خدای اکبر شود .

چون تمام این موفقیت از علو همت و ثمرهٔ سعی و غیرت و تشویق و ترغیب و حسن
تدبیر ایشان بحیز حصول واصل شده بود همه اهالی برضا و رغبت او را بپادشاهی
مملکت انتخاب کردند اما مشارالیه بعد از قبول این امر باهالی گفت که من هم پدر خود را
که علم و صلاح و درایت و لطف و عدالتش بر همه مسلم است بپادشاهی مملکت خودمان
انتخاب نمودم این قول مشارالیه را که اهالی ختن شنیدند بکمال میل و رغبت
دست بیعت به (حبیب الله خواجه خان) داده خطبه باسم ایشان خواندند .

چون مشارالیه شخصی بود عالم و عادل و صالح و عاقل و کاردان و مدبر و باتقاع
تهدیدش قادر بجهت دوام و بقای حکومت خود پیش از همه اصلاحات مقدار
لشکر را بهشتاد هزار رسانید و این لشکر بقدر مقدور منظم و مسلح ساخته امور
ادارهٔ مملکت را بدست کفایت و لیاقت فرزند ارجمندش تفویض نمود و بعزم
ایفای وجیبهٔ حج بجانب حجاز مغفرت طراز رفته بعد از ایفای این فریضه عودت
بمملکت ختن کرده مشغول باجرای سایر اصلاحات بود که از آمدن نیازی بیک
جانشین حکمرانان یارکند با سی هزار لشکر اطلاع بهم رسانید و همان آن با چهل هزار

لشکر احسان خان را مامور بدفع نیازی بیک کرده باستقبال همآوردو فرستاد
احسان خان مستقیماً واصل میدانگاه (قمری واد) نام زیارتگاه واقع در سه فرسخی
(زاوه) نصب خیام اقامت و نیازی بیک نیز بعد از مدتی بمنزل مذکور مواصلت کرد
چون در جنگ گلوله باحسان خان اصابت کرده او را بخاک هلاکت انداخت
ختنیان که از برای اسلام بودن همآورد میل نمی جنگیدند بسیار متأسف و غضبناک
شده بشدت تمام بر یارکندیان حمله کرده آنها را منهزم و مقهور و برجعت قهقری مجبور
نمودند و مدتی هم تعاقب کرده از کشتاری خودداری نموده هفده هزار نفر آنها را
از پا درآوردند فقط سیزده هزار نفس از آنها جان از سلامت در برده .

در جمادی الاآخر سال (۱۸۶۶ع، ۱۲۸۳ھ) مستر جونسون نامی از صاحبمنصبان انگلیس محض
تحقیق و تفتیش احوال آنحوالی بختن آمد حبیب الله خان بامید معاونت در وقت
لزوم از او التماس نمود که واسطهٔ عقد اتفاق فیمابین حکومت هند و ختن شود اگرچه
مشارالیه هم اقدام بحصول این امر نمود ولی سر جون لورنس که فرمانفرمای هند در آن
وقت بود عتنا
نکرد

در بیان قتال واقع در کاشغر و حکومت صدیق بیک

چینیان که بعنوان ساخلو در کاشغر بودند طرح حیله و خدعه را ریخته اعلان نمودند که چون
بعرض خاقان فقر و فاقه و پریشانی شما را رسانیدیم فرزند آسمانی ترحم باحوال شما کرده
هر نوع مالیات که از شما ها گرفته میشد بخشیدند و قدغن اکید فرمودند که من بعد دیناری
از شما مطالبه نشود .

اما مشروط بر اینست که اگر دشمن از خارج حمله بر کاشغر بیاورد شما با ما متفقاً بدفاع اقدام
نمائید کاشغریان که طبعاً ساده لوح هستند فریب چینیان را خورده قسم یاد کردند که
همیشه با چینیان در مدافعه مملکت ثابت قدم باشند و باین مضمون سند بچینیان دادند
و چینیان نیز بفریب تمام اسلحهٔ اهالی را از دستشان گرفتند که اسلحهٔ بهتر از آن بآنها دهند اما
ندادند و عقب بهانه میگشتند که تمامی این بیچارگان را مقتول سازند ولی کاشغریان
که صادق و ثابت بر قول خودشان میبودند حرکتی که باعث نکبت آنها شود از آنها
دیده نمیشد .

چون چینیان بنای این تمهیدات را از برای قتل عام گذارده بودند و میترسیدند که از
قیام و شورش سایر مسلمانان خبردار شده اینها هم بشورند صرف از انتظار ظهور قباحت

نمایند کاشغریان که طبعاً ساده لوح هستند فریب چینیان را خورده قسم یاد
کردند که همیشه با چینیان در مدافعه مملکت ثابت قدم باشند و باین مضمون سند
بچینیان دادند و چینیان نیز بفریب تمام اسلحهٔ اهالی را از دستشان گرفتند که
اسلحهٔ بهتر از آن بآنها دهند اما ندادند و عقب بهانه میگشتند که تمامی این بیچارگان را
مقتول سازند ولی کاشغریان که صادق و ثابت بر قول خودشان میبودند حرکتی
که باعث نکبت آنها شود از آنها دیده نمیشد .

چون چینیان بنای این تمهیدات را از برای قتل عام آنها گذارده بودند و میترسیدند
که از قیام و شورش سایر مسلمانان خبردار شده اینها هم بشورند صرف از انتظار
ظهور قباحت از طرف مسلمانان کرده شب تاریکی بی خبر از مسلمانان لشکر
بقلعهٔ کهنه کشیده و چند نفر از صاحبمنصبان جلو فرستاده ببهانهٔ ملاقات با
بعض معارف دروازهٔ قلعه را مفتوح گردانیدند .

لشکر چینیان که در کمین منتظر گشوده شدن دروازه بودند همان آن که دروازه
بان دروازه را مفتوح ساخت داخل قلعه شده شروع بقتل عام کردند .

اگر چه اهالی با چوب و تیر و ساطور قیام بدفاع نمودند ولی مفید فایده نگشت

آخر الامر چینیان غالب آمده قلعه کهنه را تماماً ضبط کردند و بنای کشتن مردمان

کار آمد را گذاردند و دروازه ها را بسته شد که کسی از مسلمانان خبر رشته اثر را بخارج نبرد

در اثنای این حیص و بیص (جانلی سان) نامی از عیان بغرم اینکه کشته شدن خود را و اولاً

و عیال او نه بینند یکی از سه فرزند خود را برداشته از دیوار قلعه بیاری طناب فرود

آمده کریحیث والتجا بمساکن قرغیز ها که در کوهستانات کاشغر سکونت دارند نمود

و احوال فلاکت مآل مسلمین کاشغر را بطوری عرضه داشت که صدیق بیک رئیس قرغیز ها

از تأثیر این خبر شوهت خودداری کرده از دیده خوناب ریحث و حدت و غضب بر او

مستولی گشته فرمود از گردان قرغیز دو هزار سوار در ظرف یکساعت با تمام اسباب

سفر جمع شده در تحت فرماندهی میرمشار الیه بعزم خونخواهی متوجه کاشغر شدند

چینیان از فرار جانلی سان که خبر دار شدند هر سه فرزند او را بتقصیر آنکه پدرشان را

گریزانده اند گرفته بردار کردند .

صدیق بیک سه روز بعد از بردار کشیدن فرزندان جانلی سان بکاشغر رسیده

شهر کهنه را محاصره نمود و شبی بی خبر از همه یلان قرغیز ها را بر بالای باروها عروج داد

شهر را عنوةً ضبط و چینیان که در آن قلعه بعنوان ساخلو بودند فردی را باقی نگذارده بسزا

رسانید و بنای حکومت اسلامیه را گذاشت .

مدتی از حکمداری میرمشار الیه طول نکشیده بود که نجبا و خواجه زادگان حکمداری او را

بر خودشان روا نداشته و در ضد مشار الیه تحریک و غوا و شورش میکردند میرمشار الیه

که این وضع را دید فهمید که حکومت با این وضع نتیجه خوبی ندارد و دولت چین با یکی

از امرای اسلام که در این حیص و بیص صاحب مملکت و حکومت شده اند حکومت کاشغر را

از برای خود مناسب ندیده از برای استرداد کاشغر با او خواهند جنگید بعد از تفکر موافق

منفعت خود دانست که در جائی حکومت نماید که از فساد و اغتشاش داخل و از هجوم

و تسلطات خارج اطمینان ندارد لهذا مناسب دید که مسند امارت کاشغر را ببزرگ

خان که در خوقند سکونت داشته تفویض نموده خود او اکتفا بریاست قرغیز ها نماید

بنابراین در سال (۱۸۶۱ – ۱۲۷۸ م) مکتوبی به علم قولخان امیر خوقند نوشته بسفارت

یکی از نجبای طایفه دورغانی بخوقند فرستاد و التماس نمود که خان مشار الیه را بجهة

امارت کاشغر بزودی روانه نماید .

جهت انتخاب بزرگ خان از برای امارت کاشغر این بود که خان مشار الیه پسر جهانگیر

خان که دائی صدیق بیک بن (امر محمد بیک) است بود .

سفیر کاشغر که بخوقند وصل و بحضور علم قولیخان داخل شده مکتوب را تقدیم
و کیفیت را شفاها عرض و تفهیم نمود علم قولیخان بزرگ خان را دعوت و بیان
واقع را اظهار کرد و از او موافقت و بمعیت او چهل پنجاه سوار داده بسرداری
یعقوب بیک بکاشغر فرستاد و آنزمان بهادر باشی یعنی سرتیپ بود .
این یعقوب بیک همان شخصی است که در تمامی ترکستان چین تسلطی پیدا کرده
پادشاه بالاستقلال شد که تفصیل وقایعش در فصول آتیه معروض خواهد افتاد .
اگرچه بعضی از مورخین اسم صدیق بیک را صادق و اورا کاشغری قلمداد
کرده و در اسباب ورود و انتخاب بزرگ خان روایات مختلفه و ضد و
جرح یکدیگر ثبت اوراق نموده اند ولی از آنکه هیچیکی موافق صدق و صواب نبود
از ذکر آنها صرف نظر کردید .

حکومت بزرگ خان در کاشغر

در اول سال (۱۸۶۲م-۱۲۷۹ه) بود که بزرگ خان بکاشغر وصل و بحسن
قبول عامه نایل گردیده بر مسند امارت کاشغر جلوس نمود و صدیق بیک
نیز بنا با صرار و ابرام بزرگ خان از برای یک مدت معینه وزارت اولی

خان مشار الیه را پذیرفته در کاشغر ماند و یعقوب بیک نیز منصوب بسرداری لشکر گردید
چون یعقوب بیک شخصی بود بسیار دانا و کارشناس از رفتار صدیق بیک و بزرگان
و از خیالات اهالی فهمید که بودن صدیق بیک در سر کار مانع تقیض و ترقی اوست
و رفتار حکومت باعث آن خواهد بود که دائره امارت فقط منحصر بکاشغر شده وسعت
نیابد و مدتی نگذشته مثل بچه که در رحم مادر بکمال نرسیده سقط میشود از درجه اقبال
بدرگه ادبار ساقط شود محض اینکه مانع ترقی خود را از میان بردارد و مملکت را استیلا نموده
وسعت بدایره حکومتش بدهد شروع بآماده کردن اسباب زوال صدیق بیک
نمود و بوساطت هواخواهان و طرفداران خود که بانعام و مواعید و مناصب بدست
آورده بود بیچاره صدیق بیک را در نظر بزرگ خان خائن و رقیب امارت قلمداد
و کار را بجائی رسانید که بزرگ خان نفرت تام از شنیدن اسم صدیق بیک
داشت میر مشار الیه که درین درجه بغض و عداوت بزرگ خان را در حق خود دید
فهمید که این شجره نفاق بدست مهارت و آبیاری مفسدت یعقوب بیک
پرورش یافته است از اقامه بینه و دلایل بجهت تبریه ذمت خود صرف نظر نموده
مناسب دید که بخوقند رفته حکمی که مشعر بحسن خدمت و صداقت خود و امر معزولی

یعقوب خان از سرداری لشکر باشد از علم و لیاقت استحصال نماید لهذا بی خبرانه همه
فراراً متوجه خوقند شد یعقوبخان که اطلاع از گریختن صدیق بیک بهم رسانید
طرفداران مأمور باین کرد که در حضور بزرگ خان فرار صدیق بیک را محمل از برای تهیه
اسباب استرداد امارت کاشغر نموده بیش از پیش او را مغضوب خان
مشار الیه نمایند .

الغرض بزرگ خان که غیر از یعقوبخان در بساط امارت احدی را قابل رتق و فتق امور
جمهور مملکت ندید بالطبع امنیت و اعتماد خود را در حق یعقوب بیک افزوده او را
مورد انواع التفات و انعام گوناگون ساخته منصب صدیق خان را باو داد
و تمام امور جمهور و استعمال اموال و املاک و خزاین دولت را بدو ودیعت کرد
یعقوب بیک که دارای اینهمه شئونات و اقتدار شد دولت و مکنت و قدرت
امارت را در یک وضع عاقلانه در پیشرفت کار خود صرف نموده انبوهی از صاحبان
نفوذ را برای خود هوادار و بانعام و الطاف همه را منت گذار نمود .

در آن هنگام از جانب اسحق خواجه از حکام یارکند بسمت سفیری دو نفر بکاشغر
آمده و بعد از ملاقات با یعقوب بیک در حضور بزرگ خان شرف قبول یافته نامه

اسحق خواجه را تقدیم کردند .

در آن نامه اسحق خواجه شکایات از نفاق واقعه فیمابین سه امیر یارکند کرده از بزرگ
خان استدعا نموده بود که اینها را بیک نامه نصیحت آمیز بدایره اتحاد و اتفاق دعوت نماید
بنابرین بزرگ خان نیز نصیحتنامه ترتیب داده در آن قبح و نتایج شقاق و نفاق و محسنات
اتحاد و اتفاق را با ادله نقلیه و عقلیه تفهیم کرده بسفارت یعقوب بیک ارسال نمود
مومی الیه با ابوابجمعی خود که عبارت از سیصد سوار بود وارد یارکند شده نامه
بزرگ خان را با مرام او و هرچه لازمه مأموریت او بود ابلاغ کرد امّا از آنکه عمده آمال
هر یکی از امرای ثلاث بلاشریک حکومت در یارکند بود هیچیکی گوش اصغا بنصایح بزرگ
خان نداده و مع ما فیه وقعی هم بیعقوب خان نگذاشتند .

یعقوبخان که این وضع را دید بعزم اینکه برای خود هم قسمتی از مملکت مفتوحه بدست آورد
بامرای ثلاث پیغام داد که ما تا حال ندیده و نداشته بودیم که در یک مملکت
تعدد حکومت ممکن است ما و اینکه در یارکند این قابلیت داشته لطف کرده مرا
هم سهیم قرار بدهید و حکومت یارکند را بچهار قسمت فرمائید .

امرای ثلاث که این پیغام بی مقام را شنیدند پر از آتش غضب شده محض دفع

شر رقیب رابع موقتار رفع نفاق و عقد سلسلهٔ اتحاد و اتفاق کرده قرار کذاشتند که یعقوب
بیک را جرأتا و قهرا از یارکند بدوانند .

یعقوب بیک که از عزم امرا آگاهی بهم رسانید فوراً بهمراهان خود از یارکند بیرون آمده
مستعد قتال شد در تلاقی فریقین کثرت بما ورود شوکت مقابله نماید قرار را
مبدل بفرار نمود و از عساکر خود آنها که جان از سلامت برده بودند تلاقی یافته و شده بجهت
بکاشغر نمودند .

بزرگ خان که از حرکات نامرضیه یعقوب بیک و سرگذشت یافش او از یارکندیان را
شنید بسیار متغیر گشت و گفت که دشمن خوابیده ما را یعقوب بیک بیوقت
بیدار کرد حالا تمامی حالات که از یارکندیان از من دانسته بتلافی قیام خواهند نمود
بهتر است که محض تبرئه ذمت و ترضیه یارکندیان لدی الورود یعقوب بیک را
بقتل برسانم اما دوستان یعقوبخان که مشاور بزرگ خان بودند علی الفور از
تصمیم بزرگخان اطلاع بیعقوب بیک دادند بنابرین یعقوب بیک که وارد حلکه
کاشغر شد داخل در شهر نشده از قرای اسلام نشین واقعه در اطراف شهر جوانهای
کار آمد را فریفته داخل در لشکر کرده مقدار ابوالجمعی خود را بانصد رسانید و بعزم

استرداد ینگی حصار متوجه آن سامان شده لدی الورود محاصره نمود .

این خبر که در کاشغر شیوع یافت بقدر پانصد نفر از دوستانش مخفی از حکومت
از کاشغر دسته دسته بیرون آمده ملحق باردوی یعقوب بیک شدند میرمومن بیه
نیز از هشتصد نفر ابوالجمعی خود ششصد نفر را در محاصرهٔ ینگی حصار ترک کرده
با دویست نفر از برای تابع خود ساختن اهالی دهات اسلام نشین عازم صوب
مقصود گشت و درین سفر قریهٔ (لاوپال) و (یانداما) و (یاپچین) و (قزان
گول) و (فیض اباد) و (ینگی اباد) را بجهت اسلام بودن تمامی سکنه بدون
محاربه و جدال ضبط و تسخیر نمود و ده پانزده نفر از سربازان چین که درهمان
قریه ها بسمت ساخلو و چون مسلمان بودند داخل در لشکر خود کرده باز به
ینگی حصار معاودت فرمود .

درین اثنا (بوغچه بردار) نام رئیسی یکی از طوایف قپچاق که در قزل طاغ واقع
در حوالی ینگی حصار سکونت داشتند بهمراهی سه هزار سوار جرار از اقوام خود
نزد یعقوب بیک آمده عرض تبعیت و مطاوعت نمود .

لشکر اسلام که از ورود این امداد تکثر یافتند بکمال شوق و شعف اقدام

و اهتمام بکندن نقب از زیر قلعه نمودند چینیان که از امتداد محاصره خسته
و بهجومهای پی در پی اسلام بیزار و از ورود امداد مأیوس و بفتور کلی گرفتار
بودند این حرکات مقدمانه را که از لشکر اسلام دیدند چاره جز از اتلاف نفس
نیافته همه در بام و اطراف خزانهٔ بارود جمع شده آتش زدند و خودشان را
همبال مرغان هوا ساختند .

درین حیص و بیص لشکر اسلام از نقب سر بر آورده داخل در قلعه شدند و غالب
از لشکریان چینی را که جرأت باتلاف نفس نکرده در گوشه و کنار پنهان شده
بودند بدست آورده کشتند اما هر که از آنها مسلمان بود یا قبول اسلام نمود
آنها را هم مثل نسوان و صبیان نکشتند مقدار مردمان جدید الاسلام
چهار صد و چند بود .

در بیان امارت یعقوب بیک در ینکی حصار و کاشغر

یعقوب بیک که باین تمهید ینکی شهر را بحیطهٔ تصرف خود در آورد در وهلهٔ اولی
استقلالیت خود را در امارت شهر مذکور اعلان نمود و (علش = علی شیخ)
نامی را از سر آمدان لشکر خود در شهر (دادخواه = حاکم) نصب و تعیین کرد

در آن اثنا خبر آوردند که صدیق بیک حکم عزل او را از امارت خوقند
دریافت نموده متعازم کاشغر است بنا برین خبر مقداری از هواخواهان
خود را بسرعت تمام معابر روانه ساخته راههای عبور را بروی صدیق
بیک بست .

چون صدیق بیک از فتح ینکی حصار و اعلان استقلال یعقوب بیک
و مسدودی راهها اطلاع بهم رسانید صرف نظر از عزیمت کاشغر نموده
متوجه قلعهٔ (فارغش) شد .

اما یعقوب بیک بسرعت فوق العاده خود را قبل از ورود صدیق
بیک به فارغش رسانیده بمحاصره پرداخت و درین اثنا بمطاوعت
یک مفرزه هزار نفری از لشکریان بدخشان که بمعاونت بزرگ خان
می آمدند قوهٔ حربیه و اقتدار استیلائیهٔ خود را بیفزود .

استطراد

چون جهت آمدن هزار نفر از لشکریان بدخشان را بعرض مطالعه کنندگان
نرسانیده دوام بعرض وقایع فارغش نمودن باعث نسیان یک مطلب بسیار

باعبرتی میشد لازم آمد که درین استطراد این مطلب را بعرض رسانیده بعد
شروع بعرض وقایع فارغش نموده شود .

پنج شش ماه قبل از ورود این لشکر بزرگ خان نامهٔ مخصوص با هدایا نزد
جهاندارشاه حاکم بدخشان فرستاده التماس نمود که هزار نفر از نخبه
و عمدهٔ لشکریان خود بکاشغر بفرستد که در جنگی با چینیان استخدام نماید
جهاندارشاه هم همان هزار سوار را بموجب التماس مشار الیه روانهٔ کاشغر نمود
اما مقصود بزرگ خان از طلب این قوشن جنگ با چینیان بود و نمیخواست
که این قوشن را در تسخیر شهر یارکند استخدام نماید و اینکه حاکم بدخشان
هم مضایقه این لشکر را فرستاده مقصود او هم این بود که قدرت و سطوت
اسلام در کاشغر بیفزاید و بنای حکومت بزرگ خان استوار شود و بل درین
خیال بود که بهانهٔ امداد وپی درپی بکاشغر لشکر فرستاده این مملکت را از دست
بزرگ خان بگیرد و چون امل هر دو طرف غیر مشروع و حیله کارانه بود هیچ
یکی ازین دو امیر نائل مرام نگشت و ازین لشکر دیگری یعنی یعقوب بیگ
مستفید شد چه میر مشار الیه سردار و صاحب منصبان بدخشانی را بهدایا و مواعید

فرستاده داخل در جرگهٔ خود کرده و این لشکر خدمات مشعشعه با یشان نمودند (انتهی)
یعقوب بیگ بعد از چند روز محاصره حکم یورش کرده فارغش را جبراً مفتوح ساخت
صدیق بیگ که در یکی از مقابر ائمه بستی بود بنا باستدعای او بعد از اخذ بیعت
و عقد عهد و پیمان او را عفو کرده و در خدمتش قبول نمود .

بعد از ده پانزده روز اقامت در فارغش در اواخر سال (۱۸۶۴م/۱۲۸۱ه) بود
که متوجه کاشغر شد این خبر که در کاشغر شیوع یافت موجب غلیان افکار
اهالی و سبب ظهور شورش و اختلال گردید .

بزرگ خان دید که طرفداران و هواخواهان یعقوب بیگ صد مقابل طرفداران
خودش است جرأت بر فع صائل نموده یعقوب خان را استقبال و خواه
نخواه مسند امارت را بمشار الیه تسلیم و ابجال نمود و سایرین نیز در کمال رضا
دست بیعت بیعقوب بیگ داده او را در مقام امارت جلوس دادند .

اعتراض مؤلف

آنچه بعضی بر آنند که صدیق بیگ جمع لشکر کرده با یعقوب بیگ جنگیده و منهزم
شد دروغ است و همچنین آنکه میگویند اهالی خلع یعقوب بیگ را از یعقوب بیگ

دیگر استشهاد نموده اند ابداً صحیح نیست .

و آنچه بعضی نوشته اند یعقوب بیگ یکی حصار را که فتح نموده بود ابدا یا سفیر بخوقند فرستاده

ظفر خود را بعلم قولیخان اعلام کرده چون علم قولیخان فوت کرده بود سفیر او بی نیل

مقصود عودت نمود این خبر هم مثل آن دو روایت معروض الفوق از حلیه صحت

عاری است . انتهی

الغرض یعقوب بیگ که در مسند امارت کاشغر جلوس نمود علی الظاهر به بزرگخان

حرمت زیاد نموده مهر وزارت عظمای امارت را باو تفویض نمود و آنچه خان

مشار الیه را نکشته اقدام باکرام او کرد از نواده آپاق خواجه بودن مشار الیه

بود چه میدانست که اگر او را بکشد مردم حتی هواخواهان او هم از او روگردان

شده علم شورش را برخواهند افراشت .

الغرض مدتی نگذشت که (مقرب بیگ) نامی از صاحبمنصبان لشگر از انجبای

قصبهٔ (خان آرق) بخیال اینکه امارت مملکت را بدست بیاورد اهالی قصبهٔ مذکوره

و دهات و مزارع حول و حوش کاشغر را باین حیله (که مسند امارت حق

بزرگ خان است یعقوب بیگ غاصب بر ماست که غاصب را از میان

برداشته حق را بذی حق بدهیم) بر گرد سر خود جمع کرده علم طغیان را برافراشت

و در مملکت تخم انقلاب را کاشت .

یعقوب بیگ که از طغیان مقرب بیگ آگاهی بهم رسانید بتعجیل تمام جمع لشگر

کرده متوجه قصبهٔ خان آرق شد چون شورشیان در میدان قصبهٔ مذکوره جمع

شده آمادهٔ جنگ بودند شروع بمحاربه کرده شورشیان را سخت تنبیه و

جمعیتشان را پریشان کرد و مقرب بیگ نیز گریخته التجا بامرای یارکند نمود .

بعد از این مظفریت یعقوب بیگ بتفتیش برآمده هر شخصی که در این فساد دستی

داشت یا کشت یا در زندان کرد و هنگامی که مراجعت بکاشغر نمود تمام این

مفسدت و شورش را حمل بتحریک و تشویق بزرگ خان نموده مجلسی از اعیان

و ارکان مملکت منعقد ساخت و در آن مجلس بیچاره بزرگ خان را کویا استنطاق

و مقصر نموده از وزارت او عزل کرد و در آن مجلس محض اظهار بزرگی گفت .

(اگر چه بزرگ خان واجب القتل است اما من محض حرمت اجدادش او را

نمیکشم و از اینکه در امر حکومت بی کفایتی و مع ما فیه اسباب مفسدتی او ظاهر

شد صلاح امارت و مملکت در این است که در گوشهٔ منزوی و مشغول عبادت شود .

بعد از این حکم خان مشار الیه را بدو نفر از خواجگان داده فرمود که در چادر مخصوص

مؤبداً مجبور بعزلت نمایند . . . .

در آن اثنا یعنی در سال (۱۲۸۲ه = ۱۸۶۵م) بود که چهار پنج هزار نفر از قبیلهٔ قپچاق

بکاشغر آمده عرض اطاعت بیعقوب بیک نموده دست بیعت دادند و رئیس

اینها بیک محمد سردار لشکر تاشکند و میرزا احمد حاکم سابق شهر تاشکند و حق قولی

بیکباشی بودند چه بعد فوت قنه توره و عالم قولی ریاست این طایفه مشار الیهم

تعلق گرفته بود .

چون میرزا احمد حاکم سابق تاشکند شوهر خواهر یعقوب بیک بود و چند بار میرزا مشار الیه را

از مرگ رهانیده و خوبیهای دیگر کرده حتی باعث ترقی او شده بود میدانست

که یعقوب بیک اوامر الممنونیه خواهد پذیرفت و در حقیقت یعقوب بیک

از ورود میرزا احمد بسیار خرسند شده باعزاز و اکرامش پرداخت و مسند وزارت

اولی خود را بمشار الیه واگذار نمود و هر این دو شخص قسم یاد کرده و بیعت شمشیر

نمودند که بعد از آن مثل برادر با همدیگر راه رفته انحراف از جادهٔ صداقت ننمایند

چون اسباب آمدن قپچاقها از آسیای مرکزی بکاشغر از حوادث عمده است

محض اطلاع مطالعه کنندگان فجام آنرا هم در فصل آتی معروض خواهم داشت

باز نظری باسیای مرکزی منعطف نمائیم

لشکر فاتح روس که در آسیای مرکزی بواسطهٔ عدم اتفاق امرا و خوانین هر روز نائل

فتوحات تازه و صاحب غنایم بی اندازه میشدند در روز (۲۵ و ۲۶ و ۲۷) ماه رجب

سال (۱۲۸۱ه = ۱۸۶۴م) بعد از یک جنگ بسیار سخت و خونریزانه شهر (چیمکند) را

ضبط کرده بسرداری جنرال چیرنایف بعزم استیلای تاشکند متوجه آن سامان شده بودند

اگر چه میرزا احمد مشار الیه در فوق قدرت خود بدافعه پرداخت ولی نظام و اسلحهٔ جدیدهٔ

لشکر روس در آخر کار او را از مقاومت مأیوس ساخت و بقیة السیف لشکر خود را

برداشته مغلوباً رجعت بخوقند نمود اما عالم قولی پای مقاومت را از جای مدافعت

یکقدم عقب ننداخته با روسها جنگید و در محاربه واقعه در جلو تاشکند زخم مهلکی از

روسها برداشته بعد از پنج روز یعنی در اول روز محرم سال (۱۲۸۲ه = ۱۸۶۵م) شهید شد

اما سرداران او بهمراهی اهالی تا روز سوم صفر سال مذکور شهر را مردانه محافظت کرده

عاقبت بجنرال چیرنایف تسلیم نمودند سعید خان که پیش این مقدمه بصوابدید

عالم قولی در مسند خانی نشسته بود بهمراهی یک اردوی معتدی بامداد عالم قولی

میآمد شهادت او را که در راه شنید بخبر از لشکر خود به چراق کریخت و این فقره
باعث شورش در میان لشکر او شد جمعی از لشکریان از اردو بیرون شده بخوقند آمده
خدا قولی نام شخص شال فروش را باسم اینکه از خانزادکان است بر مسند خانی
جلوس دادند و ملقب به تل باغچی یعنی شالفروش نمودند .

شورش و فساد درین مرتبه مانده ترقی نکرده بود عیبی نداشت اما از درجه کذشت
زیرا خدایارخان که در بخارا متواری بود بمحض شنیدن شهادت عالم قولی کرکش
سعید خان جمعی از ترالکمه و بخاراییان را با خود ساخته متوجه خوقند شد .

چون خدا قولی میدانست که خدایارخان هواخواه و طرفدار بسیار در خوقند دارد
و اکر در خوقند بماند مقتول خواهد کردید بهمراهی هشت هزار سوار و چهارصد پیاده
مرکب از قبچاقیان و خوقندیان و قرغیزان دیکیرا به توپ فرار کرده بهزار
مرارت و مشاق وارد اوش و از آنجا نیز متوجه قشلاق (لالغار) واقع فیمابین
کاشغر و اوش کشت .

اکرچه در لالغار پیش تازان لشکر خدایارخان باردوی خدا قولی رسیده جنکیدند
ولی سخت مقاومت دیده مجبور برجعت شدند .

خدا قولی از انجا هم کوچیده و در هر منزل ده پانزده روز اوتراق نموده به هزار مشقت از
پراهه به (صوفی کرکان) واصل شد

خدایارخان که با دوازده هزار نفر خدا قولی را تعاقب مینمود در (صوفی کرکان) باو ملاقی شد
پیش تازان لشکر خدایارخان که دیده شدند در اردوی خدا قولی عدم اتفاق و تشتت رو نمود
قبچاقها از اردوی خدا قولی جدا شده بکاشغر رفتند اینها همان قبچاقهاست که در فوق معروض
افتاد

اما قرغیزها در مسلک صداقت ثابت قدم شده بهمراهی خدا قولی به (وادی آلای)
کریختند و خوقندیان که فراری شدن آنها را دیدند مجبور باطاعت خدایارخان کشته
دست بدامان امان مشار الیه انداختند

خدایارخان قدری خدا قولی را تعاقب نموده بعد از کرفتن هشتاد نفر اسیر از انجا عودت
بخوقند کرد و بنای مظالم را کذاشت و در جای اینکه مردم را بحسن رفتار خود رام کند
محض تایید مبانی امارت خود جمع غفیری را بقتل رسانید میکویند که دکانهای
ملکی خوقند را با راسته بقیمت نازلی ابتیاع نموده بعد از تعمیرات جزوی باجاره فاحش تجار
و کسبه کرایه میداد که در حقیقت این معامله مغایر و منافی شان حکمداری است خلاصه خدایارخان

مدتی نگذشت که طریق مراوده سیاسیه را با روسها باز نموده در بیست و چهارم شوال سال (۱۸۶۸م = ۱۲۸۴ه) عهدنامه تجارتی منعقد و از جانب دولت روس (جنرال کاوفمان) امضا نمود که خلاصه آن عهدنامه مذکور از این قرار است

تجار روس و خوقند در مملکتین این دو حکومت در اجرای تجارت آزاد خواهند بود . و هر گاه تجار روس بخواهند و لازم بدانند بلاد و قصبات حکومت خوقند باسم کاروان باشی نماینده تجارتی خواهند فرستاد و این مامورین بحسن معامله امور تجارت نظارت و دقت خواهند نمود و در خوقند و استیفای رسم گمرک تجار روس را از مضرت حمایت خواهند کرد . و از مال التجاره طرفین زیاده از دو و نیم درصد رسم گمرک گرفته نخواهد بود و رسم گمرک در هر جا که بار گشوده خواهد بود در آنجا گرفته خواهد شد انتهی

در سال ۱۸۷۳م = ۱۲۹۰ه بود که جمعی از خوقندیان که از ظلم و جور خدایارخان و عمال او بستوه آمده بودند بکوهها التجا کرده علم شورش را برافراشتند

خدایارخان لشکر بر شورشیان بفرستاد و بجنگ و دادن اطمینان بشورشیان آتش فساد را خاموش کرد در جای آنکه طریق عدالت و نیت پروری را پیشه و عواقب امور را اندیشه نماید بیشتر از پیش بنای ظلم و تعدی را گذاشته مواعید عدل و دادرا که بشورشیان داده بود

فراموش کرده شورشیان دیدند که کار حکومت روز بروز بتنگی میکشد در سال (۱۸۷۴م = ۱۲۹۱ه) باز علم طغیان را برافراشته از هر طرف مملکت آتش فساد را روشن کردند

چون شورش این دفعه سختتر و آشوب بیشتر بود خان مشار الیه از برای اخماد آتش فساد از روسها استمداد نمود . اما چون روسها روی امتناع از مداخله بکارهای خوقند نمودند چه اشتی در این شورش داشتند و همیشه خان را نصیحت میکردند که جلو مردم را باز دهد شدت در امر حکومت بگیرد و خوقندیان را نیز تشویق بشورش مینمودند که بواسطه این معامله رعیت از حکومت دلسرد شوند و آنگاه که بخواهند خوقند را استیلا نمایند اهالی اظهار مثل یک حامی مشفق استقبال کرده مملکت خوقند را با زحمت و تعب بحیطه تصرف عقاب سیاه دو سره شمالی در آورند

چون خدایارخان مایوس از روسها شد در خزانه را گشوده وجوهی که بجور و ستم از اهالی خوقند گرفته و اندوخته بود بذل و بخشش ترکمه و فقرا و غیره و تجار را نیان نموده از آنها لشکری آراست و بقلع و قمع فساد پرداخته اینکه هم شفقت بسیار بصرف مبالغ هنگفت موفق باخماد آتش فساد گشت . . . . . . انتهی

در بیان حرکات روسها در آخن نوا

اما روسها در سال (۱۸۶۴ م = ۱۲۸۱ ه) علاوه بر «چمکند» و «تاشکند» و «خجند» و «اوراتپه»
و «زامین» و «چیزاق» و بلاد و قصبات و قرای واقعه در اطراف «آق طاغ» را استیلا کرده
وسعت کامل بدایره متصرفات آسیائی مملکت خودشان دادند و در سال (۱۸۶۷ م
۱۲۸۴ ه) بود که ایالتی باسم ترکستان تشکیل کرده والیگری این ایالت را بجنرال
«کاوفمان» دادند

و در سال (۱۸۷۰ م = ۱۲۸۷ ه) اراضی واقعه در بالادست زرافشان که طریق مراسله
فیمابین بخارا و کاشغر بود بحیطه تصرف درآورده در حقیقت سد سدیدی فیمابین مراوده
این دو مملکت را بریدند . در این هنگام مظفرالدین خان امیر بخارا بود اگرچه خان مشارالیه
در سال (۱۸۶۵ م = ۱۲۸۳ ه) بیک اردوی مهیب و پنجهزاری بدفاع هجوم روسها
اقدام نمود ولی چون بیک و اطلب که از فنون حربیه غافل در جلو لشکر منظم و مسلح بالجمله
کامل روس نتوانست در مقام دفاع بایستد مغلوب و منهزم گشت و روسها نیز ایالت
خجند را استیلا نمودند

در سال (۱۸۶۸ م = ۱۲۸۵ ه) نیز خان بخارا بعزم استرداد مملکت لشکری آراسته
بنای جنگ با روسها گذاشت ولی در این سفر هم شکست فاحشی خورده شهر و ایالت

سمرقند را مجبوراً بروسها تسلیم نمود و در روز هیجدهم ربیع الآخر سال مذکور در سمرقند
عهدنامه تجارتی را مثل عهدنامه خوقند امضا کرد و از ثمره این جنگهای بیهوده بود که بعد از تسلیم
نصف ممالک متعلقه بادای یک کرور و سیصد و پانزده هزار تومان رایج ایران وجه غرامت
جنگ گردید

در سال (۱۸۷۲ م = ۱۲۸۹ ه) غیر از مملکت کاشغر در تمامی آسیای وسطی
ناخوشی وبا فراوان منتشر شده بشدت تمام کشتاری کرد ناخوشی وبا پیش از اینها
یعنی در سال (۱۸۳۲ م = ۱۲۴۸ ه) و در سال (۱۸۵۲ م = ۱۲۶۹ ه) نیز دو بار
در آسیای مرکزی و هند و ایران و افغانستان ظهور کرده باعث خسارت کلی شده بود

— در بیان باقی احوال کاشغر —

در فوق معروض افتاده بود که مقرب بیک در جنگ خان ارق که شکست از دست
یعقوب بیک خورد گریخته التجا بامرای یارکند نمود
میر مومی الیه همیشه در پیش امرا از یعقوب بیک بدگفته امرا را تشویق و اغفال باین
مینمود که لشکریان بدهند که با یعقوب بیک جنگیده وجود آنرا از میان بردارد
و حکومت کاشغر را ببزرگ خان بدهد

امرای شاه ابیم از لاف و گزاف مقرب بیک چنین پنداشتند که او هرچه میگوید میتواند

بموقع اجرا بگذارد لهذا چهل هزار نفر از ایلات و اقوام خودشان باو داده بعزم جنگ

با یعقوب خان بکاشغر فرستادند . یعقوب بیک که از آمدن مقرب بیک اطلاع

بهم رسانید بهمراهی پانزده هزار نفر از لشکریان خود باستقبال او تعجیل نمود تلاقی فریقین

باز در همان (خان ارق) اتفاق افتاد

سردار اردوی یعقوب بیک میرزا احمد بود اگرچه هر دو طرف اطلاعی از فنون حربیه

نداشتند ولی از آنجه میرزا احمد و یعقوب بیک جنگهای زیاد دیده بخصوص با روسها چند بار

جنگیده گاه مغلوب شده و گاهی هم غالب آمده بواسطه تجارب فی الجمله اطلاعات

فعلیه حربیه بدست آورده بودند بقدر امکان صفوف لشکریان خودشان را منظماً مرتب نمودند

سرداری میمنه را بمیرزا احمد و میسره را بتجق قلی بیکباشی و قلب را یعقوب بیک در عهده

گرفت و چند عرابه توپ را که از کاشغر با هم آورده بودند در نقاط مناسب جا بجا کرده

شروع بمحاربه نمودند

با آنکه یارکندیها توپ نداشتند و مانند هماوردشان منظم و مسلح نبودند نه نگاه

باتش توپ کرده و نه تنها نظم و حرکات موافق فن حرب لشکر مقابل نموده یکبار

حمله بر لشکر یعقوب بیک کرده صفوف را از هم جدا نمودند یعقوب بیک نیز در آن اثنا

زخمی از آن برداشت ولی دید که هجوم سخت یارکندیان و زخمداری خود نزدیک است

باعث انهدام لشکر کاشغر شود اعتنا بوجع زخم ننموده لشکریان خود را تحریص بجنگ و

تشویق بمقاومت و دفاع نموده بصدای بلند فرمان هجوم بلشکر داد و از اسلحتی و جان خود

دست شسته پیش از همه حمله بیارکندیان نموده تا قلب صفوف دشمن رسید و هرکس را دید

طعمه حسام خون آشام نمود

لشکر که این مردانگی را از آن نخاره بطبیعت دید بالطبع پیروی باو کرده بشدت فوق العاده

حمله بر یارکندیان نمودند

یارکندیان که این شدت و خونخواری را از یعقوب بیک و از لشکر او دیدند تاب

مقاومت نیاورده منهزم و پریشان و فرار بسمت یارکند پویان شدند

مقرب بیک را با جمعی که همراهی او میکردند گرفته بدست آورده بلا سؤال و جواب

مقتول و جمع کثیری را نیز باسارت مشمول ساختند

فردای آن روز یعقوب بیک عودت بکاشغر نموده از برای استراحت بشهر نو کاشغر که در دست

چینیان بود مشغول تدارک شد و از زخم او که گلوله تفنگ را نخواستند بیرون بیاورند

ابدا صورت آرام واوجاع نموده با امرا وصاحب منصبان بنای صحبت راج بامر استرداد
شهر نو را گذاشت .

بعد از چهار روز با هفت هزار نفر شهر نو کاشغر را محاصره نمود در آن قلعه که دو هزار نفر
از لشکر چین ساخلو بودند ترتیب صفوف مدافعه کرده از قلعه بیرون آمده بنای جنگ را
نهادند جنگ و جدال شراره افشان و دهشت شد یعقوب بیک که بسابقه غیرت خیلی
پیش از لشکر خود رفته بود بدست یکدسته چینیان افتاد اگر عبدالله پنصدباشی بداد او نمیرسید
او را اسیر کرده میکشیدند

الغرض چینیان بزور بازوی لشکر اسلام نتوانستند مقاومت نمایند رجعت بقلعه نموده
محصور شدند و بعد از چند قطع امید که از ورود امداد کردند چنانچه عادت القوم است
با انبار باروط آتش زده بر هوا شدند و سه چهار هزار نفس که از صدمت باروط رهائی جسته
بعد الاستیلا قبول اسلام کرده از جمله قشون یعقوب بیک محسوب گردیدند

یعقوب بیک شهر نو کاشغر را پای تخت امارت خود ساخته بآبادانی آن پرداخت
و بعد از یک ماه و نیم بعزم استیلای یارکند بهمراهی یک اردوی منظم متوجه آن ولایت
شد و محض اینکه باعث ظهور فساد و فتنه نشود بزرگخان را نیز در همراهی اردو بیارکند

برده شهر مذکور را محاصره نمود

در اثنای محاصره (بیگ محمد) و (بزرگخان) و (صدیق بیک) فرصتی بدست آورده هشت
نهصد نفر غنیز و قبچاق را اغفال نموده از اردو گریختند و وارد شهر نو کاشغر شده
باغفال مردم پرداخته طرفداری زیاد برای خودشان بدست آوردند

در آن هنگام حقیقه کار یعقوب بیک بسختی کشیده بود چه وارث مشروع و حقیقی مسند امارت
کاشغر بود که گریخته و هواخواهانش التحاق نموده و قسمتی از لشکریان علم بی اطاعتی را برداشته
اختیار فرار کرده بود . و محتمل بود که سایر افراد عسکریه نیز مسلک طریق نفی و عصیان
شوند با این حالت اگر محاصره را ترک کرده بطرف کاشغر متوجه شود دشمن حمل بضعف نموده یا
از قیام مدعی مسند امارت اطلاع بهم رسانیده لشکر او را تعاقب نماید و هرگاه در محاصره
اقدام نماید طبیعی است که روز بروز هواخواه بزرگخان زیاد شده کار او بالا رفته
امل و آرزوی او بحصول پیوندد معذلک در چنین موقع محصورین هم حمله بر محاصرین برند احتمال
نماید شکی نیست که محاصرین را منهزم و پریشان خواهند کرد

اما یعقوب بیک در چنین موقع خطرناک نیز فوراً بعزم عالی جسورانه خود نیاورده و رنگی
از اضطراب خود بخارج نداد و صورت اعتنا بعصیان بزرگخان ننموده مثل اینکه کار

غیر محکم و سهل بوده است علی الظاهر بنظر نیاورده و بیک بمهارت ارسطو پسندانه محصورین
اغفال نموده محاصره را فک و بکاشغر عودت کرده ینکی شهر کاشغر را بشدت تمام تحت
محاصره درآورد. چون بیک محمد فهمید که نتیجه این بسیار وخیم است شبی از ظلمت
استفاده کرده بهمراهی چهار پنجنفر از دیوار قلعه پائین آمده بترکستان گریخت.
سایر محصورین بعد از چهل و سه روز تحمل محاصره یقین کردند که یعقوب بیک قلعه را عنوةً
خواهد گرفت بنای امان را گذاشته و از میرمومی الیه تامینات لازمه را گرفته قلعه را
تسلیم نمودند. اما خان مشار الیه بقلعه که داخل شد انهائیکه مبدأ فتنه و فساد بودند مقتول
ساخت و لشکر و گردان را نیز بعد از تنبیهات مقتضیه بنوکری پذیرفت و بزرگ خان را
نیز بحضور خواسته گفت (من ترا نکشتم اما بجهت بخشیدم من بعد ماندن تو در کاشغر
بجز فتنه و فساد صورتی ندارد از جمله واجب است که ترا بمکه روانه سازم) و بعد از یکروز
بزرگ خان را از راه هندوستان بمکه فرستاد و صدیق بیک را نیز بزندان انداخت و او
هم بعد از یک سال زندگی در زندان وفات یافت. اما بزرگخان مدتی در مکه مشرفه
مجاور و منزوی شده بعد بتاشکند آمده و در انجا فوت کرد. انچه بعض تواریخ نوشته اند
که یعقوب خان بزرگخان را باسم مکه ببخارا روانه ساخت بی اصل است چه مشار الیه

چه مشار الیه در مراجعت از مکه مشرفه باسلامبول آمده از سلطان عبدالعزیز خان مرحوم
استمداد بجهت اعاده امارت کاشغر نمود سلطان مشار الیه بملاحظه چند کوشش
بحرفهای بی ثمر او نکرده فقط فرمود بجهت مخارج و معیشت عمر باقی مانده نه هزار
عدد مجیدی طلا داده و از جانب دولت روس سفارش نامه رسمی خطاب
بجنرال کاوفمان گرفته او را مجزاً بتاشکند روانه ساختند. انچه بعضی نوشته اند
که چون خان مشار الیه یعقوب بیک را قابلتر و قادرتر و لایقتر از خود بمقام امارت
دید بسابقه حسن نیت او را نزد خود خواسته گفت (تو در امر حکومت اتم‌تر از من
هستی و بنای امارت خودت هم استحکام بهم رسانید من بمکه خواهم رفت اما باید که
تو مملکت را حمایت و محافظت از استیلای دشمن نمائید) بعد از این فرمایشات
مسند حکومت را باو تسلیم نمود این فقره هم بی اصل و هم باعث خنده استهزاست
. آیا کدام احمقی است در عالم که بدون اجبار این امر را قبول نماید
حقیقت مطلب این بود که در فوق معروض افتاد در واقع یعقوب بیک زمانی به
(قته توره) ماموریتی مخصوص بود که زیاده از دولیسکری یک ایالت کوچک نبود
و چون مقصودش از دادن این ایالت محض جلب خشنودی طرفداران خواجگان

و با نظار عمومی رسانیدن مظالم و تعدیات مجنونانه مشارالیه بود بنابشکایت اهالی ان
ایالت اورا از والیگری معزول و منکوب ساخت

الغرض بعد از حبس صدیق بیک و اعزام قشون روس یعقوب بیک اشخاصی که مفسد بودند
و خیالات فاسده درحق او داشتند یکان یکان تادیب و تنبیه نمود از یکطرف
باعمار مملکت و ترفیه رعیت کوشید و از طرف دیگر مقدار قشون را افزوده حتی الامکان
منظم ساخت بقدری که کارش نضجی پیدا کرد بعزم استیلا متوجه شهر (ارتوج) شد
ورود یعقوب بیک را که محمود بیک امیر شهر مذکور شنید بهمراهی سه چهار هزار
مرد جنگی میر مومی الیه را دوستانه استقبال و عرض اطاعت و تابعیت نمود

- ارتوج -

این شهر فیمابین ینگی حصار و کاشغر واقع و دارای قرب پانزده هزار
نفر است دران اثنا که صدیق بیک وارد کاشغر میشد اهالی این شهر هم علم
اختلال را برافراشته صد و شصت نفر از لشکر چین که دران شهر محافظ بودند
کشته و در تحت ریاست محمود بیک تا آنروز که یعقوب بیک لشکر بان سامان
کشید بطور جمهور و اداره مملکت مینمودند (مترجم)

بعد از تسخیر (ارتوج) بعزم تسخیر قلعه (صارقول) متوجه کوهستان شده لدی الورود محاصره
نمود الفی بیک نامی که دران حیص و بیص این قلعه را از چینیان استرداد نموده علم استقلال را
برافراشته بود قیام بمجادلت و مقاومت ننموده گریخت و اهالی نیز بدون محاربه
شهر و قلعه را بیعقوب بیک تسلیم کردند و مشارالیه نیز (باباطو خسا و محمد) را دراین شهر
نایب الایاله نصب کرد

آنچه بعضی از مورخین نگاشته اند که بعد از عرض اطاعت اهالی صارقول الفی بیک
جمعی را با خود ساخته در سال (م = ۱۲۸۶ ه) بعض اغتشاش دخول در کاشغر را
غنیمت شمرده با یعقوب بیک جنگید و در بحبوحه جنگ مقتول افتاد بی اصل و عاری
از حقیقت است چه یافته ایم که الفی بیک از روزی که از صارقول گریخت تا وقعه
اخیره کاشغر متواری بود و در ظهور اغتشاش بعد از فوت یعقوب بیک از زاویه
خمول بیرون آمده آن هم داخل شورشیان شد

- صارقول -

شهری است واقع در میان جبال شامخه و جنگلی انبوه کاشغر و قلعه سخت و استواری
دارد که ارتفاع دیوارهای آن چهل و عرضش هشت و دو ذرع است و رودخانه

عظیمی از خندق عمیق آن عبور نکنند چون در معبر عمومی ساخته شده باین جهت از نقطه
نظر فن حرب بسیار مهم است و هر لشکری این قلعه را ضبط نماید کوهستان کاشغر بدون
مجادله بحیطه تصرف آن داخل خواهد شد از آنکه اراضی و قصبات این شهر را انهار متعدده
مشروب میسازد و خاکش بسیار باقوت است هر نوع حبوبات در زمین آن بحصول
می آید مراتع با نفع آن هم کله کله حیوانات اهلیه اهالی را دارا میشاید مقدار اهالی شهر
از سی الی چهل هزار و مقدار اهالی مملکت از صد الی صد و پنجاه هزار تخمین میشود (مترجم)

الغرض دو سه طایفه بزرگ از قرغیزان که در قزل دنغ ییلاقی میکردند باردوی یعقوب بیک
آمده عرض اطاعت نمودند یعقوب بیک نیز نظام لشکر خود داده شعبه باستر داد
(مارال باشی) نموده قسمتی از لشکریانش را بسرداری میرزا احمد بسرعت تمام بسمت مارال باشی
عزام و خود او نیز بهمراهی او از عقبش تحریک لجام نمود . مقدار لشکر چین که در مارال باشی
ساخلو بودند از هفده هزار نفر کمتر نبود این لشکر بقدر دو ماه بصولت و شهامت تمام با لشکر
اسلام بیک متانت جان سپارانه مقابله کرده و در آن مدت متحمل انواع شداید حربیه شده
بودند . چون قلعه مارال باشی بسیار متین و حصین بود توپهای بی خان که یعقوب بیک
در همراهی خود از کاشغر برده بود در تخریب دیوار قلعه بکار نخورد و درون شهر را هم

بستن توپ گلوله ریز کردند بجائی نرسید آخر الامر نردبانها گذارده و میخها بدیوارها کوبیده
مثل عنکبوت عروج ببروج کرده . اما چینیان یک غیرت حیرت بخش عقول مدافع
بهاجمین اقدام کرده بسر مهاجمین خشت و سنگ و گلوله و کیسه های باروط فتیله
زده میریختند . از آن طرف کاشغریان در حمله مدهشه که ناظرین را بلرزه می انداخت
از جان دست شسته و ابدا اعتنا بباران بلای چینیان ننموده اقدام بعروج بروج میکردند
. در این هجوم اشخاص دیده شد که یک سر شکسته چشمش را خون گرفته یا آنکه یک دستش را
ضایع کرده باز بعروج بروج اقدام مینمودند . منظره هولناکی انعقاد شد که دست
بر بالای بروج انداخته از علو جا بخدا از کیسه های آتش زده باروط سوزان سوزان از بالای
بروج بزمین می افتادند . الغرض این حرص و شدت دینی و غیرت طرفین مدتی
امتداد یافته آخر الامر یعقوب بهادر نام تاجیکی از سرداران یعقوب بیک که جری
و شهرت یاب به تنبلی و و مامی بود بیک جرأت و شجاعت فوق العاده که احدی
از او مأمول نمیکردند بواسطه میخها چنگ بباروانداخته مثل گربه بالا رفت و خود را ببرج
رسانید چینیان با او پرخاش میکردند که (دکچکی لاور) نامی از امرای یعقوب بیک
فرصت را غنیمت شمرده بواسطه نردبانها و میخها و کمندها با انبوه جمعی خود که کمتر از هزار نفر نبود

خود را بر بالای دیوار و بروج رسانیده جنگ کنان بدروازه قلعه رسیده پشت دروازه را
بیک دیوار ضخیم مسدود یافتند از یک طرف باچینیان جنگیده از طرف دیگر هم دیوار را
خراب کرده بهمت مردانه و سطوت رستمانه دروازه را گشوده محاصرین را دعوت
بفتح و نصرت کردند . از آن طرف یعقوب بیک کیسهای طلای مسکوک را در جلو گذارده
اعلان نمود که هر بهادری یک کله از چینیان بیاورد بدست خود یک طلا باو خواهم داد
لشکر کاشغر که این اعلان را شنیدند محض اینکه نایل باین انعام شوند بچینیان حمله برده بقدری
سر بریده و بحضور یعقوب بیک آوردند که چند نفر بنای چابک دست قله بلند و ضخیمی
محض یادگاری این فتح از سرهای مقطوع چینیان بنا نمودند و وجوه چینیان از مرال باشی
محو و نابود ساخته این قلعه را نیز مسترد ساختند . بعد از این فتح عظیم مبلغ خطیر و خلعت
فخری بیعقوب بهادر داده بمنصب سلطانی مرحمت فرمود . چون کینگکی لاوری نیز فرمانده
قلعه را اسیر کرده بحضور یعقوب بیک آورده بود شمشیر خود را باو بخشیده بمین الاقران سرافراز
نمود . و حکومت شهر مذکور را نیز به (ملاجان خوقند) مفوض کرد و از آنجا متوجه یارکند شد

- مارال باشی -

این شهر در ساحل رود کاشغر موسوم به (قزل صو) و بر سر تنگه که معبر عمومی کاشغر است

واقع شده و اطراف آن را دائراً مادار جنگل انبوه و انهار بزرگ و کوچک احاطه کرده است
عرض دیوار قلعه شش ذرع و ارتفاعش بیست و دو ذرع و مخصوص بلشکر چینیان و شهر
بسیار با صفاست این شهر هیچوقت از پانزده الی بیست هزار لشکر خالی نمی ماند
و این لشکر هم با عیال و اولاد مامور باین شهر شده مجبورند که ده سال اقامت نمایند
ارتفاع مارال باشی از محیط هزار و شصت و یک متر است (مترجم)

- پوتی -

یک نوع باستیانی است که در جلو قلاع که میخواهند گلوله ریزی کنند باین شکل میسازند
ارتفاع پوتیها را بلندتر از ارتفاع باروی قلعه محصوره قرار میدهند چون جلو و فوقانی
پوتیها سپردار میشود توپچیها از گلوله دشمن کار میکنند محصورین هم مجبورند که
که در هنگام گلوله ریزی در زیر زمینها پنهان شوند پوتیها را در شبها بنا مینمایند
و چون پشت انها را در شکل سطح مایل میسازند باسانی توپها را ببالا میبرند (مترجم)

- در بیان محاربه یارکند و استیلای آن -

چون در فوق وقایع یارکند بتفصیل بعرض مطالعه کنندگان عظام رسانیده بود لهذا
اختیار اقتصار نموده در اینجا محاربه که یعقوب بیک با لشکر امرای ثلث

کرده بعرض خواهیم رسانید

چون نیاز بیک وکیل عمومی امرای ثلث یارکند از حرکات و موفقیات یعقوب بیک
استنباط کرده بود که از هر طریقی باشد میرموی الیه یارکند را استیلا خواهد نمود محض
ادامه اقبال بخت و وطن خود اختیار خیانت و اظهار دنائت نموده از روزی
که یعقوب بیک شروع بمحاصره مارال باشی کرده بود باو بنای مخابره و مراسله را نهاده
و پنهانی مکتوب بیعقوب بیک فرستاده در ضمن حاضر بر خدمت خود را اظهار کرده
بود . لشکر یعقوب بیک که وارد یارکند شد از هر طرف راههای آمد و شد را
برانها مسدود ساخت روز سوم محاصره بود که انحق خواجه نیز عاقبت حال و مآل
کار را وخیم دیده او نیز خفیاً مکتوبی بیعقوب بیک فرستاده عرض دخالت و اظهار
تابعیت نمود . یعقوب بیک هر روز از آنها اخبارات راجعه بتدابیر یارکندیها
گرفته در هر جنگ تدابیر یارکندیها را بی نتیجه میگذاشت روز دهم محاصره بود
که از محصوریت و عدم موفقیت بستوه آمده هر یکی یک تمثال شجاعت شده فکر
محصوریت نمودند و رستمانه در میدان شجاعت و قهرمانی ابراز جلادت کرده بضرب
خون فشان حماست صفحه غرابه زار دغارا باشباح مقتولین نمونه نمائی تا بنگاه

عمومی نمودند . چون در جنگ و ستیز روزها کور غالب و مغلوب معلوم نشد در شب
بو العجب یازدهم روز محاصره یعقوب بیک امرا و صاحب منصبان لشکر خود را
بحضور خواسته خطبه آتی را برای انها خوانده تشویق بجنگ نمود

ای امرا و صاحب منصبان و برادران صادق من . فردا یازده روز میشود که ما این شهر را
محاصره کرده در خاک و خون میغلطیم و غالب دلیران ما طعمه شمشیر یارکندیان شده
و میتوانم بگویم که احدی از اهالی اردوی من پیدا نمیشود که یک دو نفر از منسوبش
در جنگهای یارکند بیار رحمت ایزدی پیوسته نباشد و شکی نیست که ارواح آن مقتولین
القصاص القصاص گویان بر اردوی ما طیران میکنند و اگر ما خدا نکرده از یارکند
منهزماً رجعت نمائیم شکی نیست که در قرا و قصبات و شهرهای خودمان زنان مردان
مهلت نداده ما را با دسته جاروب استقبال کرده با حرفهای حقارت آمیز
راه بخانهای خودمان نخواهند داد و سایر عیوبات کار را هم شما مثل من بل بهتر از من
میدانید دیگر خودتان میدانید در حفظ ناموس مردانگی و اثبات دلیری و حقانیت
از برای فردا دست من بدامن جان خاطرم باقی را خودتان میدانید این دولت نه
مخصوص من است قسمت شما همه میدانید که بیشتر از من بوده و هست خدا حافظ

بعد از این خطبه هریکی از حضار را علی مراتبهم مختلع و از خود راضی و ممنون ساخت باران امرا
وصاحب منصبان نیز شمشیر بوسیده قسم یاد کردند که تا جان در بدن دارند رو از حملهای
دشمن نتابیده اداره تیر و نیزه و خنجر خواهیم نمود

در جنگ فردا یارکندیان در مقابل مقاومت دلیرانه و حملهای پی در پی غضنفرانه
کاشغریان نتوانسته بایستند منهزم شده گریختند کاشغریان نیز دست از گریبان
آنها نکشیده غالب و مغلوب گریخته و تعاقب کننده مخلوط بهمدیگر داخل شهر یارکند شدند
در اینجا باز دست از جان بهمدیگر نکشیدند چون یارکندیان در شهر از هم جدا افتاده
بودند از این بیچارگان فقط در شهر هشت هزار نفس مقتول افتاد باقی مجبور بعرض اطاعت
و قبول تابعیت شده دست امان بدامن یعقوب بیک انداختند و او نیز بانها امان
داد اما محمد علی بیک و جمعی از اعیان و اشراف بر جمگاه ابدی فرستاده شدند .

یعقوب بیک نیز نیاز بیک و داحق خواجه را بحضور خواسته بهریکی مواجب گزاف
مقرر کرد و حکومت کوچار را باحق خواجه و ختن را به نیاز بیک وعده نمود حال اینکه
این دو شهر را هنوز استیلا نکرده بود و حکومت یارکند را بمحمود خواجه داده مقدار
کافی از قشون خود ساخلو گذاشت و فرمود قلعهها را تعمیر و تعداد قشون را تکثیر کنند

عودت بکاشغر نمود و مدتی نگذشت که محمود خواجه را از حکومت یارکند معزول
و در جایش (دربابا) نامی را و بعد از پنج شش روز او را هم عزل کرده (ملا یونس) را
منصوب ساخت و بعد از امروز لقب بیگی را نیابت حکم امیر بخارا که (امیر المسلمین)
آسیای وسطی محسوب میشود بالقب خانی ملقب به (اتالق غازی) شدند که ما هم بعد از این
اسم مشار الیه را بعنوان خانی مذکور خواهیم کرد .

- یارکند -

دو شهر باین اسم معروف ولی یکی کهنه و دیگری به (ینکی ممتاز) موصوف و هر دو
از شهرهای ترکستان چین موسوم بخارای صغیر است شهر کهنه در ملتقای رود
خانههای (تلمو) و (طچا) واقع و دارای شصت هزار نفس و مرکز ایالت یارکند است
علاوه بر قلعه خارجی نارین قلعه محکمی و یک عمارت بسیار عالی مخصوص بمقام ریاست
اسلام و دو عمارت عالی نیز مخصوص بسردار و حاکم چینی و یک عمارت بسیار معتبر دولتی
در این شهر موجود است بازارهای طاق دار و کارخانجات مخصوص منبع اقمشه قطنیه
و حریریه و کتان و قالیچه و تجارتخانهای بسیار دولتمند در هر راسته بانظار مسافرین
میرسد معادن جواهر گوناگون بخصوص یشم در کوههای این مملکت وفرت دارد و کا

میکنند و این شهر پنج دروازه دارد و مخمس الزاویه است و ارتفاع آن از محیط هزار و هشتصد و
نود و پنج متر است اما یارکند تازه در مقابل کهنه واقع و اگرچه از یارکند کهنه کوچکتر
و مربع الشکل و دارای چهار دروازه است ولی عرض دیوار قلعه اش بیست و دو ذرع و ارتفاع
آن چهل و چهار ذرع است و در جلو دیوار خندق عمیقی است که عرض فوقانی آن
بیست ذرع است و در هنگام ظهور دشمن با آب پر میکنند این شهر بسیار منقح و تقسیماتش
از روی هندسه ساخته شده و خیابانهای بسیار باشکوه باین شهر زینت داده است
چینیان در این شهر اقامت دارند اهالی آن کمتر از پانزده هزار نفر نیست علاوه بر این
همیشه ده هزار لشکر چینی با عیال و اولاد خود در این شهر سکونت دارند مدتی در قدیم
الایام شهر یارکند کهنه دار الملک بخارای صغیر بود در سال (۱۷۵۷ م = ۱۱۷۱ ه)
مستقیماً بدست استیلای چینیان افتاد از آن تاریخ تاکنون هر نوع وقایع که در این مملکت
ظهور یافته درین کتاب بمعرض افتاده و بعد هم بعرض مطالعه کنندگان فخام رسانیده خواهد شد

— در بیان وقایع ختن —

حبیب الله خان حکمدار ختن که پیرمردی بود فاضل و در امور سیاسیه کامل حرکات متوالیه
یعقوب خان را از نظر دقت و تحقیق دور نگرفته تجسس مینمود و چون یقین حاصل کرد که خود را

داخل حمایت یک حکومت مقتدر نماید در قطع کارزار با حکومت ختن یعقوب خان باخت
بعد المشاوره حمایت خوقند را موافق پلتیک خود یافته فرزندش ابراهیم خان را
از برای تمشیت و حصول این مطلب بطرف خوقند ارسال داشت . چون شهر کاشغر
در راه ختن و خوقند واقع شده مترددین این دو مملکت مجبورند که باین شهر داخل
و چند روزی هم بجهة تکمیل لوازم لنگ کنند ورود ابراهیم خان را که یعقوب خان شنید
دسته از اعیان و ارکان مملکت خود را برای استقبال خان موماً الیه فرستاد و
لدی الورود مهمان عزیز خود نموده بساط التفات و رعایت را چید و بقدری عطایا
و هدایا بدو داد که او را غریق دریای امتنان و خجلت ساخت و تا روز حرکت ابراهیم خان
که از مقصد مقصودش سؤالی بزبان نیاورده بود مناسبتی بدست آورده از برای چه عزم
اختیار مسافرت نمودن و بکدام سمت عازم بودن مشار الیه را استمزاج کرد . چون
ابراهیم خان جوانی بود بی تجربه و غافل از دسایس سیاسیه بابت لطف و عاطفتی که
از یعقوب خان دیده و او را از هر جهة در زیر بار شرمساری و امتنان آورده بود در گنجینه
سرائر را باز و نثار جواهر راز آغاز نمود . یعقوب خان که ازین مأموریت که در حقیقت
سد سدید در جلو پیشرفت کار خود بود آگاهی بهم رسانید بعد از تأمل و تعمق بسیار دست

که الحق بهتر و مفیدتر از برای شما این حمایت و تسخیر مملکت ختن بدست نخواهد آمد در جوابش
گفت درحقیقت پدر عالی شما که پدر معنوی مخلص هم هستند این مطلب مهم را خوب درک کرده
و در صدد اقدام بحصول این امر مفید سزاوار هرگونه تمجیدات هستند ولی افسوس هزار
افسوس که امروز مملکت خوقند را شورش و فساد استیلا کرده و قوت و قدرت حکومت را
محو و نابود ساخته حتی غالب امرا و اعیان و جمع کثیری از لشکریان آن مملکت بمن التجا
نموده اند اگرچه خودتان در هر امر مختارید اما در اعتقاد مخلص در این مسافرت برای شما
بجز زحمت بیهوده چیزی حاصل نخواهد شد . البته خودتان از روز ورود باین مملکت
تا حال از رفتار و شعار خود استنباط فرموده اید که محبت و حرمت من در حق پدر بزرگوار شما
در چه پایه است و این را هم خالصاً مخلصاً میگویم که اتفاق حکومت ختن با حکومت
کاشغر قبول حمایت سایر حکومات در هر حال مفیدتر و نافعتر است هرگاه شما بحصول
این امر خیر اقدام فرموده باشید در دنیا و آخرت ماجور خواهید بود .

ابراهیم خان که بی خبر از لطایف الحیل بود فریب یعقوب خان را خورده رضا و عده داد
که در حصول امر اتفاق حکومتین جداً اقدام نماید چه این اتفاق را مشارالیه موافق منافع
مملکت ختن دیده و از این اتفاق انواع خوشحالیها تصور کرده بود . یعقوب خان

دید که افسونش موثر افتاد بیشتر از پیش در اکرام و احترامش اصرار نموده خان مشارالیه را
مغرور ساخت تا بختن اعاده فرمود . چون ابراهیم خان بختن رسید ملاقات پدر شد سبب عودت
خود را بعد از عرض دعاهای ثنا و تمجید را باز کرده احتراماتی که از یعقوب خان دیده بود
برشته بیان کشید و فصلی از اخلاق حسنه و رفتار مستحسنه خان مشارالیه و طالب اتفاق
با حکومت ختن بودن او را و منافعی که در اتفاق تصور کرده بود بسمع پدر رسانیده
اصرار بعقد اتفاق نمود . اما از آنجا که حبیب الله خان مردی بود جهاندیده و در امور
مسبوق تجارب و عاقبت اندیش بود بعد از تفکر و تأمل رو بفرزند خود کرده گفت
(ابراهیم یعقوب خان ترا فریب داده عمده آمال از این تواضع و تعظیم که در حق تو
بجا آورده مارا در دام حیل ساختن و مملکت را استیلا نمودن است و بس) بعد رو بامرا
و ارکان حکومت و اعیان مملکت کرده فرمود . این فرزند از نااهلی و بی تجربتی
فریب یک کهنه کار مستولی را خورده مرا دعوت بافتادن بچاه مذلت مینماید و از جریان
معامله واضح میشود که یعقوب خان بزودی مارا تعاقب خواهد نمود پس بر شما است
که احتیاط را از دست نداده همیشه بکارزار حاضر باشید . فعلتها را مشغول تدارک
لوازم جنگ گذاشته بعد از عودت ابراهیم خان از حرکات یعقوب خان اطلاعی مطالعه

کنندگان انعام بدهیم . ده پانزده روز بعد از عودت ابراهیم خان به «بوغجه برداز»

– وزیر اول» خود را خواسته فرمود که ده هزار نفر ممتاز از لشکر انتخاب کرده براه بیفتید

و در پانزده فرسخی ختن در جای مناسبی در کمین بنشینند و این مطلب را بجلالیوس حاکم

یارکند هم نوشت . بعد پنجهزار نفر از لشکر خود انتخاب کرده بسرعت تمام براه ختن

قدم نهاد تا که بسه فرسخی ختن رسید نصب خیام نموده از قشون خود سه چهار صد نفر را

با خود همراه داشته باقی را در جاهای مناسب پنهان کرد . بعد یکی از بندگان خود را

که موسوم به «حسن جانبای» بود خواسته بختن بسفارت فرستاد و حسن جانبای که بختن رسید

در حضور حبیب الله خان اداره کلام از قرار ذیل نمود .

فرزند گرامی و معنوی حضرت عالی که یعقوب خان است با کمال تعظیم و احترام عرض سلام دارد

مدتی بود نیت حج کرده و آرزو داشتند که متوجه مکه مشرفه شوند اما این واضح است

همان آن که ایشان قدمی از کاشغر بیرون بگذارند چینیان داخل در آن مملکت شده

پایمال خیول و اهالی را عموماً مقتول خواهند ساخت بنا باین ملاحظه عجالةً از نیت

عدول کرده در کفارت این نیت و محض ادای وجیبه دیانت همراهی سیصد نفر بعزم

زیارت مضجع مقدس حضرت امام جعفر صادق تا فلان نقطه آمده استدعا از آن درگاه

بندگان پناه دارند که با ایشان اجازه فرمایند از خاک ختن با همراهان خود

مرور کرده بآن عتبه نائل شود باقی بسته بمساعده علیه آن حضرت است انتظار صدور

فرمان است

حبیب الله خان بیچاره که این خبر حیله گر را شنید فرمود حسن جانبای را از برای استراحت

باطاق دیگر بردند بعد از تفکر بسیار عدم قبول را موافق کار دانسته میخواست که

جواب رد داده او را قبول ننماید . اما ابراهیم خان که فریب او را خورده

و از وخامت کار بی اندیشه بود بپدر گفت اگر اردوی اطمینان یعقوب خان تمام

و راه دخول بخاک خود بدو ندهیم اولاً حرکتی است خلاف انسانیت و اسلامیت

ثانیاً باعث رنجش و حصول عداوت و او را دعوت بمحاربت و منافحت است

بهتر و سزاوارتر آن است که باستقبال مشارالیه رفته با کمال اجلال و احتفال او را وارد

ختن نموده بمهمانیش بپردازیم و با این واسطه از خودمان مطمئن و مجبور باتحاد و اتفاق

بسازیم . بیچاره حبیب الله هرچه تفکر نمود چاره نیافته نهایت موافق مصلحت آنرا

دید که ابراهیم خان را با حسن جانبای روانه اردوی یعقوب خان نموده بهانه رسم

خوش آمدی تفتیش احوال و خیال نماید هر دو را با بعضی هدایا روانه ساخت .

یعقوب خان از ورود ابراهیم خان اطلاع بهم رسانیده بیک حرمت فوق العاده خان
مشارالیه را استقبال کرده پای اندازها زیر پای اسبش گسترده هدیها داده و هرچه
از برای فریب دادن یک ساده لوحی لازم بود بعمل آورد حتی اهالی اردوی را شما
آورده زیاده از سیصد نفر معیت نداشتن خود را بموقع ثبوت گذاشت و ابراهیم خان را
معززاً و مکرماً باز پیش پدر فرستاد . ابراهیم خان که وارد ختن شد هرچه از یعقوب خان
دیده بعرض پدر رسانید بنا براین حبیب الله خان بفرزندش گفت که معلوم شد یعقوب خان
بسیار خوب آدمی بوده ما بیهوده و بیجا از و بدگمان شده ایم مادام که او اینقدر حسن
توجهات در حق ما نشان داده بهتر و سزاوارتر این است که او بما نیامده ما او را
استقبال کرده و بفرزندی قبول نمائیم . بناءً علیه تدارک استقبال را دیده بهمراهی
دو فرزند و اعیان حکومت خود باستقبال یعقوب خان شتافت و با کمال جلال و احترام
قبول کردید هر یکی از اولادهای حبیب الله خان که عبارت از سی و پنج نفر بود بچادری
مهمان داد و بعد از پانزده دقیقه عزت و اکرام بیک اشاره میزبانها مهمانها را احاق
و اعدام کرده مهمان نوازی بجا آوردند و ابراهیم خان را بهمراهی برادرش بچادری
برده بعد از اطعام دست و پاهایشان را بسته محبوس ساختند و حبیب الله خان از شل

پسرهای او مغلول کرده دستهای هم بدن او طپانیدند یعقوب خان رو بختن مشارالیه
کرده گفت الان بهدت بده والا میکشم (بیچاره حبیب الله خان جز دادن چاره نیافته
مهر خود را تسلیم نمود و یعقوب خان حکم آتی را نوشته و بمهر او مختوم ساخته بختن فرستاد
(امروز جاسوسهای فرزندم یعقوب خان از سرحد چین آمده خبر آوردند که یک
اردوی چین رو بختن میآید چون من در اینجا با اعیان مشغول بعض مواد مهمه و عقد اتفاق
با یعقوب خان هستیم نمیتوانیم در این چند روز بختن بیائیم این حکم را گرفته همان آن
نصف لشکر را بشهر (جاوه) فرستاده عاقلانه حرکت و بدشمن مردانه مقاومت نمائید
و روز بروز وقوعات را بعرض من برسانید)

— توضیح —

شهر جاوه یکی از شهرهای واقع در سرحد شرق شمالی چین و از ختن چهل منزل دور است
مقصود یعقوب خان نصف عساکر ختن را بچنان شهر فرستادن قوه عسکریه ختنیها را
کاستن بود چه میدانست که ختنیها او را بسلطانی قبول کرده خواهند جنگید (مترجم)
الغرض بعد از فرستادن این حکم خان مشارالیه حبیب الله خان و دو پسر او را مغلولاً
در یک عرابه نشانده بکاشغر فرستاده که در زندان نگاه بدارند . و حکم مشبکی

که در پانزده فرسخی ختن در کمین گذاشته بود که خودشان را زودی بدو برسانند خود مشارالیه
بهمراهی پنجاه شصت نفر متوجه ختن شد . امرا و مامورین ختن که مطلع بآمدن خان مشارالیه شدند
باستقبال شتافته در دو طرف راه چترانا صف سلام بستند مشارالیه مستقبلین را باکمال
بشاشت قبول کرده فرموده بود که (اعلیحضرت پدرم در اردو مشغول ترتیبات تدارک سفر
هستند بمن مساعده فرموده اجازه دادند که شهر را تماشا کرده بیان از قشون پیشتر فردا
هم خودشان تشریف خواهند آورد) امرای ختن کلمات ابلهفریبانه از اهل صدق
نموده باکمال اعزاز و احترام او را بشهر بردند مردم چنین پنداشتند که دو حکومت
متحد بر تدافعی و تعرضی نموده اظهار خرسندی میکردند امرا لشکر را احضار نموده از نظر
یعقوب خان گذرانیدند . خان مشارالیه بسیار تعریف از نظم لشکر نموده فرمود اسلحه بعضی را
از دستشان گرفتند که بهتر از آنها از قورخانه خود بدهند . نصف بیشتر اسلحه را که اینها
از دست لشکر گرفته بودند در جای انبار کرده محافظت آنها را بگماشتگان خود سپرد
بعد امنا و امرا و اعیان ختن را بحضور خود خواسته فرمود که فردا پدر محترم من با لشکر خودم
تشریف خواهند آورد باهالی اعلان نمائید احدی از ذکور در شهر نماند بهمراهی من بخارج
بیایند و در طرفین راه ایستاده منتظر شرف قدوم پدر بزرگوار خود شویم . اعیان و اهالی نیز

باکمال سرور و ابتهاج اعلان مذکور را امضا نموده صبح علی الطلوع از شهر خارج شده
در دو طرف راه منتظر قدوم امیرشان ماندند . مدتی نگذشت که لشکر اردو و پنج هزار
نفری یعقوب خان رسیده فوج فوج داخل ختن شده اسلحه که از دست لشکر ختن گرفته بودند
در تحت محافظت آوردند . چون اعیان و اهالی دیدند که سیصد نفر یعقوب چندین هزار
شد دچار گریوه خیال و اضطراب گشته از لشکر یعقوب خان رسیدند و از همه میپرسیدند که خان
ما کجاست آخر جواب (عنقریب تشریف خواهند آورد) حرف دیگری نشنیدند . بنهایت
از یعقوب خان پرسیدند خان مشارالیه اظهار تاسف و ملالت کرده فرمود که وفات کرد
حالا جز اینکه بمن بیعت نمائید چاره ندارید . این حرف را که اهالی شنیدند از یعقوب خان
رو گردان شده مطلقا تمکین ما را از تو نمیخواهیم گفته سل سیف نمودند و آن شب تا طلیعه
صبح در مکافحه و محاربه ثبات کرده سه ربع قشون یعقوب خان را طعمه تیر شمشیر و
خنجر و تیر انتقام نموده ظرف عصری بود که مهاجمین را کاملا منهزم کرده بدروازه شهر
رسانیده مشغول بیرون کردن آنها بودند که اردوی ده هزار نفری یعقوب خان منهزمین
رسیده حیات تازه و قوت بی اندازه بآنها دادند و بدون استراحت و افاقه و وقت
شروع بقتال کرده محاربه را تجدید نمودند . بعد از جنگ سه شبانه روزی که با تیشه

وساطور و چماق و بعض اسلحه که در دست مانده بود کرده بودند ختنیها دیدند که نمیتوانند
از عهده پانزده هزار لشکر بالنسبه بخود شان منظم و مسلح بر بیایند اشباح نوزده هزار مظلوم را
در کوچها غرق خون یافته محض حفظ جان باقی ماندگان ترک محاربت و مجبوراً اظهار اطاعت
کرده بیعت نمودند . چون بتفصیل غدر و اعتسافی که کاشغریان در حق ختنیان در این محاربه
روا داشته اند بسلک سطور کشیدن باعث تزاید منافرت و تجدید عداوت میشود صرف
نظر از بیان آن نموده همینقدر بعرض مطالعه کنان فخام میرسانم که کاشغریان هرکه را در جلوها فقط
صبیان و نسوان بخنجر بکشتند و علاوه برین خلاف انسانیت و اسلامیت تمامی مقتولین را
از لباس عور کردند . الغرض بعد از اطاعت ختنیها یعقوب خان نیاز بیک را حاکم
نصب کرده نیمه از لشکر نیز ساخلو گذاشت . و چون سکوکات چین در این بلده متداول بود
اعلان نمود که هرکس از آن سکوکات داشته باشد که اگر در ظرف سه روز بقیمت رایجه مبادله
بسکه کاشغر ننماید معدوم خواهد شد چون اهالی اعتنا بالحکم نکردند مشار الیه هم مجبوراً بر
شدت و سیاست شد که در این باب مشار الیه را نباید مؤاخذت نمود

- ختن -

لفظ (ختن) و (خوتن) و (خوتن) اسم ولایتی است بزرگتر از آذربایجان واقع فیمابین مملکت

(قاشستان) و (یارکند) و (نوبار) و (دشت تقلاقان) که غیر از قراء و مزارع چند
و چند شهر و قصبه معتبر داخل در دایره این ولایت است رودخانهای (قره قاش) و
(یوروک قاش) از جنوب این ولایت داخل و در شمال جاری رودخانه (خولان) دریا را
تشکیل مینماید اسم دارالملک این ولایت (ایلچی) است واقع در یسار رودخانه (یوروک قاش)
قلعه این شهر بسیار متین و اهالی آن اهل صنعت و آدمهای بادیانت و لیزند همین شهر که
هشتاد و پنج هزار نفس و دارای مساجد و مدارس عالیه و خیرات جاریه اسلام است
ارتفاع این شهر هزار و سیصد و شصت متر است (مترجم)
خان مشار الیه بعد از آنکه بکارهای ختن صورت داد متوجه کاشغر شد بیارکند که رسید
دو روز توقف کرد و بنا بحکم او ملا یونس حاکم یارکند حبیب الله خان بیچاره را با دو پسر او
بعالم آخرت فرستاد و روی قبر آنها گنبدی بنا نهاد .

- ملاحظه -

اگرچه در مقابل تقدیرات ربانیه تدابیر بشریه کارگر و مؤثر نیست و هر آنچه خواست خداست آن خواهد شد
اما در محاکمات تاریخیه سبب خرابی بنای امارت حبیب الله خان و مقتولی نوزده هزار نفس
ختنیان ابراهیم خان است هرگاه فریب اظهارات کاذبه یعقوب خان را نخورده و اسرار

پدر را فاش نموده خود بخوقند رسانیده بود گرفتار این بلیه نشدند و ممکن بود که یعقوب خان
بهمان فلاکت گرفتار شود چه یعقوب خان مردی بود درین مملکت غریب و مجهول الاحوال
بنحوست طالع احدی از بومیان او را دوست نمیداشت و همیشه میترسیدند که این دو حکومت
دست یکی کرده از جنوب و شرق لشکر بکاشغر کشیده او را مستاصل سازند و خیال
حبیب الله خان هم از اتفاق خوقند همین مطلب بود ولی فریب خوردن و سر از حکومت را
فاش کردن ابراهیم خان چرخ پولتیک را برگردانید و تدبیر حبیب الله خان را بی ثمر
گذاشت و در نتیجه مال و مملکت و جان را بباد فنا داد

اما در خصوص قتل آنها را یعقوب خان معذور باید شمرد زیرا اگر آنها را مقتول نمیساخت
واضح بود که هر کدامی از آنها فرصت گریختن بدست می آورد مستقیما بختن رفته از نو
آتشی از فساد و اختلال روشن کرده باعث اراقه دماء چندین هزار نفس خواهد بود
بجهت منع وقوع این داهیه کبری تلف دو سه نفر را موافق مصلحت دانسته اختیار این
شر نموده است . و این معامله ایست که در هر صفحه تواریخ قرون ثلثه هر ملت و دولت
کرارا دیده میشود (مترجم)

الغرض یعقوب خان تا اول سال (١٨٦٩م = ١٢٨٦ھ) در کمال حضور و راحت

امرار ایام و لیالی در این مدت بنظم و نسق و افزودن مقدار لشکر و تسویه طرق و اعمار
مملکت و انشای عمارت و بسط عدالت اشتغال نمود

چون در آنجا ها استخدام لشکر پیاده جاری نبود خان مشار الیه بعد از تجارب عدیده
لشکر پیاده ترتیب افواج تشکیل کرد و مقدار توپچیها که بسیار کم بود افزود و در سال
(١٨٦٨م = ١٢٨٥ھ) و (١٨٦٩م = ١٢٨٦ھ) جمع کثیری از (خوقند) و (بدخشان)
(هند) و (افغانستان) و سایر جاهای آسیای وسطی بکاشغر با عیال و اولاد هجرت کرده
انبوهی از آنها نیز داخل قشون شدند باین مناسبت روز بروز مقدار لشکر یعقوب خان
کثیر و بنای حکومت سلطنتش باتمس تقرر نمود . در سال (١٨٦٨م = ١٢٨٥ھ) (مستر شاو)
(مستر هیوارد) نامی از مامورین دولت انگلیس بکاشغر آمده بنا بمباحثت و اجازت
یعقوب خان در بعضی نقاط این مملکت مسافرت کردند . چون معلوم است اختیار زحمات
و زحمات مسافرت اجنبیها در ممالک دوردست بر چه خیال است محض یادداشت
همینقدر اشارتی در اینجا کرده صرف نظر از بیان مغویات آن نمودیم

در این هنگام در جراید اسلامبول تفصیل غیر واقعی راجع باحوال کاشغر نوشته شده بود
که خلاصه آن از اینقرار است

سی و دو کرور اهالی اسلام که در ممالک چین سکونت دارند تاکنون این جماعت در تحت
سه امیر اداره میکردیدند باین مناسبت فیمابین این سه فرقه که همیشه فساد و نفاق حکمرانی
داشت و بنفقره اسباب مانعه ترقیات انها گردیده از غزا و جهاد دور انداخته بود
دراین اثنا یعقوب بیک نامی بهمراهی سیصد سوار دلیر بنابا ستیلای روس از آق مسجد
بکاشغر رفته التجا بحمایت پسرهای حسن بیک نمود بنابراین امیر بلده کاشغر بشرط اینکه
دست یکی کرده تسلط روسها را از آسیای میانی و بخصوص از خطه کاشغر بردارند مسند
امارت را باو عرض کرد . یعقوب بیک نیز باین شرایط امارت کاشغر را قبول
کرده نامهها بامرای ثلث نوشته انها را باتفاق دعوت و انها نیز این دعوت را
اجابت کرده دست بیعت بیعقوب بیک دادند بنابراین از چین و سایر بلاد اطراف جمعی
از مسلمانان در زیر سایه علم حضرت میر بومی الیه جمع شده مقدار تبعه یعقوب بیک را
بچهل کرور رسانیده اند انتهی

چون از روش مضمون این مطلب پایه و مایه سقم و صحتش معلوم میشود لهذا با نتقاد آن
نپرداختیم (مؤلف)

الغرض در سال (۱۸۶۹ م = ۱۲۸۶ هـ) بود که قادرقول بیک نامی از نواده

چنگیزخان که مدتی مدید در غالب بلاد آسیای وسطی حکومت کرده نام نیکو در آورده بود
از جانب خدایارخان امیر خوقند برسم سفارت بکاشغر واصل و بحضور یعقوب خان
داخل شد و اظهار کرد که امر متبوع من این است که منحصر تقاضای امارت خود حمایت خوقند را
بی تعلل باید قبول نماید . یعقوب خان که این تکلیف ضعیف را شنید اظهار انفعال نموده
فرمود سفیر مشار الیه را در یک خانه محبوس داشتند . اگرچه یعقوب بیک میدانست که حبس سفیر
خارج از حقوق دول است حتی مسئله حکمیه (ایلچیه زوال یوقدر) چون الا ترک هم مثلی است
مشهور اما از انجه هنوز تشکیل حکومت کرده و در هر جا هزارگونه نقصان و خیالی داشت
مناسب ندانست که سفیر از احوال مملکت اطلاع حاصل نماید حبس نمود . وعلاوه براین بحکام
اطراف احکامی سخت نوشته قدغن فرمود که بعد ازین هرکس از خارج داخل در کاشغر شود
قبول نمایند اما هرکس بخواهد از کاشغر خارج شود نگذارند و مقدار قراولهای سرحد را
افزوده در اجرای این حکم ابدا تراخی و تسامح ننمایند و هر شخصی در خلاف این حکم عمل نماید
بکشند و یعقوب بیک نامی را از امرای خود از راه هندوستان برسم سفارت بدار السلطنه
اسلامبول فرستاد

بعد ازین کارها نوبت بفتح ممالک رسید و بعزم فتح قصبه (آگول) که از ممالک حکومت

آکوچار) بود روز شنبه بیست و چهارم ماه ربیع الآخر (۱۸۶۹ م = ۱۲۸۶ ه) از کاشغر
حرکت و بوقوع (سیارق) واقع در دو فرسخی و شرقی قصبه مذکور مواصلت نموده اوراق
کرد و از برای تحقیق احوال بهمراهی چند صد نفر فرزند خود خدا قلی بیک را بطرف کوچار
روانه ساخت و فرمود که خود را بکوچاریان نشان ندهد و اگر دیده باشند هم نجنگیده
عودت کند . اما خدا قلی بیک بسابقه جوانی اعتنا بامر پدر ننموده اسباب جنگ و جدال را
با کوچاریان چیده و جنگیده شکست یافت و فرار آمده بپدر ملاقی شد . یعقوب خان این
حرکت پسر سخت رنجیده و فرمود هزار تازیانه بزنند هرچه امرا و اعیان شفاعت کردند
نپذیرفت و استدعا کردند که لااقل در این مجلس حاضر نشود قبول کرده بیچاره خدا قلی بیک را
بسته پا بسته او پشت سپر کرده و عده تازیانه را میشمرد در تازیانه ششصد و بیست و سه
این جوان جان بجان آفرین تسلیم کرد عرض کردند مرد گفت مرده باشد هزار را تکمیل کنید
بعد از اکمال تعمیل رو به نعش پسر کرده گریان و اشک ریزان گفت خدا قلی اگر من ترا فدا
نمیکردم بعد ازین حدی گوش بحرف من نمیکرد خلیفه دوم تا حکم خدا را در حق فرزند خود
اجرا نکرد در سجاده خلافت نتوانست استقراری بهم رساند ..... فرمود تجهیز و تکفین
کرده در همانجا دفن نمودند

-۲ استطراد-

بلی شخص آمر تا حکم خود را یا حکم شرع یا قانون را اجرا ننماید کار او پیش نخواهد رفت چنانچه
محمد علی پاشا بانی بنای خدیویت مصر بعد از آنکه در مصر استقلالی بهم رسانید منشی اسرار
خود را خواسته فرمود من هرچه میگویم بنویس و بقدر یکماه این مرد املائی مشغول نگارش شده
قانونی نوشت که امروز هم در خطه مصریه مرعی الاجرا است . روزی وزیر مالیه اش که معروف
بدفتر دار و بسیار دانا و کارگذار بود و محمد علی پاشا او را مثل جان خود دوست میداشت
کاری کرد که خلاف قانون بود و قانون از برای کسیکه این خلاف را کند پانصد تازیانه معین میکرد
داروغه مدعی شد بعد از محاکمه خلاف دفتر دار ثبوت یافت حکم محاکمه را بدست
دفتر دار داده بحضور محمد علی پاشا فرستادند که بمناسبت دوستی و محبت ملکه آن حکم را
اجرا ننماید چون خود او سواد نداشت بدفتر دار گفت بخوان آنگاه که مفهوم حکم دیوانخانه را
فهمید غشی کرد طبیب آورده او را بهوش آوردند هرچه تفکر نمود راهی برای او نیافت
عاقبت صحه کشید و در حق این پیر مرد مجری داشتند و او هم در زیر تازیانه مرد آمدند خبر
بمحمد علی پاشا دادند گریه کنان قسم خورد راضی بودم ابراهیم پسرم بمیرد این پیرمرد
این تازیانه را نخورد چه میدانستم که تحمل نتواند کند خواهد مرد ولی چون میدانستم

که اگر مسامحت و تغافل از اجرای احکام قانون نمایم دولتم استقرار نخواهد یافت بحکم
حفظ دولت این دوست صدیق را فدا نمودم (مترجم)
الغرض روز دیگر یعقوب خان متوجه قصبه مذکور شده بعد از یک زد و خورد جزئی
استیلا کرد و ستخطین کوچاریان فرار به (آقصو) نمودند

— آیکول —

قصبه ایست از قصبات شهر آقصو واقع در چهل و پنج کیلومتری جنوب غربی شهر مذکور
قرب بیست هزار نفس اسلام در آن سکونت دارند آثار قدیمه قبل از اسلامی
این قصبه جالب انظار دقت مسافرین است بخصوص در خمهای انها (مترجم)
بعد از استیلای قصبه (آیکول) بعزم استیلا متوجه (آقصو) شد لشکر کوچاریان را در کنار
رودخانه که از زیر دیوار قلعه شهر مذکور میگذرد و موسوم به آقصو است آماده بجنگ یافته دید
چون رودخانه مذکور فریقین را از تلاقی مانع بود دو سه روز با توپ و تفنگ و طپوره زنبورک
از دور جنگیده نتوانستند فصل دعوا نمایند . یعقوب خان دید که جنگ باین صورت بجز اضاعه
و اتلاف وقت و توهین قدرت فایده ندارد از جای عریض نهر مذکور که کم عمق بود فرمان
عبور از رودخانه بلشکر داد پیادگان قایق و کرجی و چوب تهها و سواران بر دوش اسب

عبور از نقطه مذکور کرده حمله بکوچاریان نمودند در این عبور بقدر صد و پنجاه نفر را آب رودخانه
با اسب غلطانید کاشغریان که ملاقی بدشمن شدند بعد از پنج ساعت جنگ و جدال از
کوچاریان بقدر پنجهزار نفر مقتول و شش هزار نفر از انها نیز منهزم و مقتول گردید .
کوچاریان رو به (آقصو) فرار کرده خواستند که در قلعه محصور بمانند کاشغریان دست
از گریبان کوچاریان نکشیدند با انها داخل در شهر شدند و کوچاریان چاره بجز اطاعت
ندیده دست بیعت گرفته ربقه تابعیت را بر رقبه گذاردند یعقوب خان نیز (حکیم خان) را
بولایت (آقصو) والی نصب کرده بعد از سه روز اقامت و استراحت متوجه قصبه
(بای) شد و آنجا را هم بی جنگ و ستیز تسخیر کرده بعزم تسخیر قلعه (جوزغه) که مجمع دوازده هزار
شمشیر زن از کوچاریان بود بلشکر خود حرکت داد بهاور دو که رسید بدون توقف حمله
بدشمن کرد و آتش نائره تنور جنگ و جدال تا مغرب اشتعال یافت . کاشغریان مشعوف
و مسرور از غالبیت که تا از روز نائل شده بودند حواله سیف و سنان جان ستان و کوچاریان
نیز بکمال متانت و صولت رستمانه در میدان معرکه جولان نمودند . یعقوب خان
دید که جمع کثیری تلف و تیر دشمن هدف و باقی لشکر گرفتار دهشت و اسف شده
از برای افزایش شوق و شطارت و جرأت و جلادت لشکر در مجلس شبانه تمامی امرا

واركان اردو را درحضور خود جمع كرده در استفسار حال انها انعام وخلعت احسان
ونیک خطابه بسیار موثر سرود وتحسینشان نمود وبواسطه عروق حمیت وشجاعت انهارا
تحریک وتوسط انها افراد عسکریه را نیز بمکافات ومجازات تحریک نمود .
درجنگ فردای ان شب محض گرفتن انعام ومنصب لشکر یعقوب خان بیک صولت
اژدرانه بر بهادرشان هجوم وانبوهی از انهارا از نعمت زندگانی محروم کردند . اگرچه
کوچاریان فوق القدره سعی بدفع صایل نمودند ولی از خروج یعقوب خان تا ان زمان
هر روز مظفریت وغالبیت وحماست شجاعت اورا شنیده وچون دراین جنگها
تیر از قهر وبطش او تا سحدی رسیده بودند در جنگ امروز در مقابل حملهای پی درپی
کاشغریان تاب مقاومت نیاورده بعد از انکه نه هزار نفس کشته درمیدان مصاف از خودشان
گذاشتند از معرکه کاه بیرون شدند وبیک سرعت فوق العاده بقلعه نقیه ریق که در دو منزلی
معرکه کاه بود گریخته محصور شدند . اما خان مشار الیه انهزامین را تعاقب کرده قلعه را
محاصره نمود وبحیله (سید بیک) این قلعه را هم بدون انکه قطره خونی ریخته شود تسخیر کرد
بعضی بر انند که خان مشار الیه محض کسر قدرت کوچاریان هرشب چند نفر از امرا واعیان انهارا
باسم مهمانی بمنزل خواسته کشت وادمی راکه از دست او کاری ساخته میشد در میان

انها نگذاشت . خلاصه بعد از نظم ونسق قلعه (نقیه ریق) متوجه کوچار شد جمال الدین خواجه
که از ولات ولایت استمداد نموده بود از عدم ورود امداد مجبور بمحصوریت شده در
قلعه کوچار را بر روی محاصرین بست یعقوب خان نیز بنای گلوله ریزی را گذاشته
سه شبانه روز این قلعه را کوبید چون جمال الدین از ورود امداد مایوس گشت بدون
قید وشرط قلعه را تسلیم نمود . یعقوب خان که وارد قلعه شد جمال الدین خواجه را
ومنسوبین وهواخواهان اورا گرفته بکوچار جاوید کوچانید ولات وحکام تابع
حکومت کوچار که بامداد جمال الدین می آمدند از استیصال متبوع وخانواده اش که اطلاع
حاصل نمودند متاثر ومتاسف شدند وچون دیدند مخالفت با یعقوب خان بنتیجه فایتی
نخواهد شد بالضروره دست بیعت گرفته ربقه تبعیت خان مشار الیه را بر رقبه اطاعت
گذاردند ویعقوب خان نیز تمامی انهارا درمنصب وحکومتشان ابقا نمود اما حاکم (قورله)
که منسوب بجمال الدین بود واظهار مطاوعت ننمود مقتول گردید . دراین اثنا
(مربابا) را از کاشغر عزل کرده حکومت (قورله) را بمشار الیه وحکومت بای را نیز
بمحمد امین بیک ارزانی داشته عودت بکاشغر فرمود طول ممالک که این دفعه بحیطه
تصرف آورده شد چهل منزل مسافت داشت

که ولایت تیانشان میباشد قریب هشت کرور تومان مالیات میگیرد (مترجم)

الغرض در این اثنا (مستر شاو) و (مستر هیوارد) نام دو نفر از مامورین انگلیس که به (یارکند) آمده مظهر التفات و رعایت شده بودند عودت کردند و یعقوب خان نیز بعد از عودت انها (قرارخان) نامی را از بزرگان خود به (لاهور) روانه ساخت . اگرچه ماموریت مشارالیه علی الظاهر از برای تربیت قشون چند نفر مشاق و چند نفر نیز استاد قورخانه از مسلمانان هند آوردن بود ولی در باطن ماموریت مشارالیه عبارت از حصول اتفاق و اتحاد فیمابین دولت انگلیس و حکومت کاشغر بود و از جانب یعقوب خان دو طغرا نامه را حامل بود که یکی را فرمانفرمای هندوستان تقدیم داشته وان دیگر را بتوسط مشارالیه بملکه انگلیس تقدیم نمود . اقرارخان بعد از جد و جهد بسیار چند نفر استاد از برای قورخانه و چند نفر نیز مشاق از مسلمانان که داخل افواج انگلیس بودند بدست آورد اما موفق بعقد اتفاق مطلوب نشد چه (لرد مایو) فرمانفرمای هند روی موافقت ننمود و چون جز بعض نصایح بیفایده از او حرفی شنیده نشد خان مشارالیه مایوساً عودت بکاشغر کرد

— لاهور —

— ولایت کوچار —

اینولایت را در شمال کوه (تیانشان) و در مغرب ایالت کاشغر و در شمال رودخانه تاریم که بدریاچه (لوپ) منصب میشود و در شرق دشت قالموق نشین محدود میسازد طول این مملکت هزار و ششصد و پنجاه کلومتر و عرض ان دویست و ده الی دویست و بیست کلومتر و منقسم بسه ایالت است که (آقصو) و (کوچار) و (قوه شهر) دارالحکومه این سه ایالت است در شهر کوچار عمارت بسیار عالی و دستگاه خیلی تماشائی است منسوب بملای روم صاحب مثنوی که میگویند در انجا مدفون است قریب دویست شهر و قصبه است در داخل حدود اینولایت که همه معمور و آباد و محل تجارت و زراعت است سه کرور اهالی که عموماً ترک هستند از اهالی همین ولایت بشمار می آید که در صد نفر نود و دو مسلم و حنفی المذهب هستند و هشت نفر انها مذهب بت پرستی را اختیار نموده اند در اینولایت آثار قدیمه اتراک و آثار جدیده خونین اسلام بقدری است که تفصیل انها یک محرر را بقدر دو ماه مشغول میسازد معادن طلا و نقره بانفع و بعض جواهر گرانبها و جنگلهای بسیار باصفا در کوههای اینولایت موجود ولی معادن متروک است انواع اقمشه ثمینه و ابریشمی و پنبه در اینولایت بافته میشود امروز چینیان از اینولایت

این شهر در خطه پنجاب هند و در کنار رودخانه (راوی) واقع و نود و پنج هزار نفس جمعیت است
از آثار معروفه‌اش معلوم میشود که پیش از اینها بسیار معمور و مسکن قرب یک کرور بوده است
با اینجمله امروز هم کارخانجات پولادسازی و شال‌بافی و سایر اقمشه موجود و دائر
و بمناسبت راه آهن تجارت و زراعت در آن وافر است. این شهر گویا همان
شهری است که اسکندر کبیر بنا کرده موسوم به (ساغالا) ساخت. در سال ۱۸۴۹م
۱۲۶۵ ه بدست تمامت بتصرف دولت انگلیس افتاد. مقابر جهانگیر شاه و نورجهان
بیگم که زوجه شاه مشارالیه بود در خارج شهر نظر حیرت مسافرین میرسد (مترجم)
یعقوب بیک سفیر اسلامبول نیز تا حکمی که از یعقوب خان باو رسید از اسلامبول
ترک لنگر اقامت و از راه هند متوجه کاشغر شد. وقتی که بلاهور رسید شش نفر
از صاحب منصبان نظامی عثمانی که از نوکری استعفا کرده بخارا میرفتند در لاهور
دیده و آنها را بهر زبانی بود با خود ساخته بکاشغر آورد و کیفیت را که بیعقوب خان
عرض نمود حکم کرد بهر آن شش نفر را در خانه محبوس کردند و فرمود برای هریکی
روزی سی شاهی جیره دهند

استطراد

دو نفر این شش نفر یاور و دو نفر شان سلطان و دو نفر دیگر شان نایب بودند و هر شش
نفر منسوب بصنف پیاده و توپچی و مهندس بودند یعقوب خان بعد از مدتی اینها را
داخل در لشکر کرد چهار نفر اینها در کاشغر در جنگ چینیان شهید شده و باقی
دو نفر بعد از فوت یعقوب خان و اغتشاش کاشغر باسلامبول عودت کردند (مترجم)
یعقوب خان از کوچار که عودت بکاشغر نمود (حق قلی بیک) و (حیدر قلی بیک)
و (بیکقلی) و (ایشان قلی بیک) فرزندان خان مشارالیه از آسیای وسطی بکاشغر
آمدند از آن طرف داود خلیفه جمعی از قبایل (طورغور) و (توشوت) را که در حوالی
و حوش (قورله) صحرانوردی میکردند و تعداد آنها بسی هزار خانوار میرسید
و جمعی را نیز از قالموقهای تبت با خود ساخته بهمراهی دوازده هزار نفر
(دورغانی) متوجه (قورله) شد. چون (مربابا) حاکم شهر مذکور قدرت مقابله
و دفاع از خود ندید به (بورگور) فرار کرد و کیفیت را باسحق خواجه حاکم کوچار
اخبار نمود. بنابراین اسحق خواجه کاغذی به (حکیم خان) حاکم آقصو نوشته
قیام کوچاریان را اعلام کرد و او را بامداد خواست. خان مشارالیه نیز
بدون فوت وقت بهمراهی دو هزار لشکر متوجه کوچار شده خود را باسحق خواجه

رسانید . دورغانیان (قوه‌شهر) و (تورله) و (بورکور) و (سیرام) را ضبط و اطفال
ختاییها را اسیر و اموالشان را تاراج کرده دست تسلط و تعدی بعیال انها
انداخته جرات بهتک ناموس نمودند و مانند سیل بلا رو بسمت کوچار نهادند با آنکه
لشکر دشمن از لشکر اتالیق خواجه و حکیم خان شش مقابل افزون بود این دو بهادر
اعتنا بکثرت انها ننموده بهاورشانرا استقبال و شروع بجنگ و جدال نمودند
و بعد از جنگهای سخت و کشته شدن هزار و پانصد نفر از خودشان و نماندن
قورخانه مجبور بترک شهر کوچار شده به (آقصو) عودت کردند و کیفیت را بعرض
یعقوب رسانیدند . دورغانیها نیز داخل شهر کوچار شده هرچه در سایر بلاد
کرده بودند در اینجا هم موقع اجرا گذاشته علاوه بر این غالب ابنیه را خراب
و احراق نمودند و وادی (قاییدین قوا) و حول و حوش جزیره (باقراج) را
از برای قالموقها یورت دادند . در این اثنا از جانب جنرال (توفمان) فرمانفرمای
ولایت ترکستان روس چند نفر تاجر بعنوان سفارت بکاشغر آمده اجرای احکام
عهدنامه منعقده فیمابین دولتین چین و روس مورخ بتاریخ (۱۸۶۰م =
۱۲۷۷ه) را درخواست نمودند چون در ان عهدنامه مصرح بود که فقط ادای

دو و نیم رسم گمرک درصد از قیمت مال التجاره تجارت روس در کاشغر ازاد باشد
و باین مناسبت دولت روس در هر بلاد خطه کاشغر مناسب داند قونسولخانه
تاسیس نماید یعقوب خان تکلیف روسها را قبول ننموده رد کرد و این معامله
بروسها گران آمده باعث حدوث دشمنی فوق العاده روسها در حق یعقوب
خان شد . چون فتوحات و ترقیات حکومت کاشغر در هندوستان تاثیرات
عظیمه حاصل کرده بود در ماه محرم الحرام سال (۱۸۷۰م = ۱۲۸۷ه) میرزا
(محمد شادی) نام شخص از جانب یعقوب خان برسم سفارت به (کلکته) پایتخت
فرستاده شد و نفرمانفرمای هند اظهار نمود که محض تایید دوستی و توثیق
اتحاد طرفین یک نفر ماموری از جانب حکومت هند همراهی خود بکاشغر روانه
سازند بنابراین از جانب حکومت مشار الیها نیز محض تحقیق احوال مملکت و
اخلاق اهالی کاشغر و فقط تسهیل امور تجارت (مستر دوغلاس فورسیت)
همراه (مستر شاو) و (مستر هندرسون) طبیب مامور گردیده و انها نیز با میرزا
محمد شادی متوجه کاشغر شده بیارکند آمدند یعقوب خان احترامات لازمه را
درحق انها بجا آورد ولی تکلیف انها که عبارت فقط بعقد عهدنامه تجارت بود

بملاحظه روسها قبول نکرد . چون یعقوب خان عذر صحیح درمیان کرده گفت من اگر با دولت
انگلیس رسماً عقد معاهده تجارت نمایم روسها بدتر از من میرنجند لهذا در اینباب
معفوم بدارید ولی شما قول میدهم که من غیر رسم تسهیلات لازمه تجارت انگلیس
در کاشغر بدهم . بعضی برآنند که چون روسها دیدند که سفرای انگلیس در کاشغر
بنظر حسن قبول شد تلافی برآمده حکومت خوقند را تشویق بجنگ کاشغر نمودند
ولی خان خوقند روا ندانست که دو حکومت اسلام برای منفعت ملت خارجه بجنگند
کیفیت را محرمانه بیعقوب خان اعلام نمود . اما این روایت را صحیح نمیدانم چه در آن
زمان در خوقند خدایار خان مسندنشین حکومت بود و مشارالیه عداوتی کامل در حق
یعقوب خان داشت و میدانست که کار خطه بخارای صغیر را که یعقوب خان بانجام رسانید
بعزم تسخیر مملکت او عازم خوقند خواهد شد هرگاه روسها این تکلیف را باو کرده بودند بی
شکی نمود که بعزم جنگ رو بکاشغر حرکت میکرد و باستظهار روسها در کاشغر بدتر
از چینیان حرکت مینمود

الغرض (سترورسیت) عجالةً قبول تابعیت و حمایت دولت عثمانی را در حق امارت
کاشغر موافق مصلحت زمان و مکان دانسته یعقوب خان را بادای انکار تشویق نمود

و یعقوب خان نیز موافق آمال خود دانسته مدتی از میان نگذشت که متشبث اینکار شد
اما روسها ابداً نمیخواستند که کار یعقوب خان در بخارای صغیر ترقی نماید چه میدانستند
که هرگاه یعقوب خان در بخارای صغیر حکومتی تأسیس نماید در اندک مدتی ترکستان
خطه کبیر را ضبط کرده متولی بآسیای شمالی و وسطی خواهد شد و چون اهالی آسیای
شمالی از خود شان و اهالی آسیای وسطی از خوانین و امرای ایشان بستوه آمده اند
بالطوع والرضا دست بیعت بیعقوب خان خواهند داد و دولت انگلیس هم محض حفظ
هندوستان هر نوع معاونت را در حق اینها سطوت روس را از این مملکت وسیع
مرفوع خواهد ساخت لهذا همیشه بچشم عداوت این امارت را تجسس مینمودند حتی روزی
سفیر انگلیس در پطرسبورغ در مجلس پرنس (گورچاکوف) از یعقوب خان و حکومت او
حرفی بمیان آورد پرنس مشارالیه در جواب او گفت که اگر چه یعقوب خان حکومتی در بخارای
صغیر تأسیس و تشکیل کرد اما دولت روس او را یک عاصی مظفر و یک غاصب موقتی
شناخته با او عقد مناسبات رسمیه نمیتواند نماید زیرا او در صدد دولتی رفع لوای
اختلال و اغتشاش نموده است که دولت روس با آن دولت مربوط بمعاهده است
چون سفیر انگلیس از این جواب (گورچاکوف) متشمئز شده و بادله مقنعه دیپلوماسی

اورا دعوت ترک این عنوان یعنی حامی مظفر و غاصب موفق نمود کورجا توقف در جواب
سفیر گفت که از جانب دولت روس در حق یعقوب خان ابداً خصومت و عداوت
متصور نیست التماس دارم که در اینباب اطمینان کامل مشارالیه بدهید هرگاه خود او
رعایت حقوق و قاعدهٔ همجواری نماید روسها نیز با کمال امتنان با کاشغریان عقد
رابطهٔ تجارت مینمایند و در آینده که حکومت کاشغر در صورت رسمیه تأسیس کرد
آن وقت دولت روس نیز تصدیق حکومت مذکور را با دول معظمه مذاکره خواهد نمود.)
این جواب وزیر مشارالیه نیز خبر نوید قول اول او چیزی نبود مگر در قالب دیگر صورت
نشان داده خلاصه روسها خان مشارالیه را خان و حاکم نمی شناختند و او را معنون
بعنوان حامی مظفر و غاصب موفق نموده بودند

مختصر در اواسط سال (۱۸۷۰م — ۱۲۸۷ھ) بود که وقایع کوچار واصل صماخ
تأسف یعقوب خان گردید و از این خبر کدورت اثر بسیار متأثر و فوق الحد غضبناک
شده همان آن شروع بتهیه و تدارک لوازم سفریه و مهمات حربیه گشت یعقوب بیک را
نیز بجهت قبول تابعیت و حمایت دولت عثمانی برسم رسالت و سفارت باسلامبول
روانه ساخت . بعد از آنکه لوازم سفریه را تکمیل کرد حق قلی بیک فرزند ارشد خود را

نایب مناب در جای خود گذارده حرکت باردوی خود داد و در جوار قصبهٔ (بای)
بدورغانیها رسید بعد از یک زد و خوردی شکست داد و آنها را تعاقب نموده
فیمابین آقصو و کوچار باردوی بزرگ دشمن رسید بعد از یک جنگ بسیار سخت
در آنجا هم منهزم و مقهور ساخته داخل کوچار شد اهالی خان مشارالیه را با استقبال
مظالم وحشیانه دورغانیها را اشک ریزان بعرض یعقوب خان رسانیدند و فریاد
استمداد کرده جگرپارهای خود شان را که دورغانیان باسارت برده بودند از خان مشارالیه
سخت مطالبه کردند . خان مشارالیه این وضع را که دید بنای گریه را گذاشت
و قسم یاد کرد که بعون خدا تلافی خواهم کرد و اگر موفق نشوم زنده نخواهم عودت نمود
این مثال شخص غضب و حدت با تمام بطش و شدت بما ورد گریزان شده خود تعاقب
کرده در جوار (قوه شهر) بانها رسید مانند صاعقه بلا بر آنها نازل شد . طرفین شروع
باداره شمشیر و شمشیر و تیر و تبر نموده خاک سیاه اراضی قوه شهر را بدماء مقتولین لعلگون
ساختند این دفعه نیز نسیم فوز و ظفر پرده اعلام یعقوب خان را باهتزاز آورد دورغانیان
گریزان و کاشغریان تعاقب کنان طی مسافت کرده در منزل (ذزل) واقع در دوازده
کیلومتری قوه شهر رسیده باز شروع بجنگ و ستیز نمودند در اینجا هم از دورغانیان

هفت هشت هزار نفر از دورغانیان طعمهٔ شیر شمشیر آبدار گردید . بنابراین خان مشار الیه

(علی یار بیک) را حاکم کوچان نصب کرده متوجه (طوسخون) شد و مانند برق خاطف باین شهر

رسیده از پنج بعبر این قلعهٔ معتبر را محاصره نمود . محصورین که علی الغفله یعقوب خان را

در مقابل خودشان دیدند گرفتار بهت و حیرت گشته اگرچه مجبوراً تسلیم شدند ولی بچمکی

جان بسلامت در نبردند . از انجا متوجه طوریان شده بقدر شش ماه این قلعه را محاصره کرد

در این اثناء ده هزار مرد جنگی از ارومچی بامداد دورغانیان آمد . یعقوب خان اینهارا

دیده پر از آتش غضب شده حمله برانها کرد و بعد از صلابت و شجاعت میتوان گفت

تمامی امدادیان را بعدم آباد فرستاد . در اثنای این محاربه چون (نبی بخش) دادخواه هندی

از (جامداران) (جمعداران) یعنی یاور اظهار دلیری و بسالت نمود خان مشار الیه از برای او

(سرپا) داده بین الاقران سرافراز فرمود

—تصریح—

(سرپا) مخفف از سراپاست و این لفظ مرکب علم بخلعتی شده که از جانب خوانین و امرای

آسیای وسطی باشخاصی داده میشود که حسن خدمت نماید و عبارت از یک جبه و ارخالق

و شلوار و شال و کلاه است و درجه سرپا از حیث قیمت پارچه معین مینماید (مترجم)

این تشریفات خان مشار الیه کانون حسادت (خیر محمد داور) نام نایب توپچی را که جزء

جمع نبی بخش بود اشتعال کرد و او هم محض اجرای خیانت شبانه از اردوی یعقوب خان

بیرون آمده فرار بطوریان و التجا بدورغانیان و انهارا تشویق بشبیخونی کاشغریان نمود

بنابراین دورغانیان کمین کشیده در شب هنگام قراولهارا که غافل خفته بودند بر اهنمائی

مومی الیه بیخبر از هم وارد اردوی یعقوب خان شده علی الغفله بیچارها حمله کردند

کاشغریان که دورغانیان را مانند بلای آسمانی نازل بر خودشان دیدند گرفتار خوف

و هراس شده دست و پارا گم کردند . و دورغانیان نیز بواسطه این پریشانی فرصت را

غنیمت دانسته آنچه لازمه عداوت و کینه بود بلا امان بموقع اجرا میگذاردند .

این هنگامه قیامت نما و این ولوله دهشت نما ساعتها امتداد و ضعف و فتور

کاشغریان نیز آن بان ازدیاد یافت . در زمانی که از سلامتی اردوی کاشغریان

امیدها منقطع بود همان نبی بخش دادخواه هندی که مایه جلادتش بخیال استخلاص

ممالک و استکشاف معارک تخمیر گردیده بود یک اردوی با عظمت را که گرفتار

فرلقه نکبت و هلاکت شده بود بی دستیاری احدی از این واهیه ناگهانی رهانید

یعنی در آن حیص و بیص خودرا گم نکرده با جماعتش بسر توپها دویدند چون لاور خان

۲ مرکز ع

کلولها را در جای مخفیان کرده بود نیافت و همان آن جا در خزانه را شکافته جوالهای
پول سیاه را برداشت و توپها را با پول سیاه پر کرده در هر نقطه که دشمن را
بکثرت دید خالی نمود در هر تیر جمع کثیر از ختاجین افتاده بخاک هلاک شده
آخر الامر از اردو بیرون آمده و جسد حسین محمد لادر خان که در آن هنگامه هدف یکگول
صد دیناری شده بود برداشته بقلعه گریختند ولی طولی نکشید که از بیزادی و روادی
بدون قید و شرط قلعه را تسلیم کردند . یعقوب خان که منصوراً داخل در قلعه شد
جمعی از محصورین را بقتل و اعدام و اطفال ختاینان را که از اطراف باسارت آورده بودند
از دستشان گرفته بجانب والدین انها اعاده تا اعزام نمود . بعد از استرداد قلعه
طوسخون متوجه دوانچین شد چون قلعه شهر مذکور استواری نداشت و جمعی از اهالی
آن بارومجی کوچیده بودند بلا محاربه شهر را تسلیم کردند . یعقوب خان که داخل در شهر شد
انانکه داخل در این مفسدت بودند معدوم ساخت در این اثنا طورغانت بلکه همان
قالموقها که قوه شهر را تاخته و بکوهستانات گریخته بودند نزد یعقوب خان آمده بهمراهی
خود هزار وهار شتر و هزار راس یابو و پانصد راس گوسفند و چهار هزار و ششصد و شصت تا
نسات نقره و شش هزار سوار که بعضی مسلح بتیر و کمان و بعضی هم مسلح بتفنگ بودند آورده

عرض تابعیت و اطاعت نمود خان مشار الیه نیز اطاعت و تابعیت او را قبول کرد
و اجازه داد که آیین بت پرستی را بدون اینکه احدی مداخله و ممانعت نماید در اماکن
و یورتهای خودشان اجرا نموده ولی در محال اسلام نشین از اجرای آیین بت پرستی
اتقا نمایند . الغرض بعد از یک روز اوتراق در دوانچین متوجه اردوچی شد
ولدی الورود در خرابه قلعه واقعه در مقابل شهر مذکور که در زعم اهالی آن حوالی گویا
از زمان (دقیانوس) مانده است لشکر خود را جابجا کرده شروع بتکمیل تدارکات حربیه نمود

استطراد

اسباب اشتهار اسم دقیانوس در تمام حوزه اسلامیت حکایت اصحاب کهف است .
لفظ (دقیانوس) معرب از لفظ ΔΕΚΙΟΣ دکیوس یونانی است و این اسم یکی
از امپراطورهای شرقی رومیه الکبری است که اول عضویت مجلس سنای رومیه الکبری را
داشت در سال دویست و چهل و نه میلاد از جانب (فلیپ) امپراطور مامور بتنبیه
و تنکیل غوتها گردید در اردو امرای لشکر را با خود ساخته امپراطوری خود را اعلان نمود
فلیپ که این خبر را شنید یک اردو تهیه کرده با دکیوس جنگید ولی منهزم و مقتول
گشت و دکیوس مدت دو سال سلطنت کرد این امپراطور بسیار خونخوار و غدار بود

در زمان سلطنتش چندصد هزار مسیحی را مقتول و مقهور بجلای وطن مجبور ساخت

سانحه اصحاب کهف که در قرآن مذکور است در زمان این امپراطور بساحت ظهور

پیوست چون اسم مذکور بخط لاتین (Decius) ضبط شده ایطالیاییها (دچیوس)

و فرانسه و انگلیسها (دسیوس) مینویسند اما یونانیها (دکیوس) میخوانند (مترجم)

در مقابل بیست هزار دورغانی که در اردوی مجی در یک وضع غیر منظمی تحشد کرده بودند

قوه موجوده یعقوب خان عبارت از دو هزار و پانصد نوکر شخصی و پیاول و پانزده هزار

سوار و هفتصد پیاده و هشت عراده توپ بود و ششصد نفر چینی نیز در معیت (شوشاغون)

متولد از قرای ناحیه (لایسان) واقع فیما بین دوانچین و طوتخون التحاق باردوی

یعقوب خان کرده مجموع مقدار قشون اورا نوزده هزار رسانید این (شوشاغون)

در زمان شورش دورغانیان با همین ششصد نفر خود را از قتل عام رهانیده التجا

بیعقوب خان کرده و خان مشارالیه بشرط آنکه مدخلت بآئین او نماید التجای اورا

پذیرفته بود یعقوب خان پس از تکمیل تدارکات حربیه صف آرائی نموده میمنه و میسره را

تشکیل کرده و اداره میمنه را به (عمر قول داد خواه) و (جامدار فرمانچی) و اداره میسره را

نیز به (نیاز بیک) و (عبدالله پانصد) سپرد در قلب هم بهمراهی پنج شش هزار لشکر

گزیده خود خان مشارالیه ایستاد. فریقین که صفوف حربیه را آراسته مخبران هر دو طرف

شروع بجنگ نمودند هنوز مخبران و چرخه چیان بهمدیگر ملاقی نشده بودند که دورغانیان

صبر نکرده بالمره حمله بر لشکر یعقوب خان آوردند حمله دورغانیان را که قوه توفنقلیها

دیدند جلو رفته از اسبان پیاده شده شروع بتیراندازی نمودند

توضیح

قوه توفنق اسم تفنگ سنگین فتیله داریست که حاملان آنها موسوم بقوه توفنقلی و

سوار هستند ولی هرگاه بخواهند با تفنگ بجنگند از اسب پیاده میشوند چه امکان

تیراندازی با این تفنگها در سر اسب مفقود است در اعتقاد مترجم این تفنگها همان چین

تفنگهای موسوم به (قوه تو) هاست که قبل از تشکیل نظام جدید در ایران در دست

جماعتی موسوم به (قوه چوقه) ها بوده و کشیک عمارت سلطنت بآنها تعلق داشته است

(مترجم)

خلاصه قوه توفنقلیها که جلو رفتند دستهای دیگر هم آنها را تعاقب نموده هر دو طرف

بهمدیگر آمیختند. امواج دهشت بخش کارزار اکتساب یک منظره وحشت آثار

نموده بود که هیچ سنگدلی نمیتوانست بدون رقت نظر تماشا بران بیفکند. یعقوب خان

دید که میسره دورغانیان حمله بر میمنه لشکر خود کرده نزدیک است انهارا از جای خود
بردارند علی الفور قسمت بزرگ لشکر خود را بامداد میمنه و پس و میسره فرستاده فرمان هجوم را
داد . چون جبهه و میمنه لشکر چین ضعیف بود و لشکر میسره و قلب که بورود امداد کسب قوت
نموده بودند در یک حمله میمنه و جبهه دشمن را مغلوب و پریشان کردند و میسره دورغانیان
که غلبه بر میمنه کاشغریان کرده بود بیاری لشکر میسره کاشغریان انها نیز منهزم و بقلعه
اروچی گریزان شده بنای محصوریت را گذاردند روز دیگر یعقوب خان به اروچی سفیر
فرستاده انهارا دعوت باطاعت نمود با انکه اهالی راضی بتسلیم قلعه شده بودند
دورغانیان خواستند که یکبار دیگر تجربه بخت خودشان نمایند در همان شب بر اردوی
یعقوب خان شبیخون داده باز از عدم مساعدت بخت و طالع مغلوب و منکوب گردیدند
فردای انروز یعقوب خان باز آدم فرستاده انهارا دعوت بعودت دایره اطاعت
کرد و قسم یاد نمود که تا من این شهر را تسخیر ننمایم بکاشغر نخواهم رفت . چون از حالت
یعقوب خان دورغانیان اطلاع کاملی داشتند میدانستند که از عزم خود برنخواهد گشت
مجبوراً قلعه را تسلیم کردند
یعقوب خان که داخل قلعه شد (سوانشای) نام شخصی را که مدتی مدید در این شهر

با کمال عدل و داد حکومت کرده و حسن توجه مردم این مملکت را اکتساب نموده بود باروچی
و حکیم خان از اطوریان و عبد الرحمن را باقصو حاکم نصب کرده بعد از یک روز اقامت
در اروچی باقصو عودت نمود و حق قلی بیک را از برای رسیدگی کارهای عبدالرحمن
در آقصو گذارده متوجه اوچ طورفان شده بدون جنگ و جدال استرداد (و محمد یار طوخساوه را)
حاکم این بلده نصب و مقدار ساخلوی شهرهای مذکور را قرار داد نموده بکاشغر عودت فرمود
هر آنچه بعضی از مورخین بر انند که امسال عنوان (آتالق غازی) از امارت بخارا
بیعقوب خان داده شده روایتی است از صدق و صحت عاطل حقیقت این مطلب آن بود
که در فصل مخصوص در فوق معروض افتاد

رد اراجیف

آنچه بعض مورخین بر انند که یعقوب خان باروچی فرقه بسرداری (شوشاغون)
مقداری از لشکر خود را بان سامان فرستاد و شوشاغون نیز با کمال رشادت اول
اروچی بعد سایر بلاد را ضبط و تسخیر نمود قولی است خلاف واقع و حقیقت وقایع آنست
که در فوق معروض افتاد (مؤلف)
الغرض چون روسها دیدند که روز بروز شوکت و قدرت یعقوب خان رو بترقی است

و در هر سفر نایل فتوحات میشود و در میان ولایت وسیعهٔ (قولجه) و مملکت یعقوب خان
جز ایالتین (مناس) و (غوماما‌ی) جائی نماند و نزدیک است که بعد از فتح اینده ایالت
لشکر به (قولجه) کشیده آن ولایت را تسخیر نماید و بولایت (سبیر) نزدیک شود
و بواهمه اینکه مبادا بعد از ضبط (قولجه) غفلةً داخل در ولایت سبیر شده اسلامیهٔ صالحه
و مطرودین و محبوسین را شوراننده برای دولت متبوعه خودشان مشغولیتی فراهم بیاورد
محض احتیاط مناسب دیدند که قبل از اینکه خان مشار الیه متوجه مملکت (غولجه) شود لشکر
فرستاده (غولجه) را ضبط نمایند

با اینکه مدتی بود در (قولجه) جنگ و ستیز دوام داشت و سبب این جنگ را در فوق در فصل
مخصوص قدری معروض افتاده بود یعنی همان دونغانیان که از برای قبولانیدن تبعیت داود
خلیفه با طارانچیان جنگیده و شکست خورده نزد داود خلیفه رفته استمداد نمودند چون داود خلیفه
حسب الدیانه جنگ با اسلام را موافق عقل و شرع ندانسته جواب داد و انها قوم و قبیله
مقتولین را بجهة کشیدن انتقام جمع کرده با جمله طارانچیان بردند طارانچیان نیز دفعه
دونغانیان را بدتر از دفعه اول منهزم نمودند این فقره بسیار بر دونغانیان گران آمده محض
تلافی تدارک جنگ دیده داود خلیفه را هم مجبور بقبول جنگ نموده طارانچیان را مصاف

خواستند . بنابراین سلطان علی نیز محض محافظت وطن در مقابل قیام بمقابله و شروع
بمقاتله نمود . این جنگ و جدال طرفین تا سال (۱۸۷۰ م — ۱۲۸۷ ه) امتداد بهم رسانید
از این جنگهای بیهوده اعصاب اقتدار فریقین بیحال و دوام ثبات در جنگ برای
هر دو طرف محال گشت . در همین سال بود که روسها از بی قدرتی انها مستفید شده
یک تومان از قوای حربیه ان دولت را به قولجه فرستاده هم طارانچیان و هم دونغانیان را
سخت زده مملکت را از شر و شور رهانیده ضبط کردند . بلی همین احمقانه حرکت
و بجهت اشتعال آتش مجادلت و محاربتهاست که از قسمت ازده قسمت ممالک اسلامیه
بایدی بدست ملل خارجه افتاده و خودشان نیز از درجه حاکمیت بدرکه محکومیت ساقط شدند
گرفتار پنجه استیصال گشتند . باری جنرال (قالپاپسکی) سردار تومان مذکور
کاغذی بدربار دولت چین ارسال و اظهار داشت که من مملکت قولجه را از دست
اشقیا گرفته و انها را خوب تنبیه کردم اگر دولت چین یک تومان لشکر باینجانب
روانه نماید حاضرم که مملکت را تسلیم بسردار چینی نمایم چون در ان هنگام دولت
چین با مسلمانان (تونغان) مشغول بود جنرال مشار الیه جواب نداد و از این معامله
دربار چین دولت روس پنداشت که بمناسبت دور دست افتادن همیشه در شورش

بودن مملکت (قولجه) دولت چین از اداره آن بیزار شده و از تملک و تصرف مملکت
مذکوره دست کشیده است ولی بعد معلوم شد که دولت چین نه از مملکت (قولجه)
از یک وجب خاک مملکت خود دست نخواهد کشید چه بعد از آنکه خود را از اختلالات
و اغتشاشات داخله آسوده یافت و خطه کاشغر را بعد از فوت یعقوبخان مسترد
ساخت ابواب مخابرات و مراسلات سیاسیه را با دولت روس گشوده بعد از جد
و اجتهاد زیاد در نتیجه یعنی در اوائل سال (۱۸۸۲ م — ۱۲۹۹ ه) بموجب عهدنامه
منعقده فیما بین دولتین مشار الیهما موفق باسترداد مملکت (قولجه) گشت

الغرض یعقوب خان که مشغول باعمار و اصلاح کشور و تزیید و تنظیم هر صنف لشکر بود دورغانیان
که دورتر از اورمچی سکونت داشتند بحیطه تصرف یعقوب خان آمدن شهر مذکور غبطه
کرده با چینیان که در گوشه و کنار نهفته و آشکار مانده بودند اتفاق نموده علی الغفله
هجوم بر اورمچی کرده بنای جنگ و ستیز را گذاردند

(سوانشای) حاکم اورمچی در دفاع مردانه و رستمانه حرکت کرده کیفیت را
بحکیم خان حاکم طورپان نوشت و امداد خواست هنوز قاصد و بطورپان نرسیده
بود که در جنگ مقتول افتاد بنابراین مدافعین از عهده دفاع برنیامده شهر را بدورغانیان

تسلیم کردند

حکیم خان که مکتوب (سوانشای) را گرفت یک اردوی سیزده هزار نفری را ترتیب
داده بسرداری (بیگ قولی بیگ) ولد یعقوبخان روانه داشت مومی الیه نیز
در هیچ جا توقف نکرده طی بیابان و اودیه و در روز ششم باورمچی واصل شده لشکر
خود را در همان قلعه مخروبه واقع در مقابل اورمچی تعبیه نمود

فردای روز ورود از قلعه بیرون شده بنای تیراندازی را گذاردند از آن طرف
دورغانیان نیز بمیدان آمده تفنگهای خودشان را یکبار آتش کرده پانصد نفر
از کاشغریان را یک دفعه بخاک هلاک انداختند . کاشغریان که این شدت آتش
دشمن را دیدند گرفتار وحشت شده بجهت قلعه خرابه نمودند و دورغانیان نیز برگشته
داخل اورمچی شدند سه روز تمام بسمت کاشغریان نیامدند . اما روز چهارم پانزده هزار
دورغانی از اورمچی بیرون آمده شروع بتیراندازی نمودند . کاشغریان نیز
در مقابله مردانه ایستاده آتش جنگ و جدال را مشتعل ساخته اقدام بدفع صائل نمودند
و دو روز و شب مداومت باین جنگ هائل کردند . چون کاشغریان در پشت دیوارها
مدافع و دورغانیها از صحرا مهاجم بودند در هر هجوم جمع کثیری هدف تیر مدافعین شده

در خاک و خون میغلطیدند . روز سوم که آفتاب جهان تاب از جانب مشرق عرض دیدار
و بتابش حیات بخش خود سکنهٔ زمین را مستغرق انوار نمود دیدند که نصف لشکر کاشغریان
و هشت جزو از ده جزو دورغانیان در ورطهٔ هلاک آغشته خون و خاک شده در میدان مصاف
جای خالی از اشباح مقتولین نمودار و از دورغانیان ذیروحی در معرکه گاه پدیدار
نیست . بنابراین باقی کاشغریان از قلعهٔ مذکوره بیرون آمده متوجه اروچی شدند
چون کسی بمقام دفاع نیامده بسهولت ضبط کردند

بعد از چند روز دفع خستگی و دفن کشتگان و تداوی مجروحین بعزم شهرهای (سانجو)
و (مناس) و (قوطوبیک) و (چیدوان) و (غوماتای) متوجه شده بقدر نه ماه مسافرت
و جنگ و جدال شهرهای مذکور را ضبط و مقدار کثیری از اهالی را نیز قتل کرده منصوراً
عودت نمودند . آنچه بعضی از صاحب منصبان کاشغریان مقدار مقتولین را
نود هزار میرسانند صحت ندارد اما میتوان گفت مقدار مقتولین این سفر طولانی
و جنگهای سخت کمتر از پنجاه هزار نفر نبوده است .

در این اثنا بود که (لوجودارین) و (شهودارین) از رؤسای دورغانیان که در شهرهای
(سوچی) و (شی‌آن) سکونت داشتند بهمراهی یکصد و سی هزار نفس بسرحد کوچار آمده چند نفر

از رؤسای خود شان را نزد بیک قولی بیک فرستاده اظهار تابعیت و استدعای
مسکن و محل زراعت و حراثت نمودند . میرمومی الیه نیز کیفیت را بپدر خود عرض کرده
و بموجب امر پدر حکومت و حق سکونت ولایت اروچی را بآن دو رئیس تفویض فرمود
این (لوجودارین) و (شهودارین) رؤسای همان دورغانیان بودند که در حمله
چین شوریده چینیان ساکن مملکت خود شان را کشته اعلان استقلال نموده بودند
که تفصیل احوال آنها را در فصل مخصوص در فوق معروض داشتیم چون دولت چین
از شورش آنها اطلاع بهم رسانید یک اردوی پنجاه هزار نفری را از برای تنبیه آنها
مأمور ساخت این لشکر که بمملکت (سوچی) و (شی‌آن) رسیده بنای جنگ با دورغانیان
نهاده مدتی مدید دورغانیان با چینیان جنگیده آخر الامر فهمیدند که نمیتوانند
از عهدهٔ چینیان برآیند ابادیهای خود شان را سوخته و بهر آبادی چینیان که رسیدند
آنها را هم طعمهٔ آتش ساخته التجا بامارت کاشغر نمودند

الغرض (بیک قولی بیک) که این دورغانیان را در اروچی اسکان و حکومت مملکت را
به (لوجودارین) و (شهودارین) تفویض نموده بکاشغر عودت نمود (شوشاخوان)
از معامله رنجید چه وعده‌هائی که با او داده شده بود بدورغانیان داده خود او را

تیز به (شهودارین) سپردند بنابراین پانصد نفر چینی که در همراه او مانده بود بردا[شته]
به (پکینغ) رفت و عرض نمود که اگر من هشت هزار نفر مرد جنگی بدهید متعهدم که
تمامی بلاد دورخانیان نشین را ازبرای دولت مسترد سازم ولی دربار چین
حسب الایجاب اعتنا بقول او ننمود

دران اثنا اطلاع بیعقوب خان دادند که روسها درکنار رود (نارین) قلعه موسوم
به (نارین سیک) میسازند و ازیکطرف نیز لوازم حربیه درانجا جمع کرده خیال دارند
که بعد ازتکمیل تدارکات بحکومت کاشغر حمله کنند . یعقوب خان که ازمطلب
اگاهی یافت نتیجه کار را ملاحظه کرده دراین زمان که هنوز استقراری کامل درامارت
حاصل نکرده مناسب ندانست که با روسها معارض شود و مکتوبی بجنرال (قوفمان)
فرمانفرمای ترکستان روس فرستاده دراو اظهار کرد که چون پیش ازاین مطالب
تجاریه را موافق شان یک حکمدار اظهار نموده بواسطه تجار ابلاغ داشته بودید
من قبول نکرده رد نمودم هرگاه سفیری موافق شان حکمداری ازجانب دولت
فرستاده شود من هم سفیر مخصوص بتاشکند فرستاده عهدنامه تجارتی خواهم بست
و نیز ابواب مراوده دوستی و تجارتی را خواهم گشود . این کاغذ که بدست جنرال

(قوفمان) رسید بسیار خرسند شد و (بارون گولبارز) را بهمراهی چند نفر از صاحبمنصبان
روس برسم سفارت بکاشغر فرستاد . خان مشارالیه هیئت سفارت را با احترام
تمام قبول کرده بعدازچند روز استراحت و اکرام ازجانب خود نیز هیئت سفارتی
تشکیل کرده بهمراهی سفرای روس بتاشکند روانه ساخت . هیئت سفارت
که وارد تاشکند شد جنرال (قوفمان) دریک وضع مجلل هیئت سفارت را استقبال
و بکمال احترام پذیرفت و در دهم ماه ربیع الاول سال (۱۸۷۲م — ۱۲۸۹ه)
شروع بعقد معاهده تجارتی نموده و در بیست و پنجم ماه ربیع الثانی سال مذکور
بانجام رسانیده سفرای طرفین مهر و امضا کردند و در جمادی الاولی سال مذکور
نیز این عهدنامه ازجانب یعقوبخان تصدیقا مهر گردید

خلاصه مآل این عهدنامه ازمواد آتیه بود . تبعه روس ازبرای تجارت و اجرای
صنعت ماذونند که باتذکره رسمی داخل ممالک کاشغر شده در هر بلده بخواهند
اجرای تجارت و صنعت نمایند . تجار و کسبه روس ماذونند که برای اقامت مسکن
درکاروانسراها و دارالتجاره و انبار استیجار نمایند . تجار روس حق دارند
که ماموری درکاشغر بگذارند که نظارت بحسن جریان معامله تجاریه و استیفا[ی]

رسم گمرک نماید . تجار و کاروانهای متعلق روس باذونند که از خاک کاشغر عبور کرده
سایر ممالک بروند . کاشغریان نیز در خاک دولت روس بالمقابله همان امتیاز
نایل شده تجارت و صنعت خودشان را اجرا خواهند کرد و اشیاء و امتعه که بممالک
طرفین حمل و نقل میشود درصد دو و نیم از قیمت رسم گمرک گرفته خواهد شد هرگاه در تقدیر
قیمت تاجر راضی نشود رسم گمرک عیناً استیفا خواهد کرد . بین التجار اختلافی واقع شود
حق دارند که انتخاب حکم نموده بحکم همان حکمها رفع اختلاف نمایند . تبعه طرفین در ممالکتین
باشند رعایت قانون و عادت بلده خواهند نمود . حکومات طرفین مکلف
بحفظ و حراست اموال و جان رعیت طرفین خواهند بود (انتهی)

بنابراین معاهده روسها صرف نظر از تدارکات (نارین) نموده باب مراوده را
باکاشغریان مفتوح ساختند

جنرال قوفمان

یکی از معارف امرای عسکریه دولت روس است که ترقیات دولت روس در آسیا
باقدامات مجدانه مشارالیه بحصول آمد . مشارالیه درسال (۱۸۱۸ م – ۱۲۳۳ ه) تولد
شده از دارالفنون عسکری نایب مهندس بیرون آمده مدتی در اردوهای قفقاز

استخدام گردید درسال (۱۸۶۵ م – ۱۲۸۲ ه) درجای جنرال (موراویف)
نایل حکومت ولایت (لیتوانیا) گردید . درسال (۱۸۶۷ م – ۱۲۸۴ ه) بالطوبیهٔ
امپراطور بحکومت ترکستان منصوب شد . در ابتدای ماموریت خود باامارت
بخارا جنگیده موفق بعقد عهدنامه غالبانه و بدریافت غرامات جنگ گشت .
و درسال (۱۸۶۸ م – ۱۲۸۵ ه) سمرقند را و درسال (۱۸۷۳ م – ۱۲۹۰ ه) خیوه را
و درسال (۱۸۷۵ م – ۱۲۹۲ ه) خوقند را استیلا کرده ارتقا باوج اعلای عظم شان
و شهرت و شرف و نباهت جست . خلاصه بعد از پانزده سال حکومت و فرمانفرمائی
درسال (۱۸۸۲ م – ۱۳۰۰ ه) فوت کرد (مترجم)

درسال (۱۸۷۲ م – ۱۲۸۹ ه) عبدالملک خان پسر مظفرالدین خان امیر بخارا باهمراهی
پنجهزار سوار بکاشغر آمده از جانب یعقوب بنظر حرمت و رعایت گردید و سبب آمدن
خان مشارالیه بعد ازین نوشته خواهد شد -- و در ذی القعده همین سال مأمور مخصوص
که از جانب اسمعیل پاشای خدیو مصر بکاشغر فرستاده بود بکاشغر رسیده نایل احترامات
فائقه گردید . سال (۱۸۷۳ م – ۱۲۹۰ ه) یعقوب خان حاجی طلاترا الدین را
بسفارت مخصوص بدربار دولت روس فرستاد موصی الیه در پطربورغ باحرمت

فوق العاده قبول کردید حتی اخیراً مشار الیه را برده کتبخانه خاصه امپراطوری را

بنظرش رسانیدند . مدتی بعد از عقد این عهدنامه نگذشت که روسها لشکر

بخوارزم کشیده خیوه را ضبط کردند

—استطراد—

تفصیل لشکرکشی و زدوکشی و ضبط خیوه و حالت عبدالرحیم بهادرخان و مقدار غرامات

جنگ و عهدنامه منعقده فیمابین امارت خوارزم و حکومت روس را که (مسیو ماکاهان)

امریکائی روزنامه نگار روزنامه (نیویرک هرالد) دران سفر نوشته و بزبان عثمانی

ترجمه کرده بود فقیر بزبان فارسی ترجمه و در دو جلد ضخیم مصور تحریر و در سال هزار و

سیصد و شش تقدیم خاکپای مکارم پیرای اعلیحضرت شاهنشاهی ارواح العالمین فداه

نموده مظهر عاطفت جهان قیمت و نائل انعام و عنایت گردیدیم .

خدا این سایه ات ممدود بادا   که ایران زیر این مسعود بادا (مترجم)

الغرض در سایر بلاد اسلامیه خبر استیلای خوارزم که شایع گشت آنانکه بصیرتی

در احوال آسیای وسطی نداشتند بخیال اینکه تاکنون امارت کاشغر سد سدیدی

در جلو استیلای روسها بوده و این عهدنامه تجارتی کاشغر اجازت استیلا بروسها داده

و این تقبیح و تقدیح بل تشنیع را آغاز کرده علی العمیا بیچاره یعقوب خان را خائن وطن

و لعن میکردند . اما این اسنادات گوناگون و مقالات هرزه مقرون بسبب

از عدم اطلاع و بصیرت بمواقع جغرافیائیه و احوال سیاسیه و اخلاق اقوام اسلامیه

آسیای وسطی بود اگر میدانستند این معاهده چه حکمی داشت و از برای مسلمانان آن سامان

نافع بود یا خطر داشت اقدام باین هرزه سرائی نمینمودند حتی یکی از روزنامجات اسلامبول

تفصیل آتی را نوشت

هنوز مرکب عهدنامه که یعقوب خان بحوصله حقیقتش نگنجانیده امضا نموده بود نخشکیده

اردوهای روس حمله بعشایر و قبایل اسلامیه آسیای وسطی کردند . ما که استقرار حکومت

یعقوب خان را در ترکستان شنفتیم اظهار مسرت کرده چنین پنداشتیم که این حکومت از برای

محافظت سعادت و حریت مسلمانان ترکستان کافی و کافل خواهد بود مگر مسئله برعکس

بوده و همان حکومت با روسها ساخته قباله ممالک اسلامیه آسیا را بدست استیلای

روسها داده است انتهی

عهدنامه که روزنامه مذکور موسوم بقباله ممالک اسلامیه کرده عهدنامه بود راجع بتجارت

معذلک در معاملات و استیلای خوارزم یعقوب خان نه علاقه داشت نه منفعت . روسها

با یعقوب خان عهدنامه هم می بستند در استیلای خوارزم مختار بودند و از خان مشارالیه
ابدا واهمه ئی نداشتند فیمابین معاهده کاشغر و محاربه خوارزم ابدا مناسبتی نبود . از یعقوبخان
که هنوز حکومت خود را بر یک اساس صحیح مؤسس نکرده محافظت سعادت و حریت
اقوام اسلامیه را خواستن و او را مالک رقاب اهالی آسیای وسطی شناختن
تصوری است باطل و خیالی است محال

الغرض یعقوب بیک سفیر خان مشارالیه سه ماه بعد از حرکت اسلامبول بهمراهی
صاحب منصبان نظامی و نامه و نشان مرصع عثمانی و شمشیر و علم و بعض هدایا بخصوص
توپ و تفنگ و سایر ادوات حربیه که از جانب دولت علیه و خدیویت مصریه داده شده
و یک هیئت سفارت که حامل نامه ملکه بود وارد کاشغر شد

صاحب منصبان نظامی که از جانب دولت علیه رسماً از برای خدمت عسکریه کاشغر
فرستاده آتی الاسامی اشخاصند . یوسف افندی یاور پیاده نظام . چرکس
یوسف افندی سلطان سوار نظام . اسمعیل افندی سلطان توپچی . زمان بیک
از بیکزادگان داغستان . مراد افندی از تربیت یافتگان عمارت سلطنتی . و چهار نفر
دیگر که از مناصب نظامی خودشان استعفا کرده و بآرزوی وجدانی خودشان خدمت

عسکریه کاشغر را قبول کرده بودند

نامه سلطانی مورخ هشتم جمادی الثانی (۱۲۹۰ه — ۱۸۷۳م) و مضمونش اظهار خرسندی
از فتوحات و ترقیات امور اداره کاشغر و فرستاده شدن مامور و سایر اشیا عبارت بود
هیئت سفارت انگلیس مرکب از هشت نفر بود که (مستر فورسیت) ریاست (دکتر بلو)
طبیب رفاقت داشت . یعقوب بیک که وارد هندوستان شد از جانب (لرد
نورث بروک) مظهر اکرام و نایل احترام گردید . هیئت سفارت که قبل از یعقوب
بیک بهمراهی یکدسته سوار نظام مرتب از مسلمانان هند حرکت کرده و بمزار شهید الله
رسیده بودند خبر ورود یعقوب بیک را شنیده در همانجا توقف و در ورود یعقوب بیک
بهیئت انها التحاق نموده بودند

مزار شهید الله خواجه

قصبه ایست از قصبات ایالت (قالستان) واقع در دامنه شمالی کوه بلور دارای
پانزده هزار نفس . شهید الله نامی از خواجگان در یک جنگ با چینیان در اینجا
شهید شده نعش او را در اینجا دفن کرده بارگاهی ساخته اند چون سر راه هند
واقع بوده رفته رفته اباد گشته و اکنون قصبه معموری شده است رود خانه

(قوه قاش) از سمت مشرقی این قصبه عبور میکند و ارتفاع قصبه مذکور از محیط بحر دو هزار
پانصد و نود متر است و آن وقت یکی از قصبات حدودیه امارت کاشغر بود
از این قصبه تا کاشغر چهار صد کیلومتر مسافت است یعنی شصت و شش فرسخ (مترجم)
الغرض هیئت سفارت انگلیس در کاشغر مظهر عزت و رعایت گردیده بسفارتخانه
که پیش از این تهیه و تخصیص کرده بودند نزول کرد و محض احترام پانزده تیر توپ انداختند
و برای این احترام مخصوص ملت انگلیس مظهر امتیاز گردید . (مستر فورسیت) نامه ملکه را رسماً
بیعقوبخان تقدیم نمود و در رسم اعلانی امیری که یعقوب خان در مقبره یکی از اولیا
اجرا کرد سفیر مشار الیه با لباس رسمی بهمراهی سفارت حاضر شد . در این رسم اعلان
امارت خان مشار الیه نشان مرصع عثمانی را زده و شمشیر مرصع سلطانی را حمایل کرده بود
از هیئت سفارت (مستر غوردون) بترتیب مهندس و (مستر ترور) سلطان بنا بمساعدت
یعقوب خان تا سرحد روس واقع در سرحد شمالی کاشغر مسافرت نمودند .
(مستر فورسیت) هم عهدنامه آتی المآل را ترتیب کرده در روز پانزدهم ذی الحجه الحرام
سال (۱۸۷۳ م — ۱۲۹۰ هـ) طرفین امضا کرده یک نسخه از آن موقتاً نزد یعقوبخان
گذاشتند و بعد از آنکه نسخه مصدقه آن از هندوستان توسط (مستر شاو)

و (دکتر اسکولی) که بهمراهی ده سوار فرستاده شده بودند بیعقوب خان تقدیم کرده
یعقوب خان نیز آن نسخه را که در نزد خود مانده بود مهر کرده توسط همان مأمورین
بفرمان فرمای هندوستان فرستاد

صورت ترجمه عهدنامه منعقده فیمابین امارت کاشغر و دولت انگلیس

۱ — تبعه طرفین در هندوستان و کاشغر بین خودشان سکونت خواهند یافت
و از طرفی بطرف دیگر مال التجاره ادخال کرده از جنس تعرض مصون و محفوظ خواهند بود
هر گاه باقتضای پولتیک لازم شود که معامله تجاریه موقتاً تعطیل شود موانع که بوده
پیش از این از طرفین رسماً بیکدیگر اعلام خواهد گردید
۲ — این امتیازات مخصوص باشخاصی است که تابعیت دولت انگلیس را
دارا باشد مال التجاره کاشغر که از راه (همالایا) وارد هندوستان خواهد شد
از رسم گمرک و سایر رسوم معفو خواهد بود و مال التجاره که از هندوستان داخل در کاشغر
خواهد شد فقط یک دفعه در مورد در صد از دو و نیم رسم گمرک گرفته و در حمل و نقل
سایر شهرها از رسم گمرک معاف خواهد بود
۳ — حکومت بارهای تجارتی را در اثنای راه نخواهد گشود و هر گاه در تسویه

گمرک اختلافی شود رسم گمرک عینا استیفا خواهد گردید واگر بهمین صورت را هم طرفین
قبول ننمایند در تقدیر قیمت رای وکلای طرفین معتبر خواهد شد

۴ — از جانب دولت انگلیس در پای تخت کاشغر سفیر مقیم و در هر شهری که مناسب
داند یک نفر قونسول ایفاد و اقامه خواهد گردید و از جانب امارت کاشغر نیز در کلکته
سفیر و در سایر بلاد هند هم قونسولها اقامه و ایفاد خواهد گردید

۵ — از تبعه انگلیس هر شخص ماذون با بتیاع و تملیک اراضی و انشای ابنیه خواهد بود
و حسب الاقتضا بدون اطلاع سفارت یا قونسولخانها از جانب حکومت هیچ ماموری
داخل مسکن و منزل رعیت انگلیس نخواهد شد مگر برفاقت مامور انگلیس

۶ — هر دعوائی فیما بین تبعه انگلیس ظاهر شود در حضور یک مامور امارت در سفارتخانه
یا قونسولخانه رؤیت خواهد گردید و اگر یکی از طرفین رعیت امارت باشد دعوا در حضور سفیر
یا قونسول محاکمه گردیده ولی فصل دعوی تابع حکم حاکم امارت خواهد شد

۷ — اگرچه استنطاقهای دعاوی جنائیه در حضور در حضور محاکم امارت خواهد گردید ولی
در این استنطاق یکنفر مامور از جانب سفارت یا قونسولگری در ان مجلس حضور خواهد داشت

۸ — هرگاه از مدعی و مدعی علیه یکی رعیت انگلیس و یکی از رعیت خارجه فقط یکی از انها

اسلام باشد دعوای انها در محاکم امارت رؤیت خواهد گردید اما این هر دو
خارج مذهب اسلام باشند و راضی بحکمیت سفارت و قونسولخانه انگلیس باشند حکومت
امارت از برای فصل دعاوی انها در انجا روی ممانعت نخواهد نمود

۹ — در دعاوی که یکی از طرفین تبعه انگلیس باشد بعد از حکم سفارت یا قونسولخانها
اطلاع حاصل نمایند که ناحقی در ان دعوی واقع شده حق دارند که ان حکم را قبول
نکرده دعوی را بسایر محاکم حواله کرده از جانب خود هم یک مامور بان محکمه بفرستند
که در محاکمه و مرافعه حاضر باشد

۱۰ — این امتیازات تمامی تبعه انگلیس و تبعه شاهزادگان و راجگان هند که
در تحت حمایت دولت انگلیس هستند شمول خواهد داشت و مرعی الاجرا خواهد بود
هرگاه امارت کاشغر بخواهد که با یکی از ان راجگان و شاهزادگان علیحده معاهده
نماید بدولت انگلیس رسما اطلاع خواهد داد

۱۱ — یادداشتها و سایر محررات رسمیه که بسوگند در محل موسوم به (لاداق)
بمحافظت مامورین طرفین تودیع خواهد گردید تا از جانب متعلقه انها تحریرا اجازه
رسمیه داده نشود مراجعت بانها ممنوع است

۱۲ ـــ کسی از تبعه طرفین در کاشغر و در هندوستان بلاوارث فوت کند اموال و
اشیای او بسفارت یا قونسولخانه حکومت متبوعه متوفی تسلیم خواهد گردید و سفیر یا قونسول هم
قرض اورا از باش داده و طلبهای او را نیز تحصیل خواهد نمود

۱۳ ـــ شخصی از تبعه انگلیس در کاشغر نتواند قروض خود را ادا نماید یا مفلس شود اول
ما اول بسفارت یا قونسولگری مراجعت خواهد گردید و انها هم اموال و اشیای او را فروخته
بطلبکاران خواهد داد و اگر اموال او تقرض وفا ننماید بعد از تحقیقات اگر در هندوستان
یا جای دیگر اموال و اشیائی داشته باشد انها را هم فروخته بطلبکاران خواهد
پرداخت انتهی

خلاصه یعقوب خان مامورین راه همراهی یعقوب بیک از اسلامبول بکاشغر آمده بودند
مثل ان شش نفر در خانه مهمان کرد وان شش نفر را که تا حال استخدام نکرده بود مطلق العنان
نموده چهار نفر انهارا در (آقصو) بمعیت بیک قلی بیک اعزام و دو نفر انهارا نیز در نزد
خود استخدام نمود . و از این تاریخ بعد اسم سلطان عبدالعزیز خان در خطبه مذکور و مسکوکات
نیز باسم ان سلطان مسکوک گردید

(مستر فورسیت) در کاشغر چهار ماه اقامت کرده در روز دوشنبه بیست و ششم ماه محرم الحرام

سال (۱۸۷۴م = ۱۲۹۱ه) بنزد یعقوبخان رفته از احترام واکرام که تا ان روز
در حق خود او و رفقای او از جانب امارت اجرا گردیده اظهار رضامندی و تشکر
نمود و رسم وداع را هم ایفا کرد و یعقوبخان نیز در مقابله ازین عقد دوستی ممنون
و مسرور بودن خود را جوابا بیان کرده از سفیر التماس نمود که بحضرت ملکه و نفرهای
هند از جانب خود عوض اخلاص نماید فردای انروز یعنی روز سه شنبه سفیر با معیت خود
متوجه هندوستان شد امرای کاشغر و بیکان عمارت امارت هیئت سفارت
را تشیع کردند و از قلعه نیز نوزده تیر توپ اکرامانه انداخته شد و یعقوب بیک
که در ملاقات سفیر با یعقوبخان حضور داشت بسفارت مخصوصه بهمراهی مراد
افندی باسلامبول روانه گردید

در سال (۱۸۷۳م = ۱۲۹۰ه) (آی بی بی) همشیره بزرگ یعقوبخان باسلامبول و از انجا
بجانب مکه مشرفه عزیمت و بعد از ایفای حج باز باسلامبول عودت نموده نایل احترامات
فوق الحد گردید و چند مو از موهای لحیه مقدس نبوی علیه و آله الف التحیات که
محفوظ خزانه احترامات بشار الیها داده شد که بکاشغر ببرد و او هم در (دوازدهم)
ماه رجب المرجب سال مذکور بجانب ترکستان متوجه شد

یعقوب بیک سفیر امارت کاشغر در اوایل سال (۱۸۷۵ م = ۱۲۹۲ ه) وارد
اسلامبول شده نامه و هدایای خود را در ربیع الاول سال مذکور تقدیم حضور حضرت
سلطانی نمود

خلاصه مضمون عریضه مشار الیه ازینقرار بود: (نامه همایون رسید از فرط سرور
تعظیماً بقصد تیر توپ از قلعه انداخته آیین بستند و در تمامی قلعجات علم عثمانی کشیده
شد چون آرزوی تجدید ارتباط و رقیت داشتیم سکه را بنام سامی شاهنشاهی حضرت
وخطبه را بنام نامی ظل اللهی قرائت نمودیم»

عریضه جداگانه هم درین مضمون بمقام صدارت عظمی نوشته بود و یک لوحه
بسیار مزین و باصنعت در میان هدایا فرستاده شده بود که این دو بیت را
بخط بسیار خوب ریحانی نوشته بودند

عبدالعزیز خان که بچوگان حسن رای — گوی شهنشهی ز شهان جهان ربود
شاه همین بس است که در ملک کاشغر — خطبه بنام و سکه بسیم و زر نمود

هدایای یعقوبخان در حضور سلطانی مقبول و مطبوع افتاد و یعقوب بیک از
جانب سلطانی مظهر اکرام و عنایات کثیره گردید و یک قطعه نشان مجیدی از درجه

اول مشار الیه مرحمت شد و بنا باشارت همایون یعقوب بیک جنرال اغناتیف
سفیر دولت روس را دیدنی کرد و او هم از یعقوب بیک باز دید نمود

در ماه جمادی الاخری همین سال یک قطعه نشان مجیدی از درجه دویم به (بیک
قولی بیک) و یک قطعه از درجه سیم نشان مذکور به (حق قلی بیک) فرزندان یعقوبخان
و یک قطعه از درجه چهارم نشان مذکور بعادل خان برادرزاده خان مشار الیه
مرحمت گردید

چون نامه و هدایای یعقوبخان باعث ممنونیت حضرت سلطانی شد و بعد ذلک
ترقیات قدرت اسلامیه دران حوالی از عمده آمال سلطانی گشت دستخطی شریف
صادر شد که بعض هدایا و آلات و اسباب آتیة الذکر را تهیه کرده برسم هدیه
بتوسط سفیر مشار الیه بکاشغر بفرستند

یک پرده علم از اطلس سبز که اطرافش محشی با کلابتون بآیه اول سوره فتح و در
وسطش طغرای عثمانی بود و قبه طلائی هم داشت و یک عدد ساعت کورنوتر
بسیار سنگین مرصع و با کلابتون مزین بود و پانصد جلد قرآن و بقدر لزوم
کتب راجع بفقه حنفی و شش عرابه توپ تیرپرسه پوندی از فولاد با تمام اسباب

وآلات دوهزار دسته تفنگ انفلید و ششصد کارتوج بسته مخصوص توپها
و شش صد کارتوج پشیرو و چهارصد و پنجاه عدد تاپه و همانقدر فونیه و یک
صندوق مهمات نارنگ و ششهزار و دویست و چهار عدد آلات وادوات
و ده هزار عدد چاشنی فشنگهای (بوکسر) و شصت و یکهزار (چاشنی) و هشتهزار و دویست و
سی من تیر سرب و ده هزار تیر چاشنی و یک دستگاه کامل الآلات از
برای ساختن چاشنی و هر آلات وادوات که برای این اسباب لازم بود
داده شد که ثقلت مجموع اینها پنجهزار و هشتصد پوند بود که تمام اینها با یعقوب
بیک سفیر تسلیم گردید و از برای لشکر و قورخانه کاشغر نیز علی آقای یاور توپچی
و علی آقای یاور استاد چاشنی ساز و کاظم افندی سلطان مهندس و باستیون
ساز بسفیر مشار الیه ترفیق گردید و مخارج حمل و نقل این اسباب تا بندر بمبئی که
عبارت از هزار و چهارصد و هفتاد تومان بود از خزانه پرداخته
شد

یعقوب بیک در ماه رجب المرجب سال (۱۸۷۵م = ۱۲۹۲ه) بحضور سلطانی
داخل و با نواع التفات نائل گشت و فرمانی که بتشویق و مظاهرت سفیر انگلیس

استحصال نموده بود که ترجمه صورت آن نوشته خواهد شد برهنمائی سفیر مشار الیه
بپطرسبورغ رفت که بحضور امپراطور داخل شده عرض نماید و اطمینان دهد که تا
حال حکومت کاشغر مداخلت باختلال و اغتشاش خوقند نداشته و بعد از
این هم نخواهد داشت و طوری رفتار نماید که بلکه وعده معاونت در وقوع جنگ
با چینیان از امپراطور بگیرد

یعقوب بیک نیز بموجب رهنمائی سفیر مشار الیه بپطرسبورغ رفته در انجام مورد
التفات گردید چون امپراطور فرمود که فقره معاونت را با جنرال (قوفمان)
مذاکره نماید از پطرسبورغ براه تاشکند متوجه کاشغر شد

ترجمه صورت فرمانی است که از جانب سلطان عبدالعزیز خان بامارت کاشغر فرستاده شد

جناب اصالتمآب معالی نصاب شرف الکتاب جامع آیات دینداری رافع
رایات سعادت و کامکاری یعقوبخان حاکم صاحب الاعتبار خطه کاشغر مع
توابع و لواحق اطلع الله تعالی بدور عزه من مشارق العز و الاجلال مکتوب متضمن
الوداد شما که بتوسط فخر الاکابر و الاکارم جامع المحامد و المکارم المخلص مزید
عنایت الملک الدائم یعقوب بیک که از خویشان خود تانت تقدیم حضور فیض

نشور ما گردید منظور ما شد و از مضمون آن معلوم گشت که آثار مخالصت و مصادقت که
پیش از اینها بجانب مجمع الاعالی پادشاهانه ما ابراز کرده و نزد شرف همایون ما مقرون
حرمت و تحسین گشته بود باعث شوق و مسار و مباهات و افتخار ان ولا شده و
بالجمله ارکان و اهالی هم دعای شاهانه ما را تلاوت کرده به باب شوکتمآب ما
رابطه تابعیت و انتساب نموده اند و قلمرو داورانه شما با لوای سعد احتوای تاجدارانه
و خطب و مسکوکات بنام خلافت التیام شهریارانه ما زینت یافته است
و چون اظهار شده بود که اگر مساعده شاهانه ما ارزان شود که توارث امارت به
اولاد اکبر و ارشد جاری شود بعد از این هم بلا انصراف و انفصام در طریق اخلاص
و انقیاد ثبات و دوام خواهد گردید لهذا بر مقتضای قوه جاذبه اسلامیه که
ارتباط و مودت معاً در میانه جاری بود در درگاه فیوضات پناه جهاندار را انها
بایصورت اظهار و تکرار مآثر تسلیمیت در حقیقت آن ارتباط و مودت را فعلاً
هم موقع حصول آورده مزید محظوظیت و درباره استحقاق امیرانه شما موجب تضاعف
توجه و محبت ما گشت و همچنین آثار توجه و اخلاص آن اهالی آسیای وسطی که
معتصم حبل متین شرع انور و مرایای صفوت نمای قلوبشان با نوار دیانت منور اند

و مقام معالی التیام خلافت علیای ما ربط رقاب منوچهر نموده اند مستغرق نعمت
ما گشته و مطاوعت معروضه انها در نزد مکارم پیوند پادشاهانه ما مظهر حسن قبول
شده است محض نشانه علنی این امتنان از جانب سنی الجوانب ملوکانه ما نیز به
بشرط آنکه خطبه و سکه ها بنام نامی تاجدارانه ما زینت یابد و سنجاق دولت علیه
که در ان حوالی گشوده شکل و رنگش تغییر نیابد و با این ارتباط و اتباع وقتاً من الاوقات
خلل طاری نگردد مسند امارت را در عهده استیهال شما کماکان ابقا
و یک نامه نامی اثر خاقانی و یک رایت مسعود عثمانی که آیات بشارت بینات
سوره فتح را محتوی است و بعض هدایای دیگر نیز از جناب نباهت نصاب
را تشریفاً و کافه منسوبین و زیر دستان شما نیز تلطیفاً ارسال و اهدا گردید
فاما چنانچه عمده تکلیف مقدس و مشروع ارباب حکومت که مامور حفظ و
حمایت عباد الله اند اعتنا بتنظیم امور و تتمیم اسباب آسایش و حضور
جمعیت بشریه است که مودوع دست امانت انها بوده و هست و همچنین
محض اینکه با انقلابات روزگار ناپایدار و تغییر اصول و افکار همان
جمعیت بشریه گرفتار تفرقه و پریشانی نشوند تا این استقبال کار تشتت و

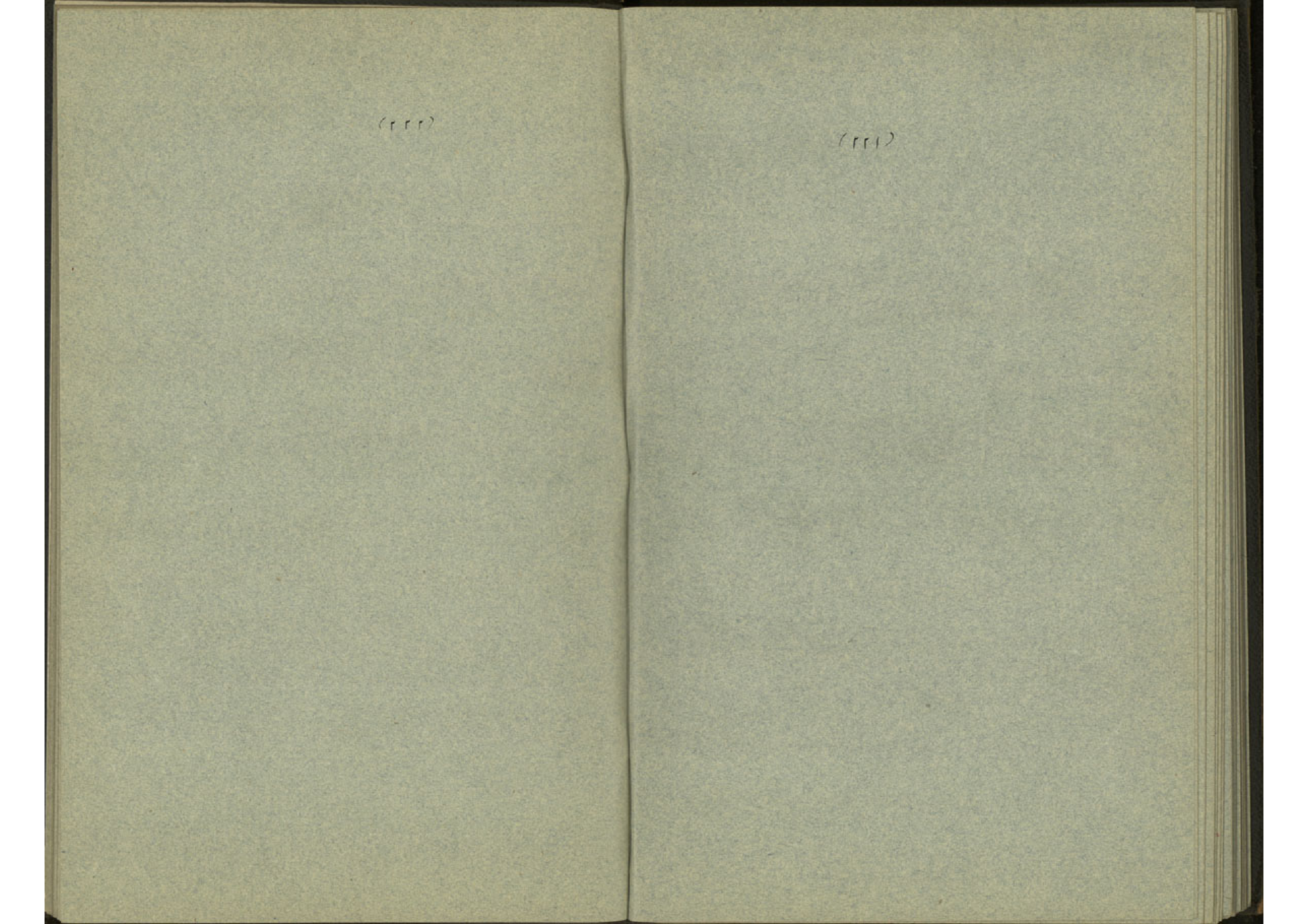
واهتمام نمودن شما نیز منتهی مرتبه وجوب واول آرزو که در تفرقه وراثت دارید
چون مستثنی بتأمین استقبال کار بنظر آمد لهذا اراده مکارم معتاده شاهنشاهانه ما شرف
ریز صحیفه مشروع وصدور یافت که بموجب استدعای خودتان سالف الذکر امارت
مملکت کاشغر بشرایط مسطوره الفوق باکبر وارث شده اولاد شما الی ماشاء الله تعالی بطناً
بعد بطن وعصراً بعد عصر توارث وانتقال نماید

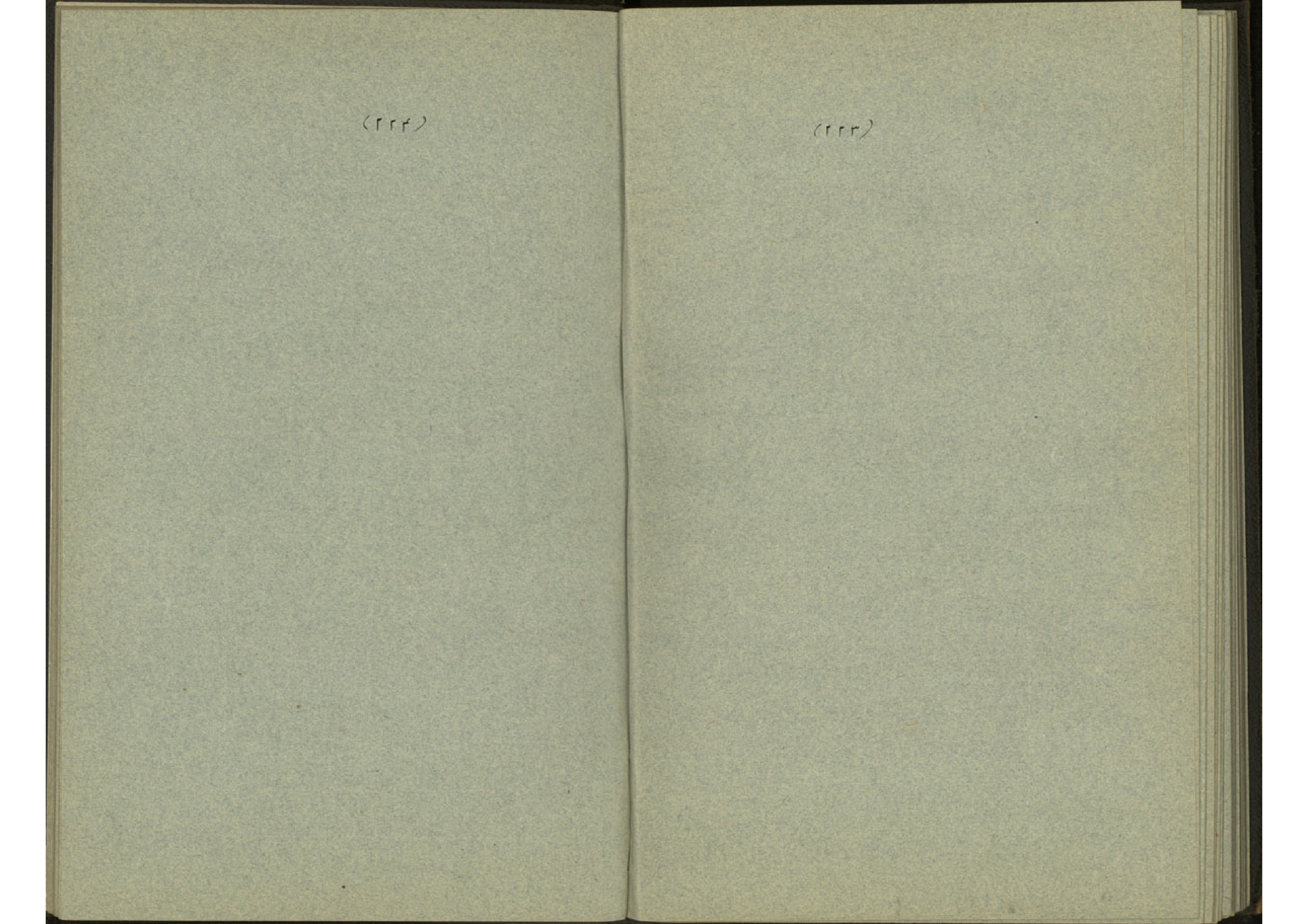
پس عنایات ومساعدات عالیه ما را که در حق احق خودتان باین وجه سرزده ساحت
ظهور گشته بمقتضای درایت وفطانت مفطوره از سر نو تمجید وتقدیر وسلام
سلامت انجام وکمال توجهات مراحم التیام ما را که در مفارق اهالی آن
حوالی مشعشعه پاش است باشخاص لازم الحضور ابلاغ وتبشیر نمایند وهر بار
با ایفای شرطیه خصوصیت بذل همت ودر قاطبه احوال سکنه وتبعه نشر عدل
وداد نموده واز آنکه استحصال وسایل استراحت وامنیت عامه از
واجبات امور است به این امر مهم هم فوق الغایه دقت کنند وچون تزیید
وتوفیر علوم وفنون وحرف وصنایع وزراعت وتسویه طرق ومعابر
وتکثیر وتسهیل وسایط نقلیه وسایل مقتضیه حصولیه مدنیت ومعموریت است

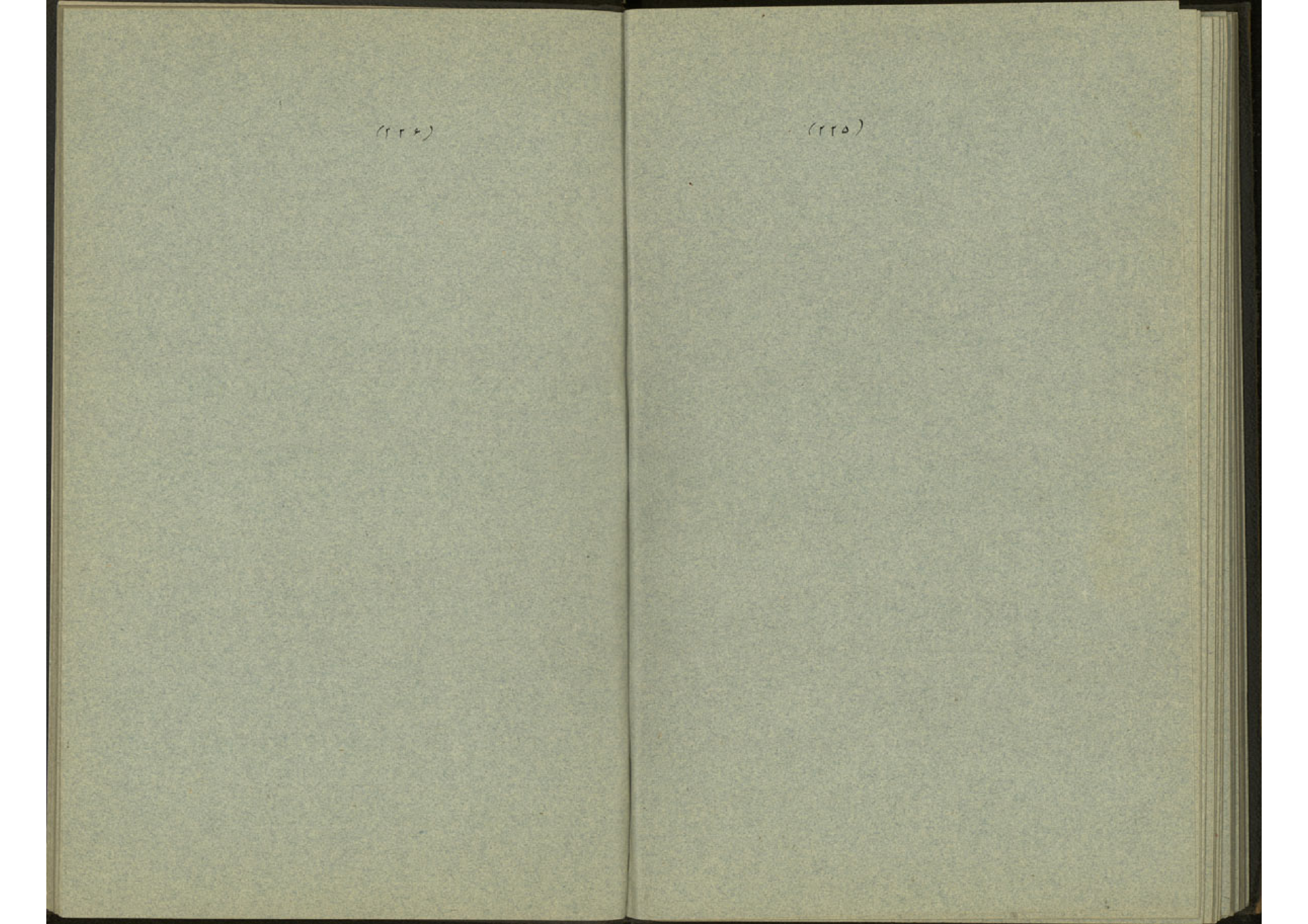
ایهارا او نظر باستعداد وقابلیت اهالی واحتیاجات مملکت سایر تأسیسات
وآثار نافعه را بساحت فعل وجود ایصال نمایند
این یکی هم در نظر حقایق بین خودتان مستور ومخفی نیست که تا محسوبیت
صحیحه نباشد اشتغال بمحاربت مجهولة العاقبه وازین رو بیهوده وبیجا اضاعه نفوس
شریفه واموال نمودن باعث خرابی مملکت وسبب شکست بازوی قدرت وقوت
حکومت است وسالک مسلک فوز وفلاح صلح وصلاح که امروز حسب الحال
در هر طرف عالم طریق صواب اتخاذ گردیده است شدن من کل الوجوه
نافع تر است لهذا اعتبر امنیت که مملکتی که امروز در تحت تصرف امارت آن
حسن اداره واز تسلط دشمن محافظت نموده وبحکومتهای همجوار نیز از راه
معاملات دوستانه ونیات مسالمتکارانه کرده باستکمال اسباب
توسیع دایره امر اهم تجارت بکوشند چه تجارت مدار ثروت وعمارت
هر مملکت وسبب صحیح اقتدار ومکنت هر دولت وحکومت است وداخلاً
نیز باستحصال ترقیات لازمه سعی وغیرت فرمایند که عمده مقصود ومطلوب
ومنتظر ملوکانه ما است واین فرمان عالیشان ما نیز محض اعلام وافهام مطلب.

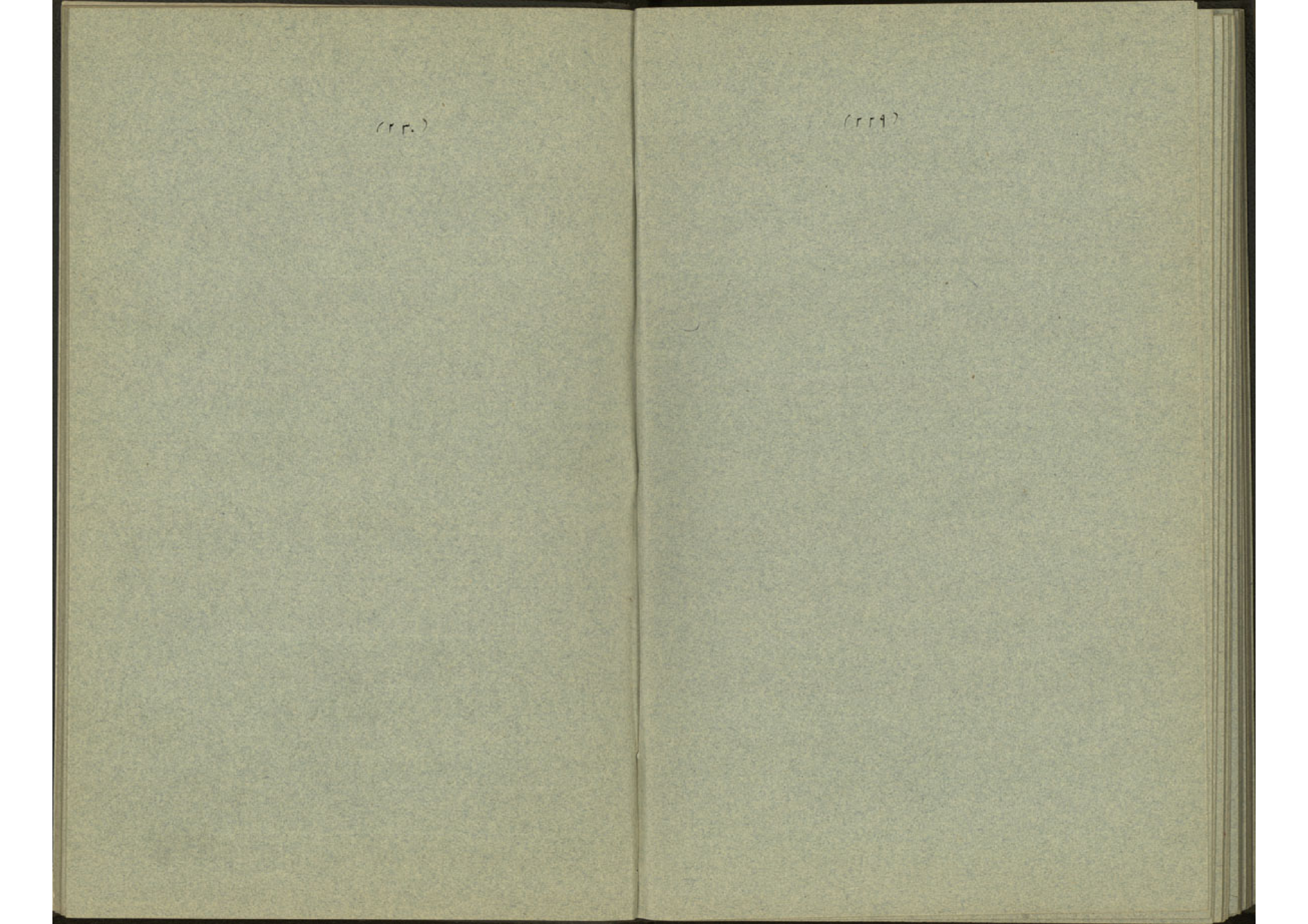
مذکوره از دیوان همایون ما اصدار و ستیار گردید حرره فی محروسه القسطنطینیه فی
الیوم الخامس عشر شهر رجب الخیر لسنه اثنین وتسعین ومائتین والف من هجره من
له العز والشرف (انتهی)

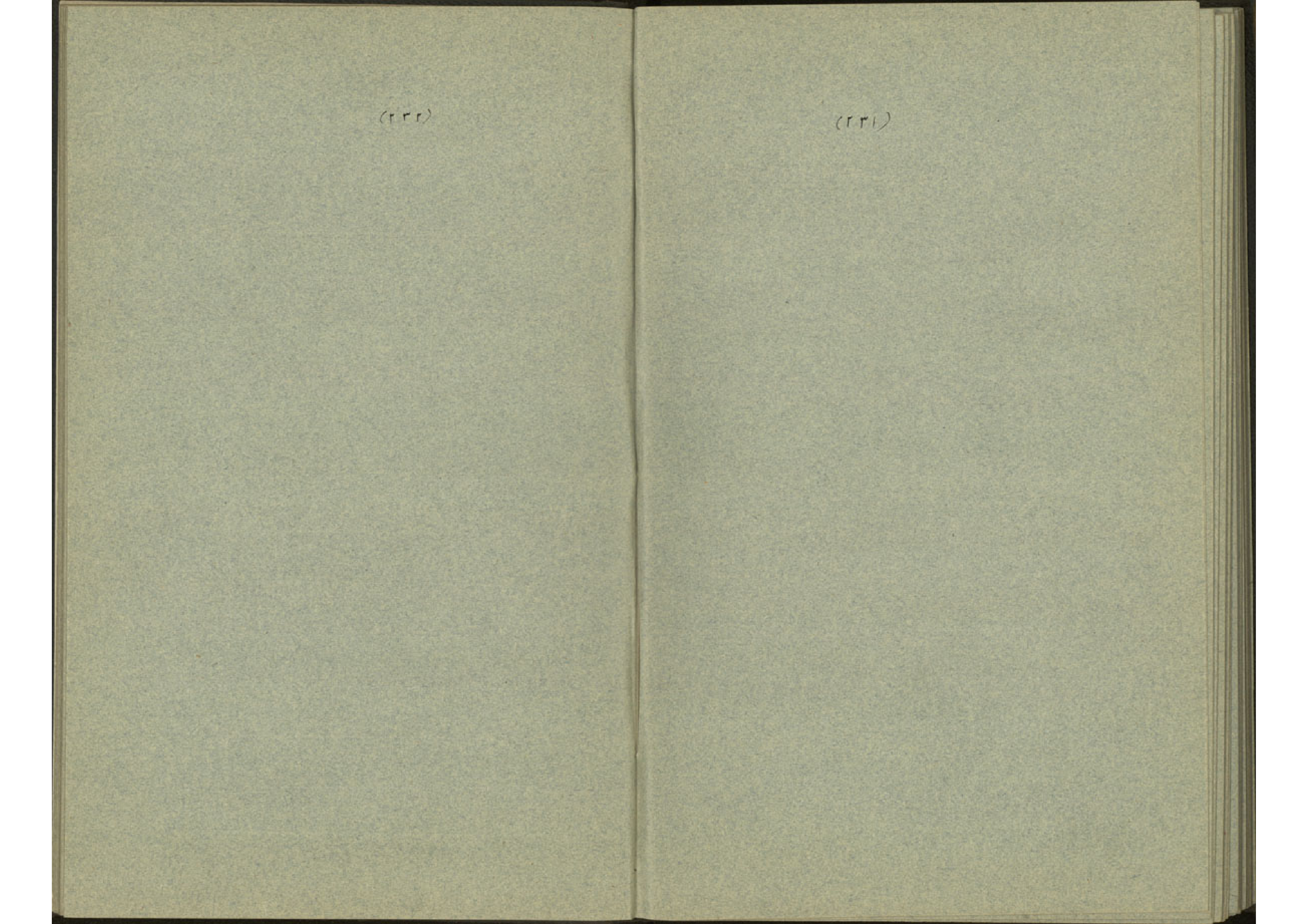
مختصر اسباب و آلاتیکه از برای کاشغر تهیه کرده بودند در رمضان سال
(۱۲۹۲هـ = ۱۸۷۵م) بتوسط مراد افندی و ملا صالح از غیشان کاشغر و آخوند
ملا عبدالله و ملا قربان پنجاه باشی (نایب فوج) و خداویردی از اسلامبول
بهندوستان فرستاده شد وحکومت هند نیز در حق مامورین احترامات
لازمه را با اجرا مخارج حمل ونقل بارها را نیز تا (لاهور) داده چون پیش
از لاهور حکمش نافذ نبود بارها را به مامورین تسلیم نمود و مامورین نیز
مراد افندی و ملا قربان را با بارها در لاهور گذاشته و
کیفیت را هم بعرض یعقوب خان تحریراً رسانیدند
یعقوب خان که مطلع شد از برای آوردن بارها مامورین
لازمه را بسمت لاهور روانه ساخت و مامورین در اثنای راه
با آدمهای











هندوستان قدری اسلحه و مهمات حربیه بتوسط (مستر سالارین) نام سرهنگ
انگلیسی درخفا بیونان فرستاده و بسفیر شاه سلیمان گفت که چون دولت انگلیس
با دولت چین معاهده و عهدنامه دوست هستند نمیتوانند آشکارا امداد شما
نماید

شاه سلیمان فرزند خود پرنس حسن را به (کلکته) و از آنجا به (بمبئی) و از آنجا هم
به (لندن) فرستاده استدعا نمود که دولت انگلیس حمایت امارت یونان
را قبول نماید. چون دولت انگلیس استنکاف از قبول حمایت یونان
نمود پرنس حسن بدربارهای سایر دول معظمه مراجعت کرده از هیچیکی موافق
آرزو و آمال خود جوابی نشنیده در روز اول ماه شعبان المعظم سال (۱۸۷۲م =
۱۲۸۹ه) باسلامبول واصل شد که در معیت مشارالیه (حاجی ابراهیم وزیر جنگ)
و (جنرال یوسف) و (مستر دورلا) و (مستر قوپر) بودند. در روز یازدهم ماه مذکور
داخل حضور سلطان عبدالعزیز خان مرحوم شد بعد از تحقیقات لازمه چون
معلوم گردید بعد مسافت و سایر موانع باتفاق اینها با یعقوب خان حائل است در
اسلامبول هم جز اکرام و احترام علی العاده چیزی ندیده در بیست و ششم

ماه مذکور ما بوسا از اسلامبول حرکت و از راه جدول سویش و مصر قاهره متوجه
هندوستان شد . اگرچه شاه سلیمان در مقابل لشکر چین مردانه ایستاد
و از برای دفع حمایل رستمانه جنگیده در اغلب جنگها غلبه بدشمن نمود ولی
کثرت لشکر چین و قلت مدافعین مسلمین غلبات شاه سلیمان را بیحاصل گذاشت
و بعد از محاربات کثیره و ممتده مسلمانها از هر طرف رو به انهزام
نهادند

اعتراض مؤلف

دران هنگام روزنامجات اسلامبول نمیدانیم برچه خیال بود که بعد از نوشتن
مواقع جغرافیانه امارت یونان چهارصد هزار نفر مسلح با تفنگهای چاقماق دار
نظامی داشتن و دارای سی و شش کرور نفس که بیست و دو کرورش مسلم و باقی غیرمسلم
بودن امارت مشارالیها را بانظار عثمانیان رسانیدند و حال اینکه شاه سلیمان بیش از
پنجاه شصت هزار لشکر نداشت که غالب انها نیز تفنگ فتیله دار و تیر و کمان در دست داشتند
و سایر احوالش نیز در فصول و حواشی در فوق معروض افتاده بود

(انتهی)

مختصر در روز سیزدهم ذی القعدة الحرام سال (۱۸۷۲ م = ۱۲۸۹ ه) شهر شهیر دار الطالیفو
پای تخت مشارالیه بمباشرت دویست هزار لشکر چین محاصره گردید . چون شهر مذکور بسیار
متین و حصین و بیک دیوار استوار که دوره اش سی میل یعنی ده فرسخ بود دائراً
مادار محیط بود و علاوه برین نارین قلعه بسیار سخت و استواری داشت و زمین واقع
فیما بین نارین قلعه و دیوار خارجی باغات و مزارع بود که در هنگام محاصره محصورین
اداره محصولات ان اراضی کرده از جهه گرسنگی قلعه را بدشمن تسلیم ننمایند که غالب
شهرهای معتبر داخله چین برهمین طرح بنا و اعمار گردیده است . الغرض پانتیها
بقدر یکماه و نیم از همین دیوار اول خط مدافعه را نگاه داشته چینیها نگذاشتند
که داخل در مزارع و باغات شوند . چون چینیان نتوانستند جبراً داخل در
قلعه شوند طریق حیله را پیش گرفته یکی از صاحب منصبان فرومایه و خاین شاه
سلیمان را برشوت و مواعید با خودشان ساختند و در شبیکه ان خاین دروازه را
گشوده داخل در قلعه شده بعد از مقتول افتادن چندین هزار نفس از فریقین عاقبت
غلبه بر مسلمانان کرده دران اراضی جای گیر شدند و مسلمانان مجبور در تحصن نارین قلعه
گشتند . چینیان مزروعات و محصولات و انبارهای غلات را ضبط کرده

مسلمانان را سخت محاصره نمودند. محصورین مدتی هم شجاعانه بدفاع برآمده تا آذوقه داشتند
قلعه را بچینیان ندادند. وقتی که آذوقه آنها تمام شد و قحط و غلا بنای حکمرانی در میان آنها
گذاشت مجبور به تسلیم قلعه شده چند بار ایلچی فرستادند که بشرایط چند قلعه را تسلیم نمایند
چینیان ایلچیان شاه سلیمان را کشته بدون شرط تسلیم قلعه مُصر شدند و بواسطه
منادیها اعلان نمودند که اگر قلعه را بدون قید و شرط تسلیم نمایند با اهالی خسارت مالی
و جانی نخواهند رسانید. عاقبت کار اهالی از گرسنگی بستوه آمده قرار دادند که شهر
را تسلیم نمایند. چون شاه سلیمان از هر طرف مأیوس شد اولاد و عیال و سایر متعلقان
خود را جمع کرده خطبه آتی الترجمه را خواند: «اولاد و عیال و خویشاوند و سایر متعلقان!
بشنوید و آگاه باشید که عمده مقاصد چینیان ازین حرکت خصمانه مرا و شما را زنده
بدست آوردن اول در جلو ما تعرض ناموس و هتک عرض ما نمودن و بعد هر یکی
از ذکور و اناث و کبیر و صغیر ما را بانواع عقاب و عذاب وحشیانه بمرتبه شهادت
رسانیدن است چون آخر کار گذشته شدن است و خلاصی نیست صلاح این است
که فلاکت حقارت و ذلت هتک ناموس و عصمت را ندیده ما خود ما را مسموم
بسازیم و هزار عقاب و نکبت و ذلت را نچشیده دست تضرع و نیاز بدامن مرحمت

و مرحمت کبریا بسته داریم اینک من شربت مسموم را حاضر کردم هر کس حفظ ناموس خود
را میخواهد و غیرت و حمیت اسلامیه را دارد از این شربت یک گلاس
خواهد نوشید!......

حضار که این خطابه را شنیدند چاره جز از قبول این تکلیف نیافته گریان و نالان ذکور
و نسوان و بزرگ و صبیان یک یک از آن جام جان ستان نوشیده با هزار ناله و زاری
جان شیرین را تسلیم جان آفرین کردند!... و سلیمان شاه نیز در یک تخت روان نشسته
خود را تسلیم چینیان نمود چینیان تخت روان را بر دوش کرده پیش سردار کل
خودشان بردند چون او هم در تخت روان از آن شربت سم آلود آشامیده بود او را هم
میت یافته سرش را بریدند و بنا بعادت خودشان در یک قفس آهنین سر مقطوع
او را گذارده به (پکین) فرستادند. آنچه بعضی بر آنند که چون سم تأثیر بشاه سلیمان
نکرده بود چینیان زنده بدست آورده بانواع عذاب او را بمرتبه شهادت رسانیدند
خلاف واقعیت صحیحش این بود که معروض افتاد. اما چینیان که داخل در شهر
شدند بر خلاف وعد خودشان صبیان و نسوان نگفته متجاوز از پنجاه هزار بی گناه
را بقتل رسانیده اموال شان را تاراج نموده و فضاحتی نماند که بوقوع وحشیگری نگذارند

وبعد از شهر (طالیفو) بر سر شهر (مومین) رفته بعد از دوازده روز محاصره ان شهر را نیز از
نداشتن استحکام مثل شهر (طالیفو) ضبط کرده در روز دوم جمادی الاولی سال مذکور داخل
شده در انجام مثل شهر (طالیفو) حرکت ظالمانه را پیشه گرفتند . (پانیتها) دیدند که کاملا
محو و نابود خواهند شد اهالی باقیه بکوهستانات و سایر جاها گریخته پریشان شدند از ده
نفس این پریشان شدگان نه نفس در سفرها و در اثنای راه تلف شده و هشت ده
هزارشان بهزار فلاکت و مشقت بحکومت هند التجا و دخالت نمودند . اگرچه بعد ازان
رزیعه هم پانیتها از شدت مظالم چینیان بستوه آمده اقدام بایقاع شورش یاغیانه
نمودند ولی از نماندن قدرت بزودی لطمه چینیان را خورده بالضروره متحمل مظالم
چینیان گشتند

ترجمه احوال شاهزاده قونغ

این شاهزاده فرزند (تا - او - قو - آنغ) خاقان سابق و برادر (هی - انغ - قونغ)
خاقان سابق و اسم اولی ان (ییچ - صو) بود . در جلوس (هی - آنغ - قونغ) ملقب به
(قونغ) گردید بسیار عاقل و دور اندیش بود . موقع اقتدار دولت چین و احوال
حکومات اروپا را خوب میدانست در زمان ترک حکومت (هی - آنغ - قونغ) خاقان

بر مسند ریاست هیئت امنای خاصه استقرار بهمرسانیده سیزده سال در ان مقام امور
داخله و خارجه دولت چین را بطور مطلوب اداره نمود بعد معزول شد . و سبب عزلش
این بود که (تونغ - چی) امپراطور را وادار بقبول سفرای اجنبیه نمود و این فقره باعث حدت
و خصومت چینیان و سبب عزل و نکبت ان شاهزاده شد اما خاقان مشار الیه که واصل
سن رشد شده عنان اشهب سلطنت را دست گرفت قدر ان شاهزاده کار آزموده را دانسته
باز بریاست هیئت وزرای خاصه سرافراز نمود ولی بعد از فوت او که فرزند شاهزاده
(چون) بر اورنگ خاقانی نشست بصوابدید وصیه های برادرش که پدر خاقان بود بجای
او رئیس وزرا تعیین گردید (مترجم)

کلکته

دار الملک فرمانفرمائی هندوستان انگلیس و مرکز ولایت بنگاله است . در طرف شرقی
هندوستان و در نقطه انصباب یکی از شعبات رودخانه گنگ بلنگرگاه بنگاله واقع و
هشتصد هزار نفس را جامع انواع اثار نفیسه اسلامیه و تاسیسات مدنیه را دارا یک شهر
شهیر آباد است (مترجم)

بومبی - بومبای

این شهر شهیر در سمت مغربی هندوستان و در ساحل دریای عمان واقع و سی و شش هزار نفوس را شامل مرکز اداره و دارای انواع آثار مدنیه اسلامیه و غیر اسلامیه است در سال (۱۵۳۰م = ۹۳۷ه) در تحت اداره (پورتوغال) ها داخل شده در سال (۱۶۶۱م = ۱۰۷۲ه) بدست انگلیسها افتاد در ظرف هفده روز کشتی دودی از اسکندریه

جدول سویش باین شهر میرسد . (مترجم)

باز کاشغر

یکماه از عودت سفرای روس که بکمال رضامندی از حسن قبول و تشکر از اکرام و احترام یعقوبخان داشتند بنا بتشویق روسها بعزم جنگ با کاشغریان چینیان متوجه آن سامان شدند . چون حرکت چینیان را (لوجودارین) و (شهودارین) شنیدند بدون فوت وقت این فقره را بحضور یعقوبخان اطلاع . یعقوب خان این حوادث را از همه پنهان کرده حتی به (دیک قلی بک) هم نگفت . اما روسهای در سایر بلاد آسیای وسطی بطور دیگر این حوادث را نشر کردند و نشریات انها بعضا راست و بعضا دروغ بود که از نیقرارات : (دولت چین بسردار جنرال (شوشغون) یک اردوی صد هزار نفری از برای استیصال یعقوبخان رو بکاشغر روانه ساخت بیست هزار نفر انها جلو آمده در سرحد قالموقستان منتظر اند که باقی هشتاد هزار هم

بانها ملحق شوند انوقت نصف این اردو بطرف (ایلی) و نصف دیگرش بطرف کاشغر حرکت نمایند

الغرض یعقوبخان در روز چهارشنبه سیزدهم ربیع الآخر سال (۱۸۷۵م ۱۲۹۲ه) بنام تحقیق و تفتیش حرکات ولاة و احوال اهالی بهمراهی چهار پانصد نفر نوکر حرکت کرده به (ینگی حصار) رفت و بعد از یک روز اقامت در ینگی حصار به یارکند عزیمت و از انجا هم بقدر یکماه اقامت نمود از یارکند هم بمرال باشی و از انجا نیز به (آقصو) رفته در شهر مذکور هم شش ماه اقامت اختیار کرد . با اینکه مقصود مشار الیه خود را بسرحد رسانیدن بود این وضع مسافرت را بجهة این اختیار نمود که مبادا اهالی خبردار از حرکات چینیان شده گرفتار خلجان و هیجان شوند . و مفسدین و منافقین نیز از پای تخت دور افتادن خود را غنیمت شمرده اخلال و شورش برپا نمایند . این بود که هر شهری رفت انهارا که میدانست منشأ و مبنای فساد خواهند بود بیک بهانه گرفته در زندان کرد و بولات و حکام قدغن اکید نمود که همیشه در تفتیش و تحقیق بوده فرصت حرکت بصاحبان شقاق و نفاق ندهند و در غیاب تیقظ حرکت نموده غافل از اوضاع مملکت و خیال اهالی نشوند . یعقوبخان از آقصو (مبارک نامه) یعنی حکم فرستاده از بیک قلی بیک نیاز بیک و اسمعیل حقی و هردو یوسف افندیها را

خوانت وشار الیهم که آمدند مامور بمشق لشکر و نظم افواج نمود . و بقدر یکسال به آقصو
آمد و علم را که از اسلامبول آورده بود بیعقوبخان تقدیم نمود . این علم ثانی اثنین همان لوای
شرافت التوای حضرت نبوی بود که در خزینه خاصه محفوظات و خطیب مسجد جامع سلطان
سلیم از روی همان لوای سعادت این علم را اعمال کرده بود یعقوبخان این علم را بسیار
محترم داشت حتی سه روز علی التوالی در زیر آن عدل و داد نمود . یعقوب بیک که بقدر
یکماه در وطن خود ماند خان مشار الیه باز او را بسفارت مخصوصه باسلامبول و بدربار
دولت انگلیس فرستاد که جد و جهد بمنع محاربه چینیان نماید

دران هنگام یک هیئت مبعوثه از جانب خوانین ترالکه باقصو آمده از یعقوبخان التماس
کردند که مقداری از قشون باینها بدهد که شر روسها را از سر خودشان دفع و رفع نمایند . چون
خان مشار الیه با روسها معاهده مع ذلک در جلو چینیان مجادله بود و نخواست که دران هنگام
دولت روس را از خود برنجاند معذرت خواست . چون ترکمنها از مظالم و زبون کشی روسها
بیزار شده قرار گذاشته بودند که یک جنگ حیاتی و مماتی بلشکر دولت مشار الیها نمایند
بعد از آنکه از یعقوبخان مایوس شدند از امیر بخارا و از امیر خوقند هم استمداد کرده اند
اینها هم جواب یاس گرفتند . دران هنگام از خوقند هم هیئت سفارتی آمده استمداد

نمود که بسرداری بیک قلی بیک پنج شش هزار لشکر نظام بخوقند بفرستد و بعد از
آنکه رفع اغتشاش شود مملکت فرغانه را تسلیم میرمومی الیه نمایند . چون یعقوب بیک
پایه و مایه خوقندیان را خوب سنجیده بود میدانست که آنچه اینها تخیل کرده اند بحصول
نخواهد پیوست و دولت و مرام بیهوده و بیجا اغتصاب احمقیت بزرگ اینها را بیک زبان
گریز مخبه از سر انداخت

استطراد مؤلف

نظر بجریان ظاهری این وقوعات عیالیت یعقوبخان را متواخذ نمود که چرا بمراجعت
خوقندیان و ترکمانان که دشمن جان روسها بودند و از او استمداد کردند باینها یاری
نکرد و اگر باینها امداد میداد تمام اهالی اسلامیه آسیای وسطی در تحت لوای خان مشار الیه
جمع شده روسها را از آن خاک بیرون میکردند ولی بر احوال از زمان آن سامان
اگر نظر عالمانه بیفکنیم خواهیم دید که اتفاق قبایل و عشایر و امرا و خوانین و اهالی اسلامیه
آن حوالی دران هنگام عبارت از کلمات لاطایل و بیهوده و جعلی و بی دوام و در حقیقت
اتفاق و اتحاد محال و بی انجام بود زیرا آدمی در بساط نبود که منافع عامه را مرجح بر منافع
شخصی دانسته محض سلامتی بنی نوع خود بکوشد و اینها که روسا و اعیان و اشراف

اقوام مذکوره میبودند همه مغرض و خودخواه و رعیت بخت کن و مبتلای داء الحسد

بودند و معلوم بود که با وجود اینها خود خلیفه ثانی یا عبدالملک مروانی هم میبودند نمیتوانستند

از عهده کار روسها بیرون بیایند نظر باین موضع یعقوب خان را نباید مواخذه نمود که چرا به

خوقندیان و ترکمانان امدادی نداده بلکه تحسین و تمجید کرد که با تحریکات روسها از نتیجهٔ

دشمنی اینها را در حق خود متنفر نموده است (انتهی)

القصه یعقوب خان در آن قصه بود که از افغانستان یک هیئت سفارت آمد اینها را

هم خان مشارالیه با جلال تام و احترام مالاکلام پذیرفت و فرمود مثل هیئت سفارت

روس برای اینها هم عرض لشکر کردند. سبب آمدن این هیئت این بود که عبدالملک

خان فرزند خان بخارا که التجا به یعقوبخان کرده و در کاشغر در تحت حبس نظری مانده

بود محرمانه عریضه بشیرعلیخان امیر افغانستان فرستاده استدعا نموده بود که او را از یعقوبخان

دوستانه طلبیده بافغانستان ببرد. سفرای مشارالیه هم برای اینکار آمده بودند. این مطلب

که بیعقوبخان اظهار کردند دادن عبدالملک خان را بامارت افغانستان بعزت نفس

خان مشارالیه گران آمده گفت (افسوس دارم که قبل از تشریف شما اجازه زیارت

مکه مشرفه خواستند و منهم لوازم سفر مشارالیه را تکمیل حتی تشییع کردم متوجه آنجانب معظمه

جلب شده حالا بلکه از لاهور هم گذشته باشند). اما قبل از آنکه سفرا از کاشغر حرکت نمایند محتاج

لازمه عبدالملک خان را داده مخفیانه بجانب حجاز مغفرت طراز روانه ساخت که خان مشارالیه

بعد از ایفای حج و جمیع حجاج و غیره باسلامبول هم رفته بود. چون موقع بدست آمد سبب التجا نمودن خان

مشارالیه را نیز بنا بوعده که در فوق کرده بودیم لازم است بعرض مطالعه کنندگان

برسانیم:

در سال (۱۸۶۸ م = ۱۲۸۵ ه) که امارت بخارا از روسها شکست خورده امضا به آن عهدنامه نمود

که کذاشت و سمرقند را بروسها ترک نمود این فقره باعث انفعال عبدالملک خان ابن مظفرالدین

خان امیر بخارا شد که آنوقت حاکم (کومنه) بود. این قهرمان رستم صولت که در حقیقت مجسم از غیرت

و حمیت بود مصالحه پدر را قبول نکرده بنای جنگ و جدال را با روسها گذاشت. و نائره

حرب و قتال برافروخت. چون سورت و جلادت و سطوت شمشیر خان مشارالیه باعث دهشت

روسها گشت روسها از خان مشارالیه مظفرالدین خان امیر بخارا شکایت کرده مقداری کافی

ازو لشکر خواسته شد که در دفاع همه خان مشارالیه نیز مقداری از لشکر پایتخت بروسها فرستاد که

ضد فرزند خود استعمال و استخدام نمایند. عبدالملک خان فهمید که قوه عسکریه خود در مقابل

عسکرین بخارا و روس نمیتواند استادگی نماید چار پنجهزار سوار جرار که در خدمت جهاد از جان و مال

وعیال خودشان دست کشیده با مشار الیه همراهی میکردند از خاک بخارا بیرون آمده التجا بشیرعلیخان

امیر افغانستان نموده است. حاکم بخارا برای تکمیل روسها بقدر پنجهزار لشکر مشق نظام داده بود .

چون شیرعلیخان در جواب نامه گفته بود که هنوز وقت این کار نیست اگر قدری حوصله نمایید

در وقت مرهون اسعاف مسئول شما میشود از آنجهت از خان مشار الیه مایوس شده بهمراهی سوارهای

خود بکاشغر آمده این التماس را از یعقوبخان نموده بود . چون یعقوبخان نمیخواست در بودن مثل

چنینیان دشمن دولت روس را هم برای خود دشمن علیحده بتراشد التماس اورا قبول نکرد

ومعهذا ملک خان مشار الیه را هم نگذاشت که از کاشغر بیرون رود . از آنکه سوارهای خان مشار الیه

شجیعتر و بهادرترین عساکر بخارا بودند اینهارا یک یک از خان مشار الیه دور گردان نموده هر

ده بیست نفر اینهارا بشهری یا قصبه از مملکت کاشغر فرستاده سکون داشت . ومدتی نگذشت

که بعضی از کاشغریان بخیال افتادند که یعقوبخان را کشته عبدالملک خان را امیر کاشغر نمایند

یعقوبخان که از خیال اینها اطلاع بهم رسانید خان مشار الیه را دیگر نگذاشت که بمیل خود حرکت نماید

در تحت حبس نظر گرفته بود تا که بانجواستن امیرشیرعلیخان بجانب حجاز روانه

ساخت

در بیان نتیجه احوال امارت خوقند

در سال ۱۸۷۵ م = ۱۲۹۲ ه) بود که بعزم سفارت کاشغر از تاشکند بخوقند یک هیئت سفارت

روس وارد شد . این سفارت مرکب از هشت جنرال و چهل و پنجاه نفر صاحب منصب دیگر

بود . عمده مقصود این هیئت سفارت راههای کاشغر را از نقطه نظر سوق الجیش تفتیش و

تجسس بود . چه دولت روس خیال استیلای کاشغر را داشت . چون در آن هنگام

قرغیزها با قپچاقها مجتمع گردیدند خدایارخان امیر خوقند راضی نشد که هیئت سفارت بکاشغر رود و برامر ایستند

که از جانب قبایل عاصیه آسیبی بهیئت سفارت وارد آید . اما هیئت سفارت اعتنا بحرف

خدایارخان نکرده حرکت نمود ولی اینکه گرفتار مانعه شوند تا سر حد (اوش) رسیدند

اما در آنجا قبایل عاصیه مانع عزیمت اینها شده و اینها هم مجبورا بخوقند معاودت نمودند . بنابرآن

خدایارخان بعزم تنکیل و تنبیه قبایل عاصیه بسرداری عبدالرحمن (ابداجی - آبتابه بردار)

وعیسی اولیا نام سرکرده ها عساکر کافیه بیورتهای قرغیز و قپچاق ارسال داشت . چون در آن

هنگام خدایارخان با روسها مماشات کارانه معامله میکرد و در سوء اداره و مظالم دوام داشت

یک قسمت از اهالی شوریده در ضد خدایارخان علم عصیان را برافراشته . بنابراین ناصرالدین

خان فرزند اکبر وارث خان مشار الیه نیز الحاق بشورشیان نمود سرداران موهومی الیهما که قبایل

عاصیه را تنبیه کرده داخل در دائره اطاعت نمودند در هنگام مراجعت اطلاع شوریدن

اهالی بهم رسانیده انها هم ملحق بشورشیان شدند و بالاتفاق ناصر الدین خان را در شهر
(اندیجان) بر سریر امارت جلوس دادند. این خبر که در خوقند شایع شد برادرزن
خان مشار الیه نیز از خوقند گریخته بناصر الدین خان پیوسته بیعت کردند. اگرچه خدایار خان
از برای خاموش کردن آتش اختلال مقداری از قشون بسمت اندیجان فرستاد ولی انها هم
لدی الورود دست بیعت بناصر الدین خان داده ربقه نوکری را بر رقبه خدمت نهادند.
خان مشار الیه اطلاع یافت که لشکر هم باو خیانت کرده بفرزندش پیوسته اند قرار داد که لشکر
باقی را برداشته شخصا عازم اندیجان شده شورشیان را تنبیه نماید اما در همانشب باقی
لشکر با همراهی جمعی از اهالی فرزند دوم خان مشار الیه را برداشته باندیجان گریخته خدایار خان
را بی یار و معین تنها در خوقند گذاشتند و باینهم قانع نشده بعزم خلع خدایار خان از
امارت متوجه خوقند شدند. خدایار خان که از امدن شورشیان آگاهی یافت غریق دریای یاس
و فتور شده بعزم اینکه بامداد لشکر روس باز مسند امارت را بدست بیاورد زنان و اطفال
و مامورین روس را و از خزانه خود مبالغی نقود و جواهر و سایر اسباب و اشیاء ذیقیمت را
برداشته متوجه تاشکند شد. اما روسها این اختلال و اختلال سال گذشته را عذر و عطف
بتحریکات یعقوب خان کرده ادعا مینمودند که تمام اغتشاشات خوقند را تحریک یعقوب خان بپا نمود.

القصه ناصر الدین خان خوقند را ضبط و بتامین و آرزوی اهالی بر روسها اعلام جنگ نموده در
قراولخانهای سرحد و هرچه از لشکر روس ساخلو بود مقتول و مطرود و طرق مراسله تاشکند و خجند و
سمرقند را مقطوع ساخت. چون غلیان افکار که در دل اهالی حاصل شده فوق الحد بود ذکور
و اناث و کبیر و صغیر اسلحه برداشته و جزم نموده بودند که روسها را تماما از آسیای وسطی طرد
و تنکیل نمایند. عبدالرحمن (ابدابه جی) و عیسی اولیا بسرداری لشکر انبوهی (خجند را) در تحت
محاصره گرفته و تا تاشکند چاپوچی فرستادند. و روسها فهمیدند که بودن وجود خدایار خان
در تاشکند خالی از مخاطره نیست خان مشار الیه را بوعده اینکه بعد از رفع شورش باز
بر مسند امارت جلوس خواهند داد به (اورانبورغ) روانه ساختند. جنرال قوفمان
دید که روز بروز مخاطره بزرگ میشود سالک طریق حیله شده ایلچی نزد سرداران مشار
الیهما فرستاده اظهار نمود که هرگاه لشکر خودتان را از خجند عقب بکشید و بموجب عهدنامه
مقصوده فیما بین من و خدایار خان حرکت نمائید ناصر الدین خان را رسماً امیر خوقند شناخته
دیگر هیچگونه مداخله بامور خوقند نخواهم. چون بعضی هدایا و مقداری نقد هم از برای
سرداران و عساکر متحشده بر خجند فرستاده بود سرداران مشار الیهما فریب سفیر جنرال قوفمان
را خورده لشکرشان را از خجند عقب کشیدند و در موضع مستحکم موسوم (مهرم) واقع در

خوقند اردو زدند . بنابرین جنرال قوفمان لشکر روس که در تاشکند و سمرقند ساخلو بود جمع کرده
متوجه (مهرم) شد و لدی الورود بنای جنگ و ستیز را با سرداران مشار الیهما گذاشت . چون
لشکر اسلام غیر منظم و جاهل از فنون حربیه جدیده و بخصوص دارای تفنگهای فتیله دار و
چاقماقدار و تیر و کمان و داس و تبر و شمشیر بودند و علاوه برین فیمابین اهالی دهات و قصبات
و عشایر و قبایل که در اردوی این دو سردار تحشد کرده بودند نقار و نفاق بود در مقابل عساکر
منظم و مسلح با اسلحه جدیده نتوانستند ایستادگی نمایند منهزم و مجبور برجعت خوقند شدند . حال
انکه روسها پیش از انکه لشکر بنقطه (مهرم) کشند بعضی ناسلمانها را بخوقند فرستاده
امیر و اهالی را اغفال کرده و مجبور نموده بودند که با روسها بسازند لهذا خوقندیان راه
دخول را بر لشکریان منهزم بسته نگذاشتند که داخل در خوقند شوند و انها هم مایوساً متوجه
(اندیجان) شدند . جنرال قوفمان نیز بنا باین مظفریت بقریه (بنتچه) واقع در مسافت چهار
میل خوقند آمده ایلچی بخوقند فرستاده و اظهار داشت که ما ابداً دشمنی با خوقندیان نداریم
و از انکه عمده آمال ما قبایل عاصیه قرغیز و قبچاق را تنبیه کرده داخل دایره اطاعت
نمودن است التماس دارم که لشکر روس را اسانو تا در شهر بپذیرید و بناموس خود
سوگند میکنم که !!! بعد از تخلیه شغب لشکر روس را از شهر بیرون آورده بشما تسلیم نمایم

و نیز رود خانه سیحون را فیمابین ولایات آسیائی روس و امارت خوقند حد
فاصل قرار دهیم و میدانید که شان مثل من یک سردار روس نیست که اختیار
دروغ نماید !! این تکلیف جنرال قوفمان از جانب ناصر الدین خان و اعیان امارت
او قبول گردید و لشکر روس داخل در خوقند شد و بموجب عهدنامه که فیمابین جنرال
قوفمان و ناصر الدین خان منعقد گردید ناصر الدین خان رسما میر خوقند شناخته شده و
امارت خوقند نیز در مقابل این موهبت عظمی اشهر (نمنگان) و اراضی متعلقه
امارت واقع در ساحل شمالی رود سیحون را بروسها دادند و متقبل شدند که در ظرف
سنوات معلومه شش کرور منات یعنی دو کرور تومان غرامت جنگ بروسها بدهند
. این فقره را که عبدالرحمن آبدار بچی و عیسی اولیا شنیدند پر از آتش غضب شده
علم عصیان را بر ضد ناصر الدین خان برافراشتند . جنرال قوفمان نیز ناصر الدین خان
را همراه خود برداشته رو بشهر (مرغلان) توجه رایت استیلا نموده بدون اراقه
اراقه قطره خونی داخل در شهر مرغلان شد و بتوسط منادیها باهالی اعلام نمود که
صد و پنجاه هزار طلا بعنوان غرامات جنگ ندهید تمامی شما را مقتول و شهر را ویران
خواهم ساخت

اهالی بیچاره چون نتوانستند دفعتاً این مبلغ را ادا نمایند ریش سفیدان واعیان
خودشان را پیش جنرال قوفمان فرستاده استدعا کردند که مهلتی از برای جمع آن
مبلغ با ایشان بدهد و مقداری از لشکر روس هم در شهر بگذارد که مباشر این کار باشند
. جنرال قوفمان هم این استدعای اهالی را پذیرفته مقداری از لشکریان
خود در مرغلان گذاشته متوجه (نمنگان) شد و در اینجا بناصرالدین خان اجازه داد که
بخوقند برود . . . لشکر روس که در مرغلان مامور تحصیل غرامات جنگ بودند چون
بنای ظلم و تعدی را در حق فقرای اهالی گذاشته حتی سلمه السلام داخل در خانهای
مسلمانان شده دست تعرض بعرض و ناموس اهالی دراز کردند مسلمانان ازین
حرکت وحشیانه روسها سخت رنجیده بایوسا قیام و عساکر روس را قتل و اعدام
نمودند بقیة السیف آنها بنمنگان گریخته اطلاع از وقعه مذکور بجنرال قوفمان دادند
. درین اثنا قبایل قرغیز و قبچاق پولاد خان ابن مرادخان ابن محمد عالم خان را که در
(اوزگند) متولد شده بود بشهر اندیجان آورده برای خودشان امیر نصب و بیعت
نمودند . جنرال قوفمان که ازین وقعه خبردار شد توجیه مرایات استیلا بسمت اندیجان
کرده بنای جنگ و ستیز را نهاد ولی شکست از لشکر اسلام خورده رجعت بنمنگان

نمود . پولاد خان بهمراهی مقدار کافی از لشکریانش عبدالرحمن آفتابه‌چی را
در اندیجان گذاشته بهمراهی فی لشکر متوجه مرغلان شده آن شهر را هم بقبضه تسخیر آورد
. اما جنرال قوفمان لشکری که در معیتش بود بدو فرقه تقسیم کرده یک فرقه را در
اندیجان ساخلو گذاشته و فرقه دیگر را بحفظ شهر (چوست) مامور کرده بتاشکند عودت
و جنرال (اسکوبلف) را بنمنگان اعزام نمود

— جنرال اسکوبلف —

در سال (۱۸۳۶م = ۱۲۵۲ه) متولد و بعد از تحصیل فن حرب داخل در قشون دولت
روس شده در سال (۱۸۷۳م = ۱۲۹۰ه) نائل منصب سرتیپی گشته بکومانداني
یک فوج سوار قزاق مامور بسفر خوارزم شد و در سال (۱۸۷۵م = ۱۲۹۲ه) بمنصب
جنرال نائل و مامور باستیلای خوقند گردید و در سال (۱۸۸۱م = ۱۲۹۸ه) در جنگ
ترکمه و کوک تپه مظهر غلبات شده نام خود را باشتهار رسانید و در سال (۱۸۸۲م
= ۱۳۰۰ه) خطابه که در مجلس رسمی کرده بود تمامی دول معظمه به خصوص
دولت آلمان زیاده از حد تاثیر و در همین سال فوت کرد بقولی
مسموم گردید . (مترجم)

الفصه جنرال اسکوبلف که وارد نمنگان شد باهالی حکم کرد که جوانان و دلیران
انها در جنگ اندیجان بالشگر خود حاضر باشند . چون نمنگانیان جواب دادند
که ما نمیتوانیم با همدینان خودمان بجنگیم جنرال ازین منفعل شده گفت اگر
شما ها با ما همراهی ندارید معلوم است با اعلیحضرت امپراطور همدست هستید پس برمن
واجب است که شمارا تخت تنبیه کنم بنابراین حکم قتل عام داده توپهارا بجز
شهر استعمال کرد و چهل هزار و پانصد مسجد و پنج کاروانسرای بزرگ و هشت
مدرسه و چند هزار دکان و مغازه را مخروبه و دو هزار نفس را مقتول ساختند
حتی در مسجدی که یکصد و پانزده نفس ادای فریضه مینمودند با مسجد محترق شدند
. بعد از اجرای این غداریها به (اندیجان) رفته ظفر یافت بازعودت
به نمنگان نموده از انجا بقریه (تش دریک) واقع در جوار خوقند آمده ماموری
بنزد ناصرالدین خان فرستاد که از برای ملاقات بقریه مذکوره تشریف آورد .
ناصرالدین خان بقریه مذکوره واصل و خیمه جنرال داخل شد بعد از احترام و اکرام
جنرال باو گفت که میخواهم توپهاکه در خوقند است معاینه کرده ببینم که در ظهور دشمن
بکار میخورد یا نه اگر بکار نخورند لازم است که مقدار کافی از توپهای خودمان با تمام لوازم

در جای انها بگذارم . بنابراین خان مشارالیه آدم بخوقند فرستاده پنجاه عرابه توپ
که در قلعه بود از برجها پائین آوردند بهزار زحمت با سایر توپها باردوی جنرال آوردند
جنرال بعد از معاینه گفت این توپها همه بکار میخورند من اینهارا بعد از اجرای بعض تعمیرات
باز بشهر فرستاده بجایشان میگذارم ولی لازمست که شما بتاشکند رفته با جنرال قوفمان تجدید
معاهده نمائید و بعد بخوقند آمده بر مسند امارت جلوس فرمائید . بنابراین خان مشارالیه
را با سی نفر خدمه او بتاشکند روانه ساخت و بعد از رفتن خان مشارالیه توپهارا
برداشته در یکصورت دوستانه داخل در شهر خوقند شده اولاد و عیال و متعلقان
و خویشاوندخان مشارالیه را و علاوه بر این امرا و اعیان و صاحبمنصبان حتی
شیخ الاسلام خوقند را بهانهانیکه شما در وقت ورود من از اسب پیاده نشدید
گرفته مقیدا بتاشکند فرستاد که بسیبر نفی و جلا نمایند . و بعد از ده روز سه هزار نفر
از لشکریان خود انتخاب کرده بمرغلان فرستاده انهام لدی الوصول با
پولادخان جنگیده ظفر یافته و پولادخانرا اسیر کرده بتاشکند آوردند جنرال
اسکوبلف پولادخان راکه دید بعد از خطاب عتاب آمیز فرمودان بیچاره
را بردار نمودند . . . .

تأسف و اعتذار و تکملهٔ مترجم

نظر به ترتیبی که مولف از برای اینکتاب داده و در مقدمه ذکر کرده بود تمام اینکتاب عبارت
از سه جلد میشد که جلد اول راجع بتاریخ دوم بتراجم احوال رجال از معارف قدما و حالیه
سوم باحوال جغرافیائیه و اتنوگرافیائیه و آرکئولوژیه و ژئولوژیه و طوپوگرافیائیه و غیره
و هر جلد هم مرتب از چهل جزو شانزده صفحه . اما نمیدانیم چه مانع و عائق تشاراً لیه
گشته که فقط از جلد اول بیست و شش جزو را طبع و نشر نموده از سال هزار و سیصد و
دو تا کنون صرف نظر از جلدهای دیگر چهارده جزو باقی جلد اول را هم بطبع و نشر
نرسانیده آثار خود را ابتر گذاشته و زحمتی که در تالیف کشیده تسلیم بهدر نموده
که در حقیقت این فقره موجب تأسف و مستوجب تلهف است

اگرچه حقیر بی بضاعت در جغرافیا و تراجم بقدر مقدور در محل خودشان
اطلاعات مختصره داده تا بحدی مطالعه کنندگان فخام را از مطالعه جلد دوم و جلد
سوم کتاب مذکور مستغنی ساختم ولی افسوس دارم که نداشتن ماخذ و اسباب
راجعه باحوال کاشغر حقیر را موفق بتکمیل همین جلد و کسب این شرف نمود
مع ذلک محض تلافی این عدم موفقیت متحتم بر ذمت خود دانستم که جغرافیای بخارای

بخارای صغیر را که ترکان (یدی شهر) و جغرافیون (ترکستان شرقی) و (ترکستان چین)
مینامند و درین کتاب مملکت کاشغر قلمداد شده بنگارم

جغرافیای مملکت کاشغر

حدود این مملکت را در شمال شرقی کوه (اندرگور) و در شمال سلسله کوه (کونقور آزیرقان)
و (اباق) از منغولستان و در شمال غربی نیز سلسله کوه (قاتین) و (خورو) از ایالت .
(تیانشان - پی - لی) چین و در غرب شمالی بعض تپه های شرقی (ایسی گول) و سلسله
کوه (تیانشان) و در مغرب حوضه (قوه گول) از امارت خوقند و طبله (پامیر)
از امارت بخاری و در غرب جنوبی تپه های (پامیر خرد) از امارت افغانستان
و در جنوب غربی رودخانه (زرافشان) از ایالت (راسقوم) و ایالت (نوبرای)
کشمیر و در جنوب کوههای ان (اتوراتان) و (آلتون تاغ) و در جنوب شرقی تشن از آ
حوضه دریاچه (لوب نور) از مملکت (تبت = طیبت) و در شرق جنوبی شعر از حوضه
دریاچه (قورنوه) و در شرق بستر رودخانه (   ) و در شرق شمالی سلسله کوه
(چاقان بورقازتو) از ایالت (قان - سو) ی چین محدود میسازد
موقع جغرافیائی این مملکت عرضاً فیمابین سی و شش درجه بیست دقیقه و چهل و

درجه و چهل دقیقه و عرض شمالی و طول هفتاد و سه درجه چهل دقیقه و نود و پنج درجه و چهل دقیقه
طول شرقی و استطاله‌اش از غرب جنوبی الی شرق شمالی
است

طول این مملکت از شمال شرقی الی جنوب مغربی چهار هزار و سی و دو کیلومتر
یعنی ششصد و هفتاد و دو فرسخ و عرض آن متفاوت و منتهای عرضش هزار و چهار
صد و چهل کیلومتر یعنی دویست و چهل فرسخ است . و خط حدود که اطراف این مملکت
را محیط است چهار هزار و هشتصد و شصت کیلومتر یعنی هشتصد و ده فرسخ و مساحت
تمامی مملکت دو کرور و دویست و نه هزار و ششصد هکتار است

هیئت اراضی مملکت مختلف و اطرافش محیط بجبال و میل اراضی از مغرب بمشرق و
آبادیهای معتبر در وادیهای کوهستانات در غرب شمالی و شمال شرقی و مغرب و
جنوب مغربیست و وسط مملکت را یک شنزار وسیع استیلا کرده است که طول
آن هزار و پانصد کیلومتر یعنی دویست و پنجاه فرسخ و عرض آن متفاوت از صد الی
صد و پنجاه و پنج کیلومتر است ولی اطراف بسترهای رودخانه‌ها که از وسط همین شن زار
عبور و ملحق بدریاچه‌ها میشوند خالی از آبادی نیست

برخواسته و از شش شعبه کوه (یانجی) رود خانه یارکند تشکیل یافته و بطرف شمال منجب شده در دشتهای ولایتین (سیری کل) و (قاقستان) عبور کرده با چند رودخانه دیگر اراضی ولایتین را بعد از ارواء در دشت ولایت یارکند منشعب بچند شعبه زراعتی شده بعد موسوم برودخانه (یارکند) گشته در (مارالبشی) برودخانه کاشغر منصب میشود

و در جنوب هم از منابع دره های کوهستانات واقع در سرحد جنوبی ایالت ختن از هفده شعبه رود خانه (ختن دریا) تشکل یافته بعد از شروب ساختن تمام اراضی ایالت وسیعه ختن وطی مسافت قریب هشتصد کیلومتر مسافت رو بشمال شرقی جاری شده در زیر شهر (آقصو) منصب برود (تاریم) میشود

نظر بجریان آبها و رودهای این مملکت میتوانیم تمامی ترکستان شرقی را حوضه بحیره (لوب) بشماریم

در این مملکت سی و پنج دریاچه موجود است — (توقوت نور) (تولای بولاق) (قولای بولاق) (توقوسی نور) (شار نور) (تولی نور) (اوچ نور) (قوچ نور) (آتوستاس نور) در ولایت قامل — (اوین نور) (آغرتی نور) (قاپچی رقه بولاق)

(جایقه قوتا) (اوچ پچین) که سه دریاچه است در ولایت (پچان) و (باقراج کول) و
(لوب نور) و دو بحیره کوچک دیگر در ایالت (قره شهر) ، و (اصاری قامش) و (بابای کل)
در ولایت (کوچار) ، و (ران کول) و (قره کول) در ولایت (ینکی حصار) و پنج بحیره کوچک
در ولایت (یارکند) ، و (اشل کول) در ولایت ختن واقع و نسبت بسایرین (لوب نور)
و (باقراج کول) و (صاری قامش) بزرگتر است

احوال هوائیه و طبیعیه چون این مملکت در وسط منطقه دوم آسیا واقعست در تابستان هوای
آن بسیار گرم و زمستان بسیار سرد و وسط مملکت نسبت باطراف قلیل الامطار و امتداد
لیل و نهار از چهارده الی پانزده ساعت است

جز فیل و کرگدن و زرافه هر نوع حیوانات شکاری و غیر شکاری بخصوص غزال مشکی
در جنگلها و مراتع این مملکت بکثرت موجود است . از حیوانات اهلیه (شتر) و (اسب)
و (یابو) و (گاو) و (گاومیش) و (گوسفند) (مرغوز) بکثرت . (خر) و (قاطر) و (بز) عادی
بندرت یافت میشود از حیوانات (زاحفه) (مار) و (عقرب) و (برمجه) (رطیل) و
(هزارپا) و بعض حیوانات کوچک سم آلود بخصوص (غریب گز) و (زنبور عسل) و (عقرب عسلی)
بسیار است اما مثل حیوانات هندوستان مهلک و خسارت رسان نمیشود .

انواع طیور بخصوص قرقاولهای طلائی وعنید و انواع وحوش از قبیل (شنقار)
و (بی باغلی) و (آق سنقر) و غیره در کمرهای کوه و یک نوع زاغ بسیار بزرگ
و (لقلق سیاه) در کنار رود (تاریم) وفرت دارد

جز درختان مرکبات و قهوه و چای و تمر و سایر ادویجات چین و هند و جنوب
و زیتون انواع اشجار مثمره و غیر مثمره در جنگلهای انبوه و باغات زینت بخش
این مملکت است

حبوبات و بقولات از هر نوع بخصوصه (گندم ، جو ، برنج ، جودار ، ارزن ،
باقله ، عدس ، نخود ، خلر ، ماش ، کنجد ، بزرک ، و کرچک ، و غیره
و جز ترخون و جعفری هر نوع ریاحین و بقولات مخصوص آسیا در بساتین و مزارع
وفور و انواع علف و پیازهای لالهای گوناگون و ازهار رنگارنگ بخصوص
(یونجه) و (جو) خودرو و این دو باین مملکت منحصر است

معادن طلا و نقره و مس و آهن در جبال این مملکت وافر و ذرات طلا در بستر رودخانها
خیره ساز دیده هر مسافر است سایر معادن بخصوص ذغال سنگ و کبریت و یشم
زیاد است اما تقسیمات ولایات : این مملکت حسب الاداره منقسم به (۱۲)

ایالت است ،

اول — ایالت (غوبچه) و دار الملک آن شهر (غوبچه) واقع در ساحل شمالی رود (ایلی) است . حدود این ولایت را در شمال ولایت (تیانشان) — پی — لی چین، و در غرب ترکستان غربی روس و در جنوب و مغرب ولایتین آقصو و کوچار محدود میسازد وضع طبیعی این ولایت مستطیل و استطاله اش از مغرب الی مشرق است نصف این ولایت را که بستر رود خانه (تکز) است دولت روس استیلا کرده و باین جهة خاک روس مثل زبان بداخله این مملکت ممتد و غوبچه بالا نام داده شده است

دوم — ولایت کوچار و دار الملک آن شهر کوچار است حدود این ولایت را در شمال ولایت (غوبچه) روس، و در مغرب ولایت آقصو و در جنوب ولایت قوه شهر و در مشرق ولایت پیچان مشروب میسازد این ولایت در زمان اداره یعقوب خان ممتد تا (آیوونور) بود اما چینیان حالا اردمجی و مناس را جدا کرده الحاق بولایات تیانشان نیلی نموده اند

سوم — ولایت آقصو و دار الملک آن شهر آقصو است حدود این ولایت را در شمال (غوبچه) روس و در مغرب ولایت (اوش) و در جنوب (مارالباشی) و (ختن) و در شرق

(قوه شهر) محدود میسازد .

چهارم — ولایت (اوش) و دار الملکش (ایکی بولاق) نام قصبه است حدود اینولایت را در شمال غربی کوه (تیانشان) و در شمال و شمال شرقی ولایت اقصو و در جنوب ولایتین (مارالباشی) و کاشغر محدود میسازد .

پنجم — ولایت کاشغر و دار الملکش شهر کاشغر است حدود این مملکت را در شمال ولایت (اوش) و در مغرب مملکت فرغانه و در جنوب (ینگی حصار) و (یارکند) و در شرق مارالباشی محدود میسازد .

ششم — ولایت ینگی حصار و دار الملکش قصبه ینگی حصار است حدود اینولایت را در شمال کاشغر و در مغرب طلبه پیر و در جنوب ولایت سیری کل و در شرق یارکند تحدید میکند

هفتم — ولایت یارکند و دار الملکش شهر یارکند است حدود اینولایت را در شمال مارالباشی در مغرب ینگی حصار و در جنوب قالستان و در شرق ختن محدود میسازد

هشتم — سیری کل و دار الملکش قصبه تاشقورکان است حدود این ولایت را در شمال ینگی حصار و در مغرب جنوبی افغانستان و در جنوب مملکت کشمیر و در شرق قالستان و یارکند تحدید مینماید

نهم — ولایت قالستان و دار الملکش قصبه (کوکیار) است در شمال یارکند و در مغرب

سیری کل و در جنوب مملکت کشمیر و در شرق ختن محدود میسازد .

دهم — ولایت ختن و پای تختش شهر ایلچی است حدود این ولایت را در شمال مارال باشی و در غرب
یارکند و قالستان و در جنوب کشمیر و تبت و در شرق بیابان شنزار تحدید مینماید

یازدهم — ولایت قایل و دارالملکش شهر قایل هامی است این ولایت در منتهای شرق
شمالی مملکت واقع و شرقا و جنوبا با ایالتین (قانصو) و (چین سی) و غربا به (پچان)
محدود است

حدود ح

دوازدهم — ولایت پچان و دارالملکش قلعه تورفان است حدود این ولایت را
در شمال نوستیان ، و در مغرب قره شهر و در جنوب بیابان شنزار و در شرق قایل
محدود میسازد

شهرهای معتبر این مملکت که کمتر از پنجاه هزار نفس تخمین نگردیده شهر (ایلچی) ختن و (یارکند)
و (کاشغر) و (آقصو) و (غولجه) و (قایل هامی) است ، اما نفوس (یارکند) و (آقصو)
و (کاشغر) قریب بصد هزار میشود

علاوه بر این دویست و دوازده قصبه ایست در این مملکت که نفوس مسکونه هر یکی
از آنها کمتر از پنجهزار و زیاده از چهارهزار نیست در دهات این مملکت دهی که کمتر از دویست

خانوار باشد دیده نشده است

اما نفوس اصلیه مملکت با ایالت (غولجه) ده کرور و سیصد و پنجاه هزار و با
مهاجرین و ساخلوی چینیان زیاده از سیزده کرور و نیم میشود

چون در این مملکت جوزق و ابریشم و کتان بخصوص پشم شتر و گوسفند و دنبین
و کرک بسیار نرم از بزهای کشمیری حاصل میشود زنان و مردان غالباً بنساجی
و جوزق و کتانکاری و ریستن و بافتن پارچهای پنبه و ابریشمی و کتانی و پشمی
و کرکی مشغولند . اگر چه این پارچها بقدر پارچهای اروپا لطیف نمیشود
ولی از حیثیت رنگ و دوام هزار مرتبه بهتر از پارچهای فرنگ و روسی و
پارچهای عالیه ایران است

هر نوع صنایع ضروریه از قبیل آهنگری ، مسکری ، خراطی ، و نجاری ،
بنائی ، حجاری ، ومشله و از صنایع غیر ضروریه زرگری ، جواهر تراشی ،
نقاری ، حکاکی ، و سایر صنایع ظریفه چین . معدلک ظروف لطیفه و
کاشیگری در حقیقت مخصوص باین مملکت است سنگهای چخماق بسیار صاف را
از کوه تیانشان و از کوه بلور در آورده و در آسیاهای مخصوص آرد کرده ظروف

میسازند کاشیهاکه ازبرای عمارات صرف میشود غالباً ازاین مملکت بختا و چین
میبرند میتوان گفت کاشغر ازکاشی کار مقتبس یا مخفف شده است چه لفظ (کاش)
در زبان چینی معنی سنگ ملون رادارد

٢ اسم چ

با اینکه دراین مملکت همه شربات و دخانیات مسکره بحصول می آید مسلمانان تحاشی
ازحصول شراب وعرق دارند و باتحذیر و منع علما تریاک و شاهدانه کاری نمیکنند
و ابداً ازیشان متنفر باشند و سبیل را طوری میزنند که معلوم نمیشود سبیل داشته یا نداشته
اما در ختا بعضی شراب بسیار اعلی میسازند و شاهدانه هم کاشته غالباً در ختا
چرس میکشند . لواطه و زنا دراین مملکت بقدری موجب نفرت عمومیه است
که کسی صد نفس بکشد انقدر نفرت که از لاطی و زانی میکنند نمیکنند با اینکه چندان
روگیری زنان درمیان انها تعمیم نیافته است . عموم اهالی اسلام نه دروغگو هستند
نه منکر شهادت حق ولی عصبی که دارند قدری احمقند . مسافر و غریب نواز
وصاف درون و دلیر و باعصمت و عفت وچشم سیر هستند اما چینیان برخلاف
اینها میباشند .

مداخل دولتی بقطعها گرفته میشود و بنابعادت مملکت بنصفش جنس ازقبیل حبوبات

و منسوجات و نصف بل ثلث ان نقد گرفته میشود و تمام مداخل دولتی از ایالات
چهارده کرور تومان است اما بیشتر از این از اهالی تحصیل شده داخل کیسه عمال
و حکام میشود

عموم تجارت این مملکت قریب چهل کرور تومان است که با روس و هند و افغان
و چین مینمایند اما دراین معامله کاشغریان همیشه پس و سایرین پیش هستند انتهی

تم ترجمه هذه الکتاب المستطاب فی دار الخلافة العلیه العالیه الناصری فی یوم الاحد
غره شهر جمادی الثانی لسنة عشر وثلثمائه والف من الهجرة من له العز والفخر والشرف
علی ید اضعف العباد واحقر المترجمین زائر بیت الله الحرام محمد عارف المعروف باسپناقچی
پاشای ارزنة الرومی ابن الحاج محمد شریف بیک غفر الله له ولوالدیه آمین یا رب العالمین

برحسب امر و فرمان حضرت مستطاب اجل امجد ذو العز الباذخ و المجد الشامخ بندگان
مخبر الملک وزیر تلگرافخانه مبارکه ادام الله تعالی ایام عزته و اقباله که باین کمترین بنده پرورده
خوان نعمت و برآورده دست مرحمت خود اشارت فرمودند که این کتاب مستطاب ترجمه
تاریخ کاشغر را برشته تحریر درآورد اکنون که دو ساعت بطلوع فجر روز جمعه پنجم شهر رجب المرجب
مانده بحمد الله تعالی والمنه از استکتاب آن فراغت حاصل نموده در اینوقت که موقع

دعاست از صمیم قلب شکسته استدامت عمر و عزت آن حضرت سنیت را از درگاه

احدیت مسئلت مینمایم و امید اجابت دارم این دعوت را بگاه تهلیل آمین آمین گویاد

جبرئیل و این اولین نسخه است که از روی نسخهٔ خط مترجم سمت تحریر یافته است

و انا العبد الذلیل موسی ابن اسمعیل المستوفی العلی آبادی المازندرانی

فی شهر رجب المرجب من شهور سنة اربع عشر و ثلثمائة

بعد الالف من الهجرة النبویة علی هاجرها الاف التحیة

سنه ۱۳۱۴

